شفق

پس سوگندمیکنم به شفق و سوگند میکنم
به شب و آنچه شب آن را جمع کرده است
(الانشقاق ۱۶-۱۷)

الٰهی فرمان

بسم الله الرحمن الرحیم

يا ايها الذين آمنوا كونوا قوامين لله شهدآء بالقسط ولا يجرمنكم شنئان قوم على الا تعدلوا ط اعدلوا قف هو اقرب للتقوى واتقوالله ط ان الله خبير بما تعملون ٥

ترجمه: (المآئده : ٨)

مؤمنانو !

د الله لپاره د عدالت په تأمین کی پرګواهی ټینګ ودرېږئ ، او د هیڅ یوه قوم دښمنی دی تاسي د عدالت پرېښودو ته ارنه باسی . عدالت وکړئ (چې) همدا (عمل) تقوی ته نژدی دی .

شرح پشتی را در پیغام شفق بخوانید!

شفق

ارگان نشراتی حزب اسلامی افغانستان
کمیسیون ارشاد فرهنگ

سال سوم ـ شماره اول نمبر مسلسل ۲۲ ، اسد ۱۳٦٤ هـ ش

مطالب این شماره

سخنی با خواننده !
پیغام شفق
نقش حج در سازندگی . . .
جهانبینی توحیدی
سیاسی تبصره
عوامل اساسی مشکلات . . .
دیوه مجاهد او مبارز . . .
له مؤمن ښځه د قرآن غوښتنه
ملت مؤمن مادر آزمونگاه . . .
کمونیزم رژیم اختناق و . . .
انقلاب او خپلسری
اسرار کا ، جی ، بی
اخلاق و تربیت . . .
سرگذشت حیرت انگیز سید جمال الدین . . .
مضمون از بیکی . . .
مرد آهنین سرخ
طرحی به فعالیتهای . . .
د شهیدانو په یاد
همه توطیه های روس . .
یا دواره‌یی از شهدای . .

PROPERTY OF ACKU

سخنی با خواننده !

خوانندهٔ ارجمند و دانشمند و عاشق تعهد و هدفمندی السلام علیکم و رحمة الله و برکاته !

اینک باز هم «شفق» باچشمان خون آلود وگونهٔ زرد و پیکر افق گیرش ـ که از سر زمین خون و شهادت با خود راز هایی دارد و نیاز هایی با پیام ناشکیب وبی‌امانش جلونگاه موشگافنت باکمال وقار وثبات ـ ایستاده است با چشمان عقابینش که مدار های تاریخ و تاریکخانه های ستم آباد فراعنهٔ قرون و زمانه هایی یکا یک در آن شکل گرفته وآشنا باانسان و تاریخ است ؛ امروز عملکر دهای تورادر محک قضاوت میگزارد وضمیر تورا باخون افشانیهایش میگدازد . . . که آیا از کورهٔ آزمون انقلاب کمر راست کرده میتوانی ویا . . .

گرچه امروز میهن تو «برهوت» ارواح خبیث وخطهٔ جانباز بهای رجال بزرگ ونفیس ؛ ولی هر کسی حساب خودش را میدهد و بگفتهٔ مولوی که ترجمه یی از قرآن است : «هیچ و از ر «وزر» دیگر برند اشت» ، هریکی را کتابی است و حسابی وکرام الکاتبینی . . . . اینکه با کوله بارسنگین تعهد و ایمان، فرداها مسؤولیتی در پیش داری از تو تقاضا

بقیه در (۹

پیغام شفق؛ طلیعهٔ دیگر!!

در یکی از شب های سیه فام روزگار ، آنجا که عفریت فرتوت زندگی ، در سیاهی دهلیزانتظار !! زوزه می‌کشید .

معبد تاریک آسمان خاموش بودواز کران‌های کورش جرقه یی بر نمی خاست .

اهریمن سیاه شب عربده میکرد و سپاهش را می‌آراست تابه جنگ سپیده دم بشتابد .

پائیز سردو یخ بندان ابتلاء و آزمون ، با مشعلی گداخته و خاموش ، از راه رسیده بود .

ظلمتی پایاپا و بیکران بر کوهساران بلند و قلعه های سیمگون کشور ما دامن گشوده بود . در آغاز هر شام ، فلک در سوگ عزیزان ما می نشست ، وعجوزهٔ دهر برای شهیدان و دلباختهٔ ماخون می گریست ، در آن زمان و درآن نفس ، من چون شراره یی از خون وچون فراویزی از (نور)طلوع نمودم و افق خون چکان این انقلاب را تابنده ساختم .

وقتی باقامت خون آبی و دلی بی قرار . درسراشیب خط نورانی نهضت که چون رشته باریکی سفیدی در دل این همه سیاهی و ظلمت پیش رفته بود . براه افتادم .

درمیان راه ، به لاله زاری زیبا و دلفریبی برخوردم همه‌لاله ها پیامی داشتند و رازی ! !

و از سینه های داغدار شان هنوز موجی از خون سرا زیر بود .

در دل خونین این لاله زار ، کوله باری یافتم که صاحبش آنرا تازه بر زمین گذاشته بود . آنطرفتر چاروقه‌های و عصایی خمیده‌یی نظرم را به خود جلب کرد .

در اطراف این کوله بار ، و چاروقه ها و عصا جمجمه هاو استخوان های نیمه خاک شده یی به چشم می خورد .

فراتر از این جمجمه ها چند (جای پا) هنوز باقی بود وگودی و فرورفتگی های شان نمایانگر استواری و مقاومت گام های روندگان آنها به شماری رفت .

آه خدای من ! !

استخوان های پیش گامان ما همه خاک شده بودند ، ولی نقش گام های محکم و مردانهٔ شان هنوز پایدار و باقی بود ! ! !

درین زمان ، هاتفی محرمانه در گوشم چنین خواند : (های) رهگذر ! ! تو که برای طی این طریق کمر بسته ای گام هایت را استوارتر بسازو آن کوله بار رسالت شهیدان این نهضت را بردوش بنه ! آن چاروقه های پاره پاره و رنگ رفته را بپاکن و آن عصای خمیده را بدست بگیر ! و در پرتو آن (چراغ) براهت ادامه بده ! !!

باشنیدن‌این‌صدای‌سروش،خروش

تازه‌یی در تارو پود وجودم پدیدار گشت ، قلب امیدوارم قوت و نیرویی گرفت ،

بر محکمی گام افزودم ، و با دلی سر شار از عشق و امید آن کوله بار رسالت را بر دوشم گذاشتم و آن چاروقه ها را به پا نمودم و آن عصا را بدست گرفتم ، و در روشنائی دل افروز آن (چراغ) به پیش شتافتم روزها و ماه ها گذشتند :

و من همچنان خسته‌گی ناپذیر ، تشنه و عاشق ،براهم ادامه می دادم .

ناآگاه ! !

از اقصای لاله رنگ انقلاب و از دل شعله زار نهضت می دمیدن گرفت ، سپیده یی سر بر آورد من که سالها در انتظار طلوع بامداد بودم این روشنائی دل پذیر را (فروترین و برترین فروغ) خواندم .

سر از پا نشناختم و بپاس طلوع این پدیدهٔ نویدبخش لمحهٔ خونین و فروزانم در دل بنفشه‌زار افق خاموش گشت ، و داغ های سینه ام از تلاوش بازماند .

امیدوار بودم تا این فلق و روشنائی آغازگر صبح ظفرمندی و کامگاری و درپی آن خورشید پیروزی و سعادت از دل تاریک و خونبار این انقلاب طلوع کند

لذا با امیدی گرم و شادبخش ، آن کوله بار ، چاروقه هاو عصا را گذاشته ، و خود در گوشهٔ حسرت و انتظار منزوی شدم منتظر بودم تا راست قامتان دیگری این کوله بار را بردارند و این عصا را بدست گیرند واین چاروقه ها را به پاکنند و در پرتو آن سپیده دم بسوی منزلگه آرمان های ملکوتی به پیش بروند .

ولی افسوس ! !

آن فلق و آن سپیده دم «صبح کاذبی» بیش نبود .

در پشت این صبح فریب گر ابلیس سیاه بر ایمان ما اشک تمساح می ریخت و اهریمن سرخ برخوشباوری های مان فاتحانه می خندید .

بدین منوال سالها گذشت ، ولی خورشید (آرزو) هرگز طلوع نکرد ، و کسی آن کوله بار را بر دوش نکشید ! ! و آن چاروقه ها را به پا نکرد ! ! و آن عصا را بدست نگرفت ! ! .

من که دیگر (سکوت) را ننگ عظیم می شماردم وسکون ورکود بیشتر را گناهی خطیر می پنداشتم کمر همت بستم ، و یکبار دیگر چون طلیعه یی زرین و درخشان از دل شعله زار نهضت اسلامی افغانستان سر کشیدم :

آن کوله باری را که گذاشته بودم دوباره به دوش نهادم وآن چاروقه ها را پوشیدم و آن عصای تاب خورده را بدست گرفتم ، و باقامتی رنجور و دردمند و تنی داغدار و خون ریز دوباره براه افتادم :

می روم و خواهم رفت !

و تا آخرین نفس و تا واپسین لحظهٔ حیات ، این کوله بار را بدوش خواهم کشید ، و به یاری چاروقه ها و عصایم درپرتو همان چراغ فروزان به پیش خواهم تاخت .

شما ای عزیزان من ! !

ای سوخته گان وارسته این مسیر ! ! !

و ای نو نهالان شگوفان نهضتم ! !

اگر روزی تندباد حوادث و طامات ناگوار بر من تاخت ، ، استخوان های دردمندم راشکست و در پای آن (چراغ) و در زیر (کوله بار) جان سپردم .

شما این کوله بار را بر دوش کشید و این چاروقه ها را به پا کنید و این عصایم را بدست گیرید و در پرتو چراغ همیشه جاوید ـ نهضت راه‌شهیدان این طریق نورانی بخش را ادامه دهید !

بقیه در ۹۱

نقش حج در ساز ماندهی امت اسلامی

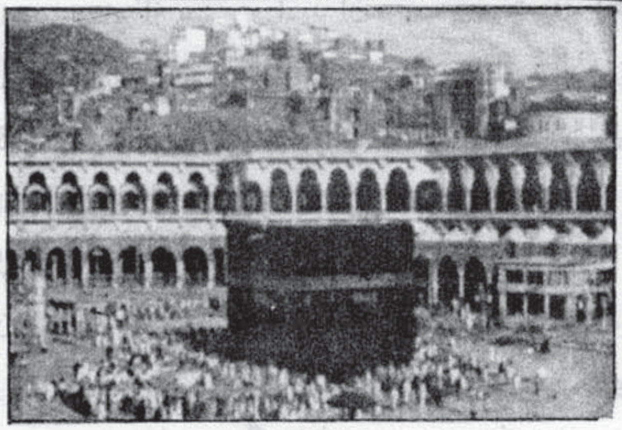

خوانندهٔ ارجمند !

انیس ، حکایتگر ، قصه پرداز و ایدیو لوژی سازتو (مجلهٔ وزین شفق) در ایامی ، دوباره دل ظلمتکده‌ها را میدرد و گریبان نیل فام سپهر برین را پاره و خون آلود میسازد که پیکر در مجموع امت اسلامی زیر شلاق جباران ، فراعنه و طواغیت عصر داغ ! داغ !! و بریان ! بریان !! است ؛ رگبار گلوله‌ها، تگرگ بمهای جانسوز ، غرش هوا پیماها ، راکتها و تانکهای غول پیکر استعمار سیاه و سرخ سینهٔ خروشان امت اسلامی را آماج نیات شوم استعماری و درنده گری اش قرار داده است ، از کران تا کران امت اسلامی نوحه هست و ضجه هست و فریاد ، و یزک غارتگر نفاق روز تا روز بدنهٔ هزار ملیون پیکری امت اسلامی را به اماکن «سحیق» متلاشیو پراگنده میسازد - قیامتی برپا است و رستاخیزی در راه : صاحب نفسیٔ ، غمگساری ، دلسوزی و مجددی در پرده های خیال هم نقش نمیبندد که در صورت نجات از گزند سیاه کاران «سرخ و زرد و سیاه» نقطهٔ عطف وحدت مسلمین جهان قرار گیرد ... کشتی توفانزدهٔ انقلاب جهانی اسلام بر تارک کولاکهای سرمست و آسمانسای حوادث و رویداد های تاریخ سینه میمالد و فرو میرود و فراز میآید و میدود و قلب حوادث را چون لبهٔ بران «زلفقار جبروت» و «شمشیر از نیام بر کشیدهٔ غیظ و غضب اخلاقی» بریدن و چاک کردن و مثله نمودن میگیرد و با بادبانهای شکسته و ماشین نمیکاره - با شطارت ناخدای نوجوان و مدبر دستگردان انقلاب و حماسه ها به پیش میرود و به پیش میرود که بر ساحل نجات لنگراندازد و شفق (مقدمهٔ سپیده دم فردای ظفرمند انقلاب اسلامی) را به حشمان عقابینش نظاره کند :

گرچه زمانه‌ها در کمر عریض تاریخ خواهند پیچید و طومار اوراق دستنوشته‌ها و آثار به هزار من و . . . خواهد رسید اما هیچ صاحب بینشی ، چیز فهمی و فراسیٔ از این حقیقت چشم نخواهد پوشید که انقلاب اسلامی ما نویدگر و پیک نجات راستان و پاکبازان به خون غنودهٔ این انقلاب است به سایرامت اسلامی ، و شفق که «شفق» است داغ و داغتر خواهد شد تا آنگاه که بشارت «الیس الصبح بقریب» را به ساکنان آب و گل و صاروخ و آسمان پیما زمزمه کند !!!

شفق در سینهٔ مجمرین و گونهٔ خون آلودش پیامهایی دارد از قافله سالاران شهدای نهضت و یکملیون و . . . شهیدان وارسته انقلاب اسلامی - گاهی به نهضت اسلامی اریتیریارخ مینماید و گهی هم به «حومهٔ» سوریه و سودان و عراق و ایران و

مصر و . . . تا حرکت شان را هر چه سریعتر ساخته و پایه های لرزان استکبار را در آن سرزمینها از تهداب منهدم ساخته از ژرفنای کولابهای خون ، درفش سبز پیروزی و نجات را بر امت اسلامی به اهتزاز در آورد !!!

و اما در این ایام که ایام حج است و روز های تجدید میثاق با پرورگار وهاب ؛ از اطراف و اکناف امت اسلامی ندای اخوت و همبستگی و وحدت بالا میگیرد و همه ، جوقه ، جوقه وگروه ، گروه به خدای واحد و قبلهٔ واحد با داشتن هدف واحد رومیاورند و میروند که در «عرفات» شناخت برادران شان را خوبتر شناخته، یادی از ایثار ذبیح و مبارزات ابراهیم علیهم الصلاة و السلام را با بستن پیمان‌ها زیر سایهٔ پیمان با خدا (ج) تازه کنند و یکبار دیگر به طاغوت وا نمود سازند که آغاز «جمرهٔ» شان آغاز حملهٔ دسته جمعی شان بر پیکر گندیدهٔ لاو لشکر شیطانی که همانا استعمار است و طاغوت ، بوده و جمعاً سند وفا و تعهد و وحدت و همبستگی و اخوت شان را در قبال حکمیت خدا (ج) در رابطه با جهاد و مبارزه علیه کفر والحاد ، و تشکیل حکومت اسلامی امضاء نموده و دیگر به هیچ نیروی شیطانی فرصت نخواهند داد که بر سر نوشت شان حاکم و هستی مادي و معنوی شان را به مسخره گیرد . . . و همین است نقش سازندگی و سازماند هی حج ، امت اسلامی را - که در این کانفرانس بین الدولی ممالک اسلامی ، کنگره جهانی اصناف احزاب اسلامی با توجیه ایدیو-لوژیک نه توجیه خشک و بی محتوای تشریفاتیکه اصولاً در اسلام جای پایی ندارد و ساخته و بافته اربابان «زرو زور و تزویر» است - عرض اندام میکنند که ضمن ادای مناسک عبادی حج و بعد از آن - دربارهٔ تسلط اوضاع اسلامی بر امت ، تصمیم گرفته ، روی مسایل سیاسی ، حقوقی ، اقتصادی ، اجتماعی ، تربیتي و تعاون در امور مالی و نحوهٔ همبستگی ، روابط برادرانه بحث و فحصي صورت گرفته ، بعد از یک سلسله جریانات مصوبه های بعمل میآید که در سایر بلاد اسلامی سرعي الاجراء - و سنن بعد نافذ شناخته میشود . . .

واقعاً درد آور است وضعی که امروز بر امت اسلامی سیطره گسترانیده است ؛ شاهد هستیم که قلمرو وسیع امت اسلامی بجز یکی دواستثناء که آن هم نحیف و لاغر معلوم می شود کاملاً «اسلامي» وجود ندارد و به نحوی از انحاء و به اشاره‌های شرق و غرب عمل میکنند و قوانین جاهلی آنها را - بر ملت شان تحمیل مینمایند و یا چنین است که صد در صد اسیر پنجهٔ خونین استعمار اند و در خدمتش فخر و مباهات مینمایند . . . ؛ زینرو حج که یکی از اصول پنجگانه دین مقدس اسلام و فرضی است از فروضش - تقریباً شکل . . . را بخود گرفته است - امت اسلامی و از بین آنها کسانیکه اصالت حج را درک کرده اند - نمیتوانند نظر به موانع شاملیکه پیر امون آنها سد شده است اهداف اصولی و اساسی حج را بر حجاج و بر خویشتن عملی نمایند .

پس بیایید با در نظر داشت نقش عبادی تاریخی ، اجتماعی و سیاسی حج که اهداف آن در خطبه حجة الوداع پیامبر اکرم «ﷺ» واضح و نشاندهی شده است - همه بسوی تنبیه امت اسلامی و به خصوص حجاج افغانی ما - رسالت اسلامی مان را به انجام رسانیده تا شود که در روز باز پسین از نکال شدید خداوند قهار نجات یا بیم .

(و من الله التوفیق)

بررسی یی از سورهٔ الصف بقلم برادر حکمتیار

ویژگی های صف اسلامی

جهانبینی توحیدی

سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض و هو العزیز الحکیم
الصف ـ ۱

آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است برای الله به تسبیح پرداخت و او (غالب) (با حکمت) است.

در آیه نخستین سورهٔ الصف مبانی عمدهٔ جهان-بینی توحیدی که شامل دو بخش است با ایجاز و اختصار بیان شده است:

الف: چگونگی اعتقاد ما نسبت به الله (ج).

ب: و چگونگی تصور ما درباره کائنات.

در جهان بینی قرآن، اهتمام بیشتری به مسئلهٔ "شناسائی صفات الله (ج)" مبذول شده است. در این شناسائی ـ بحث از ذات الله (ج) بنا بر مستحیل بودن درک آن برای انسان کنار گذاشته شده است و بجای استدلال برای ثبوت وجود خدا (ج) دربارهٔ اثبات وحدانیت الله (ج) و بررسی صفات ویژهٔ او جلّ مجده بحث شده است.

اما در این بحث نیز قرآن کریم به دلایل محسوس و مسهود، که در همهٔ این کائنات براکنده بوده و برای هر کسی ملموس و قابل فهم است، استناد فرموده است. دلائلی که بیشتر از همه قرآن برای اثبات مدعای خویش در رابطه با اصل توحید بکار برده است نظم موجود در کائنات ضوابط جاکم در هستی ـ و هدفمندی و هم‌آهنگی پدیده‌های آن میباشد.

در این آیه مبارکه نیز مشاهده میکنید که قرآن حکیم، همه آنچه را که زمین و آسمان بران احتواء کرده است به عنوان گواه این امر ارائه مینماید که خداوند (ج) نه تنها از هر عیب و نقصی منزه است بلکه (عزیز) و (حکیم) نیزهست. لفظ (تسبیح) در قرآن بچند معنی بکار رفته است:

الف: اعتراف به پاکی ـ از عیب و نقص منزه پنداشتن و اظهار و تذکار این تنزیه و تزکیه با الفاظ مخصوصی.

ب: شهادت و گواهی به پاکی چیزی با زبان حال ـ چنانچه شی مشهودی این انتباه را به مشاهدش میدهد که صانع و کارگردان او از قصور و کمبودی ـ و عیب و نقص منزه بوده برتر از آن است که مورد اعتراض قرار گیرد.

ج: شنا کردن و با سرعت و عجله به انجام کاری پرداختن.

با توجه به معانی سه گانه (تسبیح) آیهٔ نخستین

سوره‌ٔ صف مطالب آتی را افاده میکند :

(۱) همه چیز آسمانها و زمین ،خدا(ج) را به پاکی یاد میکنند ــ برایش تسبیح میگویند ــ او را منزه پنداشته و به ذکرش مشغول‌اند . که این مطلب در جای دیگر قرآن کریم با این الفاظ می‌آید :

تسبح له السموات السبع والارض و من فیهن . و ان من شیٔ الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم . انه کان حلیما غفورا .

" آسمان‌های هفت‌گانه و زمین و آنچه میان آنهاست برای وی (ج) تسبیح میگویند و هیچ چیزی نیست مگر اینکه با ستایشش به تسبیح می‌پردازد ولی شما به تسبیح آنها پی نمی‌برید . یقینا" که او پروردگار آمرزکار است . "

در آیه‌ٔ دیگری با تفصیل نسبتا" بیشتری به این حقیقت اشاره نموده میفرماید : *الم تران الله یسبح له من فی السموات والارض والطیر صافات کل قد علم صلاته و تسبیحه والله علیم بما یفعلون* (النور (۴۱)

آیا نمیدانید که خداوند ذاتیست که آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و پرندگان صف صف برای او ، تسبیح میگویند ، هر یکی به یقین صلوه و تسبیح خود را دانسته است و خداوند (ج) به آنچه میکنند داناست .

همچنان در رابطه با همنوائی کوهها و پرنده‌گان در اثنای ذکر و تسبیح با حضرت داود (ع) و همصدا شدنشان با او می‌فرماید :

و سخرنا مع داود الجبال یسبحن والطیر وکنا فاعلین .
(الانبیا سوره "۷۹")

و با داوود کوهها را رام کردیم ، تسبیح گویان و پرندگان را نیز و ما فاعل آن بودیم .

(۲) مطلب دوم اینکه : همه چیز آسمانها و زمین گواهی میدهد که خداوند (ج) از هر عیب و نقصی منزه است .

قرآن حکیم این مطلب را با شیوه‌های مختلفی در آیات متعددی با همه‌ٔ تفصیل و صراحت ذکر میکند که در همه‌ٔ هستی شیٔ بیهدف و بیهوده‌یی سراغ نمیشود همه چیز با بهترین وجه به اندازه‌ٔ ضرورت ــ متعادل و متوازن ، و هر یکی بخاطر تحقق غایه و هدف معینی آفریده شده است ــ همه‌ٔ موجودات این کائنات وسیع بر طبق ضوابط ــ سنت‌ها و برنامه‌های منظم و سنجیده شده‌ی ــ سوی هدف معین و مشخصی در حرکت مستمراند هر جزء این هستی وظیفه‌یی به عهده گرفته و با حرکت مستمر خود نتیجه‌یی تحویل میدهد و خالیگاهی را پر میکند . نظم و تعادل ــ زیبایی و هدفمندی و عدم بیهودگی و هرزگی اشیاء دال بر آن است که صانع و کارگردان مدبر این کائنات ، حکیم و علیم بوده در هر کار او حکمت و مصلحتی مضمر است ، و از هر عیب و نقص برتر . اداره‌ٔ این کائنات وسیع و تنظیم حرکت هر جزٔ آن ــ و جلوگیری از برخورد اجزاء با هم ، ثابت میکند که پروردگار عالم عزیز و غالب است و بر هر کاری قدیر و توانا . قرآن کریم ادعا دارد که هیچ کسی قادر نمیشود چیز بیهوده و بیهدفی را در همه‌ٔ این عالم پیچیده و وسیع نشان دهی کند بمیتواند چیزی اضافی ، چیزی کمی ــ قصوری و ناهم‌آهنگی‌ی در مجموع این کائنات دریابد به هر پیمانه‌ی که انسان به منظور دریافت نقص و فطوری در هستی به پژوهش و بررسی بپردازد و از کمال دقت و تعمق در اسرار کائنات دیده‌هایش خسته و درمانده برگردد هرگز قادر نخواهد شد نقصی ، خطائی ، خالیگاه و بی‌نظمی‌ی در مصنوع الله (ج) ارائه کند .

قرآن در این رابطه می‌فرماید :

ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت؛ فارجع البصر هل تری من فطور؟! ثم ارجع البصر کرتین؛ ینقلب الیک البصر خاسئا " و هو حسیر . سوره الملک (۳ ــ ۴)

آیا در آفرینش رحمن تفاوتی میابی ، دیده را بر گردان (بنگر) آیا فطور (شگاف و ناهماهنگی) میبینی باز دیده را بار بار بر گردان (تا آنکه) آن چشم نامراد بسویت برگردد ، درحالیکه خسته و درمانده است .

گویا با همه دقت و تعمق در آفریده‌های رحمن به جستجوی قصور ــ فطور ناهماهنگی ، و بیهودگی به جستجو بپرداز ، بطور مکرر و مستمر نیروهایت را در این زمینه بکار بینداز مطمئن باش که در پایان امر ، دیده‌هایت درمانده و خسته و نامراد بسویت برخواهد گشت و نتیجه‌یی جز خستگی بیحاصل کسب نخواهی کرد . در همه جا آثار رحمت خدای رحمن را مشاهده خواهی کرد که همه‌ٔ چیز را با بهترین وجه و نیکوترین صورتی به اندازهٔ ضرورت آفریده است و به پرورش میپردازد و به کمالش میرساند .

این مطلب در آیهٔ دیگر قرآن با تفصیل بیشتری چنین توضیح میشود :

ان فی خلق السموات والارض و اختلاف اللیل والنهار لایات لاولی الالباب الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحنک فقنا عذاب النار .

ال عمران آیه (۱۹۰ـ۱۹۱)

در خلقت آسمانها و زمین و جاگزینی شب و روز برای خردمندان نشانه‌هائیست ، برای آنانکه الله (ج) را ایستاده و نشسته و درحالتیکه به پهلوی خویش خفته‌اند یاد میکنند و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر نموده (میگویند) ای پروردگار ما ! اینها را بیهوده نیافریده‌ای ، پاکی است ترا . پس ما را از عذاب آتش نگهدار !

مشاهده میکنید که پایان بررسی‌های اندیشمندان و متفکرانی که در خلقت و آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز با غور و دقت تفکر نموده‌اند چیزی جز این نیست که اعتراف کنند هیچ امر بیهوده و هیچ شیئ بی‌هدفی در کائنات وجود ندارد و پروردگارشان برتر از آن است که عیبی به او راجع شود و نقصی در مصنوع او سراغ کردد.

همچنان در جای دیگری این مطلب در رابطه با هدفمندی شب و روز و نتائجی که بر آن مرتب است چنین توضیح میشود که شب زمینه‌ئی برای سکون و آرامش شماست تا نیروهای مصرف شدهٔتان را جبران نموده به تجدید نیرو و اکمال قواء پرداخته برای ادامهٔ کار و پیکارتان مستعد شوید و روز را معاش‌تان و وسیله امرار زندگی و تهیه معیشت‌تان ساخته است به نحوی که همه چیز را در روشنائی آن شناسائی نموده بکار میبرید و این دو حالت را موهبت و فضل الهی شمرده خاطر نشان میسازد که پروردگار رحمن — با ایجاد این هماهنگی و تناسق میان حوایج و نیازمندی‌های انسان و جوابگوئی طبیعت و دگرگونی‌های آن رحمت وسیع و فضل بی‌پایانش را شامل حال انسان ساخته است. علاوه بر اینکه شب و روز مظاهری از فضل الهی و عنایت او (ج) نسبت به انسان است چون آمد و شد شب و روز با حرکت مجموع پدیده‌های کاینات چون ستاره‌ها — آفتاب — مهتاب — زمین — کهکشان‌ها — بالآخره آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است مرتبط بوده و تنظیم و تنسیق همه آنها به نحو معینی منتج به شب و روز به شکل موجوده‌اش میشود و خاصتاً" هماهنگی و تناسق آن با طبیعت انسان به ذات خود بازگو کنندهٔ این حقیقت است که آفریدگار و پروردگار مدبر همهٔ این کائنات یکی بوده و ارادهٔ واحدی همهٔ این مخلوقات را اداره نموده به آنان جهت میبخشد و میان آنان وحدت مسیر و توافق و هماهنگی ایجاد میکند.

چنانچه میفرماید: *الله الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه و النهار مبصرا ان الله لذوفضل علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون. ذالکم الله ربکم خالق کل شی لا اله الا هو فانی توفکون.* غافر (۶۱ — ۶۲)

(الله همان ذاتیست که شبی برای‌تان ساخت تا در آن آرام بگیرید و روز را وسیلهٔ رویت و بینش یقیناً" خداوند (ج) صاحب فضل است اما اکثر مردم سپاس گزاری نمی‌کنند اینست الله (ج) پروردگارتان — خالق همه چیز، نیست الهی جز او — پس چگونه به دام دروغ میافتید.

متعاقب آن در آیات (۶۴ — ۶۵) همین سوره در رابطه به اینکه زمین و آسمان و هر یکی به نحوی آفریده شده است که غایه‌یی را به نفع شما تحویل دهد چنین میآید:

الله الذی جعل الارض قرارا" والسماء بناء و صورکم فاحسن صورکم و رزقکم من الطیبات ذالکم الله ربکم فتبارک الله رب العالمین — هو الحی لا اله الا هو فادعوه مخلصین له الدین الحمد لله رب العالمین. از آیه (۶۴ — ۶۵)

الله (ج) همان ذاتیست که زمین را برای‌تان قرارگاه و آسمان را سقفی ساخت و بشما صورت بخشید پس صورت‌تان را نیکو ساخت و از پاکیزه‌ها بشما روزی داد. اینست الله پروردگارتان — پس با برکت است الله پروردگار عالمیان. او زنده است که معبودی جز او نیست — پس او را به کمک بطلبید درحالیکه دین‌تان را برای او خالص کننده‌اید — ستایش‌ها همه الله (ج) راست پروردگار عالمیان.

یعنی هماهنگی آسمان و زمین با طبیعت شما بیانگر این مطلب است که پروردگار شما و همهٔ عالم یکیست با برکت و زندهٔ جاوید است — جز او معبودی نیست — پس تنها از او (ج) باید استمداد بجوئید و دین‌تان را برای وی (ج) خالص ساخته از او (ج) فرمان ببرید و در همهٔ این نعمات بی‌پایان که شما را احاطه کرده است ستایش و ستودگی‌ها همه برای پروردگار عالمیان است.

(۳) سومین مطلبی که آیهٔ اول سورهٔ صف افاده میکند اینست که همه چیز کائنات با انقیاد کامل در عبادت و بندگی خداوند (ج) با شور و شوق مصروف و مشغول بوده در همان مسیریکه خداوند عزیز و حکیم برای آنان ترسیم کرده است بدون کوچکترین انحرافی به چپ و راست با انهماک کامل و بطور مستمر جلو میروند هر یکی برای تحقق غایهٔ مشخص خود بطور دوام دار و خستگی ناپذیر بکار میپردازد و در حرکت دائمی بسوی مقصود بسر میبرد. تسبیح به این معنی در آیات دیگر قرآن نیز آمده است چنانچه می‌آید:

و هو الذی خلق اللیل و النهار و الشمس و القمر کل فی فلک یسبحون. الایه (۳۳) الانبیا

اوست همان ذاتی که شب و روز و آفتاب و مهتاب را آفریده هر یکی در فلکی شنا میکند. و در آیه دیگری میفرماید:

لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار و کل فی فلک یسبحون یس آیه (۳۰)

نه به آفتاب می‌سزد که ماه را دریابد و نه شب از روز سبقت کننده است هر یکی در مداری سیر میکند.

و اما این مطلب که همه چیز برای پروردگار واحدشان منقاداند و در عبادت و بندگی او (ج) مصروف، ایات متعددی آنرا بازگو میکند چنانچه فرموده است:

افغیر دین الله یبغون و له اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرها و الیه یرجعون. ال عمران آیه (۸۳)

آیا جز دین خدا(ج) چیز دیگری می‌جویند درحالیکه آنچه در آسمانها و زمین است برای او طوعا" و کرها" منقاد شده‌اند و بسوی او(ج) برگردانده میشوند. همچنان میفرماید:

ان الذین عند ربک لایستکبرون عن عبادته و یسبحونه و له یسجدون. آیه(۲۰۶) الاعراف

یقینا" آنهائیکه نزد پروردگار تواند از عبادت وی استکبار نمی‌ورزند و برای او به تسبیح می‌پردازند و برای او سر بندگی فرو می‌آرند. و علاوه میکند:

و یسبح الرعد بحمده والملئکه من خیفته و یرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء و هم یجادلون فی الله و هو شدید المحال. الرعد آیه(۱۳)

و رعد با ستایشش به تسبیح می‌پردازد و ملائکه نیز از خوف او، و صاعقه‌ها را میفرستد و با آن کسی را که بخواهد مصاب میسازد درحالیکه ایشان دربارهٔ خدا(ج) در جدل‌اند او(ج) شدید القوت است وهمینگونه می‌آید:

ولله یسجد من فی السموات والارض طوعا و کرها وظلا لهم بالغدو والاصال. الرعد آیه(۱۵)

و برای خدا آنچه در آسمانها و زمین است طوعا" و کرها" انقیاد میورزند و سجده میکنند و سایه‌های‌شان نیز در پگاه و بیگاه.

سومین مفهوم آیهٔ اول مطالب آتی را افاده میکند:

به مسلمان تفهیم می‌نماید که همه چیز این عالم وسیع و هر جز این کائنات با اوست و یکجا با او در عبادت و بندگی پروردگارشان مصروف‌اند گویا در راه عبادت و در خط ایمان همهٔ هستی با او همسفر و هم‌مسیر بوده دوشادوش او بسوی سر منزل مشترک در حرکت است در ما حول او چیزی سراغ نمیشود که با او بیگانه و ناآشنا بوده و به مخالفتش بپردازد. تمامی اشیاء مؤید و همگام با اوست. همهٔ موجودات در جهت همکاری و تائید او بکار پرداخته، در سراسر جهان موجودی یافت نمیشود که در پی سرکوبی او بوده و یا بتواند از خط ایمان و در موضع عبادت الله او را مقهور و مهزوم سازد.

ماتریالیزم دربارهٔ جهان، نظری به این شرح ارائه می‌کند که گویا دنیای ما مجموعه‌ئی از پدیده‌های متضاد و معاند هم‌اند که یکی در پی سرکوبی دیگری بوده و نزاع مستمر و کشمکش دائمی میان آنان جاریست. هر جز این کائنات برای تامین بقای خویش ناگزیر است با هرچه در ماحول اوست به درگیری و نزاع دائمی اشتغال داشته و در بحبوحهٔ این کشمکش است که ضعیف، حق زندگی و بقا را از دست میدهد و قوی اصلح باقیمانده به کمال میرسد.

گویا در این هستی همه چیز در جهت سرکوبی انسان و خواسته‌هایش عمل مینماید. انسان در راه رسیدن به کمال و در مسیر ادامهٔ زندگی در هر گامش با مانعی تصادم میکند و به نزاع و کشمکش با ماحول معاند درگیر میشود چنانچه دنیا برای او جز محوطهٔ آکنده از کشمکش‌ها ـ اختلافات و جنگ‌های مستمر و پایان ناپذیر نیست.

همچنان این اندیشهٔ منحط و سخیف مدعیست که وجود هر شیء و وقوع هر حادثه‌یی، مولود تصادف و چانس بوده نه در خلقت اشیاء و نه در نقشی که هر جز آن بعهده میگیرد هدفی و غایه‌یی از قبل سنجیده شده، مطمح نظر نبوده هر پیش‌آمدی، نتیجهٔ برخورد و تصادم تصادفی اشیاء میباشد. ادامه دارد.

«من به طلوع صبح متیقنم»

ای همسفر من ! اگر تو برمن اشک میریزی -
و قبرم را به آن ترمیکنی - از استخوانهایم به ساکنان ظلمت کده ها - چراغی بیفروز و آن چراغ را به سوی شرف ابدیت به پیش ببر !!!
دوست من !
من هرگز در ستیز و مبارزه عشق عقب نشینی نکردم
ومن هرگز سلاح برزمین نماندم:
اگر لشکر ظلمتها از هر سومرا در محاصره گیرند -
باز هم به طلوع صبح متیقنم !!!

(سید قطب شهید)

سیاسي تبصره

زموږ دیاړن جهاد پرخلاف

د روس او امریکا ګډې سیاسي مانورې

سید ګلاب «سباوون»

د روس او امریکا ګډې سیاسي مانورې .

د افغانستان درېږې د سیاسي اوارې په لړکې ، د ملګرو ملتو ترڅارنې لاندې ، په ژنیو کې د کابل د ګوډاګې حکومت او پاکستان دبهرنیو چارو دوزیرانو ترمنځ د کیدونکیو شاپرشا خبرو اترو څلورم پړ او هم بې له کومې مثبتې .او امیدبښونکې پایلې پایته ورسید .

پوره درې کاله د مخه ، هغه مهال چې روسي پرغلګرو زموږ داتل مجاهد اولس په وړاندې په ټولو مورچو او سنګرو کې خپله شرمیدلې او ډاګیزه ماته ولیدله ؛ نو د خپل دغه رسوا پوځي شکست د جبران لپاره یې د یواړ ډیپلو ماتیکې هلوځلو په پیلولو هم ځان اړولید .

د همدې لامله ؤ چې د امریکایي تالانګرو په مرسته او ښودنې د افغانستان ربړه د جهاد له تودو سنګرو څخه دژنیو ساړه چاپیریال ته منتقلول وغوښتل .

د افغانستان درېږې دا وارې په لړکې، د ژنیو فرمایشي غونډو د هغې «جامعهٔ ملل»، چې دملګرو ملتو د ټولنې سرلارې بلل کیږي او داروانښاد علامه اقبال په قول د یوشمیرکفن غلو لخوا ترلوموړنې نړیوال جنګ و روسته په ژنیوکې جوړه شوه ، بوړنوونکې یاد یوځل بیاپه اذهانو کې تاندکړ سره له دې چې د ملګرو ملتو ټولنې د جوړیدو پروخت هم همدیته ورته اتکلو نه کیدل ؛ خوځینې ډیرېکې بیاپه دي ګروهه هم ؤ چې د تیروښوئیدنو او لغزشو په پام کې نیولو سره به نور د ملګرو ملتو یا زوال ځان

د ستروځواکو په لاسوکې د ګوډاګې په توګه و نه لوبوي ، خو افسوس اوسل افسوسه چې ډیر ژیر هماغه د جامعه ملل په پله تګ غوره کړای شو .

چې د ستروځواکو په نغوته کابل او اسلام آبادته د کاردوویز وروستنې سفرونه د دغه ترخه واقعیت رښتینې شاهدان ګڼلای شو .

روس او امریکا د ملګرو ملتو دتش په نامهٔ منځګړ یتوب پرده کې د نورو کوچنیو هیوادوغوندې مسلمان انقلابي افغانستان هم د خپل نفوذپرساحو ویشل غواړې.

لکه د نوبل جایزې ګټندوی روسي لیکوال «سولژ نیتسین» چې لا ډیر پخواد امریکائي کارګرانو پــه یوه غونډه کې د کوچنیو هیوادو دزیرمو درانغاړلو په لارکې د روسي او امریکائي

شکیلاک نا ولی اتحاد ته داسې
نغوته کړې وه :-
«لکه څرنګه چې موږ او تاسې
ځانونه د یوه بل متحد ګڼو
د غسې یو بل اتحاد هم شته . . .
دا اتحاد ستاسې له پانګوالو سره
زموږ د کمونیست واکمنو اتحاد
دی» .
بده یې لادا چې زموږ دویاړن
جهاد پر خلاف د نړیوال استکبار
دغه شوم اتحاد پر استعماریت
سربیره د صلیبیت له چینې هم
خړوبول کیږي .
له همدې ځایه ده ، چې روسي
یرغلګر زموږ دویاړن جهاد د
تکولواو له منځه وړلو لپاره ژنیو
پر شرمیدلیو غونډو سربیره په
واشنګټن کې هم نیغ په نیغه له
امریکائي تالا نګرو سره د
سلامشورې غونډې جوړوي ،
لکه د مخه مو چې ورته نغوته
وکړه ، امریکائي نړیخور شکیلاک
څه خو د خپل استعماري خصلت
او لوبې له مخې او څه هم د
صلیبیت په پاس لا له پخوا د
اسلام د واقعي او انقلابي بڼې د
له منځه وړلو او پرځای یې د
یوه بیکاره ، بې ښې او یا خود
شهید استاد سید قطب په ژبه
«امریکائي اسلام» د را منځته
کولو په لټه کې و. چې د ایران
د اسلامي انقلاب لخوائي دغلته
د استعماري ګټو زیانمنیدو دغه
مفکوره لا نوره هم پیاوړې کړه ،
نو هماغه وچې دروسي شاهنشاهي
دغې شومې غوښتنې ته ئې
یې له کومې یل او څنګه لبیک
ووایه.اوپه دې توګه له کمونیزم
سره تول مصنوعي فکري اوسیاسي
اړیچونه شاته و غورځول
شول .
د ډیرې اریانتیا وړلا دا چې د
ژنیواو واشنګټن دغونډوله
جوړیدو سره جوخت ، چې د
افغانستان درېړې په سرد سازش
لپاره جوړې شوې، په واشنګټن کې
د امریکا کانګرس تر سیوري
لاندې یوه بله غونډه هم
جوړیږي له څه هم د دې
غونډې د جوړیدو هدف د
افغانستان د روان اسلامي انقلاب
د بریالیتوب لپاره ، په، اصطلاح،
دا غیزمنو امریکائي مرستو برابر
ول وشودل شو ؟ خود قضیې
عمق ته ځیرتیا ښیې چې د واشنګټن
اوژ نیولې یادو شو یو غونډو
سره هیڅ راز توپیر هم نلري .
هو !
امریکا شکیلاګر د دې راز
غونډو په جوړولو سره زموږ
داسلام په سپیڅلې نامه پیل شوې
انقلاب دنړې په عامه افکاروکې
تکول غواړي او بس .
همدلته دی چې د اسلام دستر
پیغمبر(ص)د دې ارواپالونکوینا
چې : «الکفرملة واحده» پر عملي
مصداق د زړه له کومې ګرو
هیدلای شو .

مجاهد ور ور «حکمتیار» له خپلو همرزمو ورونو سره د کونړ په حماسه سازو درو کې ویني !

جریر

عوامل اساسی مشکلات نهضت و راه حل آن

درین روز ها در بین حلقه های فکری نهضت و در ذهن همه ـ آنهائی که هنوز هم به نهضت نورانی و خون چکان ما عاشقانه محبت می ورزند ، قلب های امیدوار شان ـ به خاطر درد و مشکلات نهضت داغدار و سوگوار است ، این سوال مطرح می شود که چرا !! و چگونه این نهضت خروشان و «پویا» به بنیادی منجمد و «ایستا» تبدیل شده‌است ؟

چطور وروی چه عواملی این موج صخره‌شکن ـ و فاتح که تمامی دژ های طاغوتی جامعه ما را در هم کوبیده ـ و بنا های ظلم و ستم قدرت های ستمگار و چپاولگر را فرو ریخت در آستانه ساحل پیروزی ، و در یک قدمی ظفر ، از تلاطم و جوشش باز مانده است و میرودتا بر آستان ما سه های نیم مرده یی که در کرانه های ساحل آزادی دهن باز کرده‌اند جبین تسلیم بساید ؟

چسان نهضتی که چلچراغ فروزان عصر ما به حساب می رود ، و دامان پر مهر و مصفایش زادگاه شقایق سرخ ـ شهادت است . در سراشیب هولناک و مرگبار انحراف و انقراض قرار گرفته است ؟ ؟

این مساله که گاهی یک نهضت و جنبش موج خیز و الهی ، در مسیر مبارزه و دعوت ، روح معنوی و سازنده ـ اش را از دست می‌دهد و از آن تحرک و تلاش های بی امان ـ جز قالب خشک و تشکیلات ظاهری و بی محتوا چیزی باقی نمی ماند ، واقعیتی است که تاریخ مبارزات اسلامی ـ ملت ما و دیگر ملت های ستم کشیده مسلمان شاهد آنست ـ

شرایط و جو حاکم بر نهضت شکو همند اسلامی ما چنین می رساند که گویا خدای ناخواسته‌یکبار دیگراین واقعیت تلخ تاریخ درکشو ما تکرار خواهد شد ، واگر وضع بدین منوال که هست ادامه یابد سر انجام ستارهٔ درخشان نهضت الهی وخونبار ما در لابلای ابر های قیرگون دسایس و توطیه های شیطانی دشمن افول خواهد کرد .

درین برهه حساس که مشکلاتی عظیم بر ـ انقلاب اسلامی ما سایه افگنده و کولاکهای ویرـ انگر مشکلات و مصایب وحشیانه بر سفینه مینائی نهضت اسلامی مامی تازد. ضروری است تا برادران همدفمند و پروانه گان دلسوخته شمع فروزان این نهضت، تنها به تکرار این پرسشها قناعت نکنند و با قلبی سرشار از ایمان و قربانی کمر همت بسته و در راه نجات و رهنمائی سالم نهضت اسلامی ما عاملانه سعی به خرچ دهند ،

حیف است که این قافله «نور» و این سلسله

بیاض راهیان صبح ، در آخرین منزل و در واپسین دقایق حیات «شب» مورد هجوم وحشیانه خفاشان حیله گر و شب گرا و پسا سداران ظلمت و سیاهی قرارگیرد . و سرمایه این انقلاب را اهریمن سیاه که از پیشت پرده های ظلمانی «شب» قاتحانه برما می خندد ، . در کام کثیفش فرو برد .

به منظور نجات نهضت از ورطه سقوط و انحطاط و حل مشکلاتی که دامن گیر ماست ! اولاً باید عوامل و انگیزه های که در مسیر الهی نهضت خلل وارد کرده است ، و نهضت پرتوان و شهید پرور مارا به انحراف می کشاند شناسایی نماییم، بعد از تشخیص وشناخت علل و موجبات اصلی، مشکلات و درد های رنج باری که در طول مبارزه و مجاهدت بر نهضت فخر آفرین ما عارض شده است میتوانیم ، برای حل مشکلات و مصائب نهضت برنامه ها و تدابیری را که واقعاًحلال دردها و عیوب نهضت باشد طرح ریزی نماییم و در راه احیاء ارزش های معنوی نهضت الهی ما و استحکام هر چه بیشتر آن گام های مثمری برداریم .

همه عواملی که کوکب تابان نهضت اسلامی ما را در معرض افول وانحراف قرار داده است بدودسته منقسم میشوند .

یکی آندسته از عواملی که از متن نهضت و از کیان تشکیلات و چهار چوب به خود نهضت و افراد آن مرتبط می شود .

و دیگر آندسته از عواملی که از دامان گنه خیز شیاطین زمان منشأ می گیرند و جز دست های پلید ابر قدرت ها و مزدوران شرف باخته شان گردا ننده یی ندارند .

نهضت اسلامی افغانستان که ادامه دهنده نهضت نورانی انبیاء(ع) است از همان آغاز حرکت و قیامش مورد ضرب و شتم استعمار گران و اعـوان . طاغوت قرار گرفته است .

مقاومت همه جانبهٔ نیرو های شر و ظلمت در برابر سپاهیان «نور» از بدهیات تاریخ بوده ونصوص حیات بخش قرآن مقدس شاهد بارز این مدعا می باشد .

ولی مقاومت ددمنشانه نیرو های کفرزمانی کارگر می افتد که شوائب ضعف و فترت در صفوف نهضت رونماگردد ، و خروش سازنده و درونی اش خاموش شود . زینرو در انحراف و انهدام نهضت های اسلامی و تبدیل آن ها به بنیاد های اجتماعی بی تحرک و ساکن عوامل داخلی نهضت نقش بیشتری دا رند : زیرا عوامل داخلی زمینه ساز عوامل خارجی بوده و بعد از آنکه هالهٔ تاریک این عوامل بر پیکر منور نهضت های اسلامی چیره گشت ، تیر زهر آگین طواغیت جبارزمان به هدف می خورد و تاثیر مرگبار عوامل خارجی اجتناب نا پذیر می شود .

ازین رو ماهم ابتدا به شرح و تحلیل عوامل داخلی که مربوط به خود نهضت بوده و تحریک اسلامی ما در جریان جهاد و مبارزه اش بدان دچار گردیده است می پر دازیم .

۱ - تغییر در نظام اداری و تشکیلات اجرائی نهضت!! یکی از بلیات خانمان سوزی‌است که‌از جمله بزرگترین عوامل ایجاد مشکلات نهضت به حساب می رود ، عبارت از آنست که متأسفانه در جریان شکوفانی جهاد و مبارزه بی امسان ، نظام اداری نهضت وسیستم تشکیلات اجرائی آن ازحالت تحریکی و سازمانی به حالت دولت و حکومتی گراییده است و تشکیلات سیستم اداری حاکم بر نهصت ، به تقلید از نظام اداری دولت ها و حکومت های اجتماعی تغییر یافته است .

با نگاهی ژرف و دقیق در وضع اداری و نظام حاکم بر احزاب که بار رسالت نهضت اسلامی مابر دوش ان سنگینی میکندوپارچه های اصلی همان نهضت خروشان و شکوفا به حساب می روند ، در می یابیم که در نظام اداری و روش اجرائی این احزاب تحریک اسلامی جریحه دار شده و تحریک الهی و جوشان ما به ماهیتی ذهنی تبدیل شده است ، که گاهی آنرا در لا بلای جملات گرم و جذاب روی کتیبه های خونین* نهضت می نویسیم و زمانی هم آنرا باچهره های برافروخته و آتشین عقب میزخطابه مجالس و محافل مطنطن و مجلل نهضت تکرار می کنیم .

دولتی !

الف :- خود کامگی حکومت مطلقه: وقتی نظام های اجتماعی از حالت تحریکی و متعهدانه به حالت دولتی و شبه دولتی تغییر می یابد خود کامگی و استبداد به عنوان با رز ترین خصوصیت در آن ها تبارز می کند .

طبیعت انسان و سرشت فطری او چنان است که همه خوبی ها و شایستگی ها را برای خویش می خواهد ، و احساس برتر بودن ، و «حاکم مطلق بودن» در نهادش موج می زند دوست دار د قدرتش مافوق همه قدرتها باشد ، و دیگران در برابر اوامر و دساتیرش زانوی انقیادو اطاعت بر زمین بکوبند

تازمانیکه افراد نهضت از لحاظ فکری و اعتقادی متحدانـد ـ دربارۀ قضایا ازدید گاه مشترکی قضاوت میکنند و معیار هـای و احدی را در بررسیها بکار میگیرند، فشرده و متحد بوده ولی با آغاز دوگانگیهای فکری افتراق و انشقاق عملی براه میافتد

«حکمتیار»

تمامی احزابی که میراث داران حقیقی نهضت اسلامی ماهستند و در راه دفاع از ارزش های اسلامی نهضت بهترین فرزندان شان را قربانی کرده اند از نظر نظام اجرائی و تشکیلات اداری به دولت ها و حکومت های کوچکی مشابهت دارند. در تمامی ارگان های اداری آنها تقلید از نظام های دولتی شایع شده است .

گرچه در ظاهر و از نظر مقیاسات مادی این تغییر و دگرگونی در نظام اداری به ابهت و جبروت آنها افزو ده است . ولی در مقابل ، روح معنوی و ویژگی های تحریکی و الهی را در احاد و احفا د نهضت و نظام اجرائی آن تضعیف کرده است .

ویژگی های طبیعی نظام های دولتی و شبه

ازین رو در نظام های دولتی و شبه دولت که زمینه و شرایط برای سرکشی این خواسته ها وخصوصیات جبلی انسان مساعد است جوانه های این غریزه و نیا زمندی ها در نهاد قدرت مندان و اراکین نظام دولتی نیرو مند شده و در تار پود شان ریشه می دواند. وبالاخره آنها رابه ابوا لهول وحشت وتباهی تبدیل می سازد «منتسکیو» که از دانشمندان نامور قرن هجدهم بوده واز چهره های پیشتاز علام اجتماعی است در شاهکار اجتماعی اش بنام «روح القوانین» در رابطه با ماهیت استبداد و خود کامگی می گوید : « سرخپوستان وحشی وقتی می خواهند میوه یی را به چنگ آورند درخت را ازبن قطع می نمایند . و این است ماهیت استبداد و نظام

بود . در ۱۹٤۱ که جنگ در گرفت تعداد محافظین دو چند گردیدند . که بر هر بیست اسیر یک محافظ رسید .

فکر کنید همه یک ملیون گارد کمپ ها بوده باشند چرا که گمان آن میرفت که این اسیران زجردیده بر ستالین بغاوت خواهند کرد و موقع یافته بالای او حمله می نمایند (!)

اگر برای تحکیم حکوست از نگاه جبر واختیار به آزادي یا تشدد دیده شود . مانند روس حکام ظالم و متشدد تاکنون چشم بخود ندیده . در مورد جبرو اختیار هرگز نرمش ننموده اند. لشکر ها لشکر اسیران توسط جلادان روسی نیست و نابود گردیده اند . تعدادی هم که زنده ماندند و دارای مفکورۀ آزادی خواهی بوده اند ـ با اخطار های وحشیانه مقابل بوده اند . بزرگترین آرزوی یکنفر اسیر این بود که وی را به سرمی بزنند و کارش را تمام کنند. لیکن کجا اینطور می شد ، رگ آنها بعد از یک سلسله ایذا رسانی طولانی بسراغ آنها می آمد . ضربات قمچین را برای بالای کمرو سر وروی شان می بارید . شاه رگ گردن شان را ضربات مشت می کوبیدند اعضای تفتیش توسط بوتلها نیز جزا میدادند که از اثر آن حالت شکم دگرگون میگشت به کفهای پا هایشان خورده های شیشه را می کوبیدند . تنها با اسیران مرد این رویه نبود زنان نیز باید از مراحل این شکنجه می گذشتند ، زنان و اطفال را در سلولهای تنگ می انداختند آنقدر لت و کوب می کردند که مغز های سرشان می برآمد . موهایشان را می کندند . انگشتان شان را می شکستند . دندانهایشانرامی کشیدند استخوانهای شقیقه هایشانرا میده می کردند . جلد بدن شان را می خراشیدند . جلادان اکثراً ضربات خود را به نواحی قبرغه ها حواله می کردند . و گرده ها را می کفاندند اطفال بیهوش می شدند و بزنان تجاوز نیز صورت می گرفت . لت و کوب آنقدر شدید می بود که اکثراً جان میدادند . ظلم بی حد این بود که جلادان در هنگام تحقیق دستهای اسیران را طوری می شکستاندند که معالجه نمی گردید . در محبس (بوتر) یکنفر راتوسط دیپچک،اشنیدار وشلاق ضخیم رابری لت و کوب می کردند . دستهای وی را بدوتخته بستند و در انگشتان وی سوزنهای گرامافون فرو بردند تا از گوشت او گذشته به استخوان رسید . بعداً توسط لگد درمیان هر دوران وی آنقدر کوبیدند که حیثیت مردانگی وی از بین رفت . جرم او این بود که با (ترانسکی) ارتباط داشته و در اثر اعتراف نکردن، زن حامله اش را نیز گرفتار نمودند . دربارۀ یک اسیر بنام (گورو داسیتکی) معلوم گردید که چار جلاد در اطاق وی داخل شدند . دو نفر او را و دو نفر خانم او را گرفتند و آناً فاناً خانمش را برروی فرش انداخته به لت و کوب شروع کردند بیچاره فریادو زاری می نمود لیکن ترحم و نرمش وجود نداشت و هم چنان به شکنجۀ خود دوام میدادند بالاخره زن مذکور

۳ - مردم سالاری !

طوری که فوقاً نگاشتیم چون اساس و بنیاد نظام استبدادی و خود کامگی فاسد است لذا طبعاً و عقلاً محکوم به فساد و نابودی است و به هر صورت و شکلی که این نظام منحط و سیاه برمردمی و یا گروهی مسلط شود. جز بدبختی و فسادبرای آن گروه و جماعت چیز دیگری به ارمغان نخواهد آورد.

تاریخ پر ماجرای بشری از زمان ایجاد اجتماعات تا امروز مثالهای شماری از اشکال سه‌گانه نظام استبدادی و حکومت مطلقه به خود دیده است که به این حساب‌تمامی فراعنه تاریخ و زمامداران جبار نمونه‌یی بارزی از صورت تک سالاری نظام استبدادی هستند انقلاب به اصطلاح کبیر فرانسه که در (۱۷۸۹) براه افتاد و جز وحشت و کشتار برای ملت رنجیده فرانسه ثمره یی نداشت مثال برا زندهٔ نظام (مردم سالاری) به حساب می رود

دیوان سالاری که به معنای حکومت خودکامه و مطلقه اراکین و گردانندگان شیاد و سیاس نظام های اجتماعی‌می باشد. و اراده و خواست چند تنی اندک (خود قانون) و مستبد را بدون کم و کاست بر تمامی ارکان و افراد و شاملین گروه اجتماعی جاری و طاری می سازد نیز در بحث پرولولهٔ تاریخ مثال ها و نمونه های بی شماری دارد.

چون‌بحث تفصیلی و مشرح در رابطه با اشکال سه گانه نظام مطلقه و استبدادی و ذکر اضرار و مضرات آن از طاقت این مقال بیرون است لذا درین باب به همین مختصر کفایت نموده به ادامهٔ بحث اصلی نو شتار می پردازیم . ب : - توانگری و تجمل پرستی !!

تا زمانیکه درگروه های اجتماعی و کتله های بشری نظام تحریکی و پویایی حاکمیت دارد، منشأو مبدأ تمامی کنش های اجتماعی گروه های مذکور را تعهد و هدف تشکیل میدهد، و در زمینه امور روزمره حیاتی و آنچه مربوط به زندگی شخصی افراد میباشد. ضرورت ها و حوایج به اندازه کفاف و سدجوع انتخاب میشوند. ولی وقتی نظام های دولتی و شبه دولتی برگروه ها و کتله های اجتماعی مذکور مسلط می گردد درآن زمان ضرورت ها و احتیاجات زندگی کار فرمایان نظام از حد کفاف و ضرورت پا فراترمی نهند وبه اشیا واجناس ناضروری‌و

زیادی تمایل پیدا می کنند ازین رو در نظام های دولتی و شبه‌دولتی آهسته آهسته طرز زندگی وسطح معیشت نظام داران ومسؤولان تغییر فاحشی یافته و دیگر از آن مقدس مآبی ها اثری باقی نمی ماند، میل به تجمل، آرایش و زیبائی در آنها زیادت می گیرد. معیار ها مقیاسات دگرگون می شوند.

زمامداران و صاحبان نظام دولتی در تمامی احوال و کیفیات زندگی به بهترین و ظریفترین آنها توجه می نمایند، و در پوشیدن جامه های مرغوب و جذاب و تناول غذا های لذیذ وسواری مرکوبات زیبا و تند رو بریک دیگر سبقت می جویند.

بدین ترتیب به تبعیت از آن ها این عادات ذمیمه در تمامی کارمندان و منسوبین نظام عام می شود و سلسله نورانی و تحریکی نظام را بسوی فساد می کشاند.

محی السنت امام بغوی رحمة الله علیه روایت می نمایند که مغیرة بن شعبة که از جمله اصحاب گرامی قدرپیامبر افخم اسلامی محسوب میشود، در آخرین دقایق حیاتش می گریست، شخصی علت گریه اش را پرسید صحابی جلیل قدر فرمود، من به سبب مال متاعی که از من به میراث می ماند می گریم زیرا بیاد دارم که پیامبرص، فرموده بودکه مسلمان باید از متاع دنیابه یک قبضه‌شمیشر و یک راس اسب برای جهاد، خوراک به قدر کفاف و به سر پناهی محقری برای گذراندن شب کفایت کند.

شیخ عبدالحق دهلوی محدث عالی مقام دریکی از آثار گرانمایه اش آورده است که روزی یکی از اصحاب صفه‌وفات یافته‌بود عادت‌شریف آنحضرت(ص) چنان بودکه دقتی جنازه یی را برای نماز حاضر می کردند آنحضرت (ص) می پرسیدند که آیا میت مال از خود به میراث مانده دین وقرضی دارد؟

وقتی پیامبر (ص) برای ادای نماز جنازه تشریف آوردند پرسیدند که آیامیت مالی از خود به میراث مانده است؟ شخصی در جواب ایشان گفت یا رسول‌الله میراث او فقط یک درهم است، پیامبر(ص) در جواب فرمودند همین یک درهم در روز حشر داغی از آتش بر پشت او خواهد بود.

محدث دهلوی (رح) در شرح این حدیث می نگارد. که شارع بزرگ طی نصوص روشن به صراحت مالکیت فردی و جمع آوری مال و پول را از طریق مشروع تجویز کرده است و حدیث فوق نیز به معنی نفی مالکیت برای عامه مردم نیست. و حکم آن فقط در شان اصحاب صفه وارد است زیرا اصحاب صفه کسانی بودند که خود شان را وقف دعوت اسلامی کرده بودند، و همیشه در محفل گرامی آنحضرت (ص) حضور یافته از فیض ارشادات حیات آفرین شان بهره ورمی شدند. و پیامبر (ص) همیشه ایشان را برای اجرای وظایف مهمی در رابطه با وجیبه دعوت و نظام اسلامی می گماشت.

و منظور از حدیث پیامبر (ص)گرامی چنین است که هرگاه کسی خودش را وقف دعوت اسلامی کند و خویشتن را شاگرد راستین پیامبر (ص) به حساب آورد، و به حمایت از دین خدا همت می گمارد، آنقدر باید به دنیا و کشش های مادی آن بی تعلق باشد که، حتی به اندازه یک درهم از خود متاعی به میراث نگذارد.

به همین منوال احادیث و نصوص زیادی گواه این مطلب است که مسلمانان باید از تجمل پرستی و افراط در مخارج زندگی بپرهیزند و از متاع دنیا به قدر کفاف و ضرورت قانع شوند. تا نظام اجتماعی و گروهی آنها به زوال و انحطاط و تباهی مواجه نشود.

ج : تن آسایی و الجماد.

(ادامه دارد)

فیضان

د یوه مبارز او مجاهد مسلمان صفتونه

الحمدالله والصلاة والسلام علی رسول الله

اما بعد :

نری او پکی پرتی زیرمی د خدای (ج) مخلوق دی د دي لپاره پیدا شوی چی حق پکی وچلیږی او حق د خدای (ج) نوم دی خدای حق خوښوی او ترڅو پدي نړی کی د حق چیغه پورته وی ترهغه به اباده او هو ساوی .

خوکله‌کله د حق په وړاندی ځنی خنډونه اود باطل مختلفی بڼی‌اوځیری راوړاندی کیږی اوخلکوته باطل د حق په بڼه‌کی او حق ورته د باطل غوندی ښکاریږی‌چه دا صحنه دازمیښت ډیره باریکه مرحله ده .

له همدی ځایه د حق مبارزه دباطل دله منځه وړلو اود خپل ځای د اشغالولو په هکله پیل کیږی د حق پیروان که څه هم په ښکاره بڼه کی لږ او کمزوری ښکاری او په باطل غولیدلی ډله ډیره ببره اوبړ سیدلی لیدل کیږی خوپه نتیجه کی د خدای(ج) د فیصلی سره سم (جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا) حق راغی او باطل له منځه ولاړ‌یی‌شکه باطل له‌منځه‌تلونکی‌دی) حق غالب.فاتح او باطل خپله کرغیړنه ځیره بدله کړی او خپل ځای یی د حق پلو شوته پریښی دی .

د حق پلویان سرلوړی خپل مقصد ته رسیدلی د عزت او شرف تاج یی په سرایښی دی خود ده په مقابل کی پخوانی عارضی او موقتی ځیره ځوړندسر لړزیدلی . د نابودی کندی ته لویدلی او یا دسقوط په حالت کی وی .

دحضرت ابراهیم (ع) او د ده‌د ملګرو مبارزه او جهاد د نمرود او د هغه د پیروانو په مقابل کی د حضرت موسی (ع) عصا او ید بیضا د فرعون او د هغه د ټولو د دربار د ټګانو په مقابله کښی د حضرت عیسی (ع) په وړکتوب کښی خبری او حقایق روښانول . ښکاره معجزی خود دی سره د یهودو د لجاجت او سخت زړه توب مقایسه او بالاخره د حضرت محمد ﷺ د اخلاقو در نه وسله او د مکی د کفارو لیونتوب ، کینه ، جهالت او همداسی نوری ډیری تاریخی پیښی د همدی حق او باطل د ډغرو وهلو ژوندی نمونی دی چی په نتیجه کښی حق ، عدالت اخلاق بریالی او باطل ، کفر شرک ، ظلم او فساد د نابودی سره مخامخ شوی .

لکه چې مخکې موویل د حق چیغې پورته کوونکي په ښکاره کمزوري ولې په معنوي او روحي لحاظ د باطل تر ډلوټپلو څو څوځله قوي اووا کمون لیدل کیږي چې د مقایسې وړهم نه وي .

هو : د حق قوت د معنی په لحاظ دی څکه حق د پاکو او د رد منو جنجرو څخه پورته کیږي د زړو نوتل ته رسیږي ډیر زړونه په لړ زیدو راولي او ډیروغو ړونوته داسې ټکانونه ورکوي چې انګازې یې د خلکو ماغزه په خو ځیدو راولي .

دحق پلویان ځانګړې نبې اوسپیڅلي خصلتونه لري چې د الله (ج) کتاب قرآن کریم او د رسول الله ﷺ مبارک سنت موږته را ښودلی دی او موږ دلته د هغو څخه څو نمونې وړاندې کوو ، ترڅو زموږ د حق دلارې مخلص مجاهدین هغه ته ځیر او ځان پرې سمبال کړي . او د الحاد ، ظلم، تجاوز ، کفر اوفساد مانۍ چې په ړنګیدو ده له منځه یوسي اوپر ځای یې د اسلامي حکومت او الهي خلافت د بختوري بنګلې بنسټ په خپلو پیاوړومټو کیږدي .

د خدای (ج) دلارې مجاهدین او د قرآن عسکر باید دالاندې صفتونه ولري.

۱ - تل خپله توبه خدای (ج) ته په اخلاص سره نوې کړي .

۲ - ښه عابد او د خدای (ج) په بندګۍ کې خوښ او ویاړ پرې وکړي .

۳ - د ټولو حقوقو سره روژه نیوونکي وي .

٤ - په خشوع سره رکوع کوونکي وي .

٥ - په ډیره عاجزۍ سره خدای (ج) ته په سجده سراینبوونکي وي .

٦ - تل د خدای (ج) په ثنالګیا . ذاکر او حامد وي .

۷ - په ښوکارونو امر کوونکي او نیکوته رابلوونکي وي .

۸ - او له بدو او ناوړو کارونو څخه منع کوونکي او بیروونکي وي .

۹ - او د خدای (ج) د احکامو او حدودو پابند او ساتونکي وي پخپله مجاهد خوباید سل په سلوکي د خدای (ج) د احکامو منونکي او عامل وي بلکه د ده اصلي وظیفه د نورو خلکو چه د خدای (ج) د احکامو او حدود و څخه غاړه غړوي پوه‌ول او

محمد نادر «صبور یار» قوماندان رستاق با برادران مجاهدش در سنگر جهاد

پخپل ځای د رول دی . لکه چې خدای (ج) فرمایي :

التائبون العابدون الحامدون الصائمون الراکعون الساجدون الامرون بالمعروف والناهون عن المنکر والحافظون لحدود الله و بشر المؤمنین .
توبه ۲ .

ترجمه : هغوی توبه کوونکي د خدای (ج) عبادت کوونکي اود خدای(ج) ثناویونکي .روژه‌نیوونکي رکوع کوونکي . سجده کوونکي او په نیکواسر کونکي او له بدیو څخه منع کوونکي او د خدای د حدودو ساتونکي او زیری ور کړه مومنانوته .

۱۰ - په کافرانو او د خدای (ج) پر دښمنانو

ډیر سخت گیراونه پخولا کیدونکی او سازش نه کوونکی وی .

۱۱ - پخپلو منځونو کی (مؤمنانو باندی) ډیر نرم، زړه سوانده او مهربانه وی .

۱۲ د خدای (ج) د فضل اورضا غوښتونکی وی .

۱۳ - د سجدو د نورانیت نښی نښانی به یی په مخونوکی له ورایه ښکاری . لکه چی خدای (ج) فرمایلی :

محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماءبینهم تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود . (فتح : ۲۹)

ترجمه : محمد ﷺ د خدای را لیږل شوی استازی دی او هغه خلک چی لده سره ملگری دی په کافرانو ډیر سخت گیراونه تسلیمیدونکی او پخپلو منځوکی ډیر مهربانه دی . ته به دوی د رکوع او سجدی په حالت کی گوری د خدای (ج) فضل او رضا به غواړی او د سجدی د نورانیت نښی به یی په څیرو کی ښکاریږی .

۱۴ - د خدای (ج) سره به مینه لری .

۱۵ - د خدای (ج) په لار کښی به جهاد کوی .

۱۶ - د جهاد په لارکی به د هیچا د ملامتی څخه ویره‌نلری لکه چی د خدای پاک ارشاد دی :

یاایها الذین آمنوامن یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم ط مائده ۰ ٥٤

ترجمه : ای ایماندرانو له تاسو څخه هغه څوک چه له خپل دین څخه وگرځی نوژرده چی خدای(ج) به داسی قوم راولی چی خدای (ج) به له دوی او دوی به له خدای (ج) سره مینه لری او پر مؤمنانو به د نرمی او پر کافرانو به د شدت اوسختی خاوندان وی او د خدای په لارکی جهاد کوی اوله ملامتی د هیچ ملامت کوونکی څخه به ویره نلری . دا پورتنی صفتونه د خدای (ج) فضل دی هغه چاته چه د ده خوښه شی ورکوی یی او الله دلوی قدرت او پوهی څښتن دی .

پدی پورتنی مبارک آیت کښی دتیرشو یولسمو او یوولسمو صفتونو نه یلد ذلت او عزت په‌عبارت تعبیر شوی چی هغه د شدت او رحمت په معنی ده خود خدای (ج) په مبارک کلام کی په نو یو بلیغو او فصیحو کامو موږته را ښوودل شوی یعنی مسلمان د نورو مسلمانانو په مقابل کی تردی حده پوری نرمی او مهربانی وکړی چه په ظاهری بڼه‌کی د (ذلت) په شکل ښکاره شی خوداذلت عیب اوگناه نده بلکه رحمت او کمال او د خدای (ج) فضل همدارنگه یو مسلمان د خدای (ج) د دین او نیکو بندگانو د دښمنانو په مقابل‌کی هومره غرور او استغنا لری چی کافران هیڅکله هغه ته طمع اود پخولاکولو او تسلیمولو او دوکه کولو خیال هم نشی کولای او هم دا مقام دی چه کبرله متکبرینو سره عبادت دی هو ! مسلمان د کافرانو په مکله ځان د عزت . لوړتیا او شرف څښتن گوری او له هغوی سره ناسته ولاړه او داسی روغه جوړه چه د ده حیثیت او شخصیت ته ضرر او د ده عالی هدف «د حق غلبه او د کفر باطل محو» له منځه ځی ننگ او ترمرگه هم بدگنی . او هیڅکله له مؤمن نه استغنا نکوی او دښمن ته سرنه ټیټوی .

۱۷ - پر خدای ، رسول او نورو مؤمن به باندی ربښتینی او ټینگ ایمان لری .

۱۸ - د مبارزی او جهاد په مشکلاتوکی ثابت قدمی ولری .

۱۹ - د خدای ډیر یادول (ذکر کثیر).

۲۰ - د خدای او رسول اود مسلمانانو دامیر اطاعت .

۲۱ - د منازعی ، اختلاف او تخریب څخه ځان ژغورل .

۲۲ - د دعوت ، مبارزی او جهاد په لارکی صبر کول .

لکه چی لوی خدای (ج) سورته ارشادکوی :

یاایها الذین آمنو اذالقیتم فئة فاثبتوا و اذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون ط واطیعوا الله ورسوله ولا تنازعوا فتفشلواوتذ هب ریحکم و صبروا ان الله معالصبرین .

ترجمه : ای مؤمنانو کله چی تاسو د دښمن د یوی ډلی سره مخامخ شیئ نو ثابت قدمی کوی او خدای ډیر یادوی ترڅو کامیابی مو په برخه شی. د خدای او د هغه د رسول د حکمونو منننه او اطاعت کوی . او پخپلو مینځوکی نزاع او اختلاف مکوئ چی تا سو به کمزوری شی‌او د تاسو قوت به له مینځه لاړشی‌او په سختیوکښی صبرکوی، په رښتیا چی خدای (ج) د صبر کوونکو سره مل دی .

۲۳ - د جنگ په وخت کښی له دښمن څخه تیښته نکول او دښمن ته شانه اړول .

۲۴ - د خدای (ج) د غضب او دوزخ څخه ځان ژغورل .

خدای (ج) فرمایلی دی : یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلاتولوهم الادبار و من یو لهم یومئذ دبره الامتحر فا للقتال او متحیزا الی‌فئة فقد باء بغضب من‌الله ومأ واهم جهنم و بئس المصیر .

ترجمه : ای مؤمنانو کله چی تاسو د کافرانو سره د جګړی په ډګرکی مخامخ شی نو هغوی ته خپلی شاوی مه ګرځوی او هغه څوک چی د جګړی په ورځ شا وګرځوی بیله هغه چا څخه چی د جنګ په خاطر سنګر تبدیل او یا هم د بلی ډلی سره دیو ځای کیدو په منظورمخ وګرځوی نوپه رښتیا سره چی د خدای (ج) په غضب اخته شو او ځای یی دوزخ دی . چی ډیر بد ځای دی .

۲۵ - مجاهد باید د نظم تابع وی اوبه پاخه جوړ شوی صف کی خپله مبارزه او جګړه مخ پر وړاندی بوزی ترڅو د خدای(ح) دمینی وړوګرځی.

لکه چی خدای (ج) فرمایی :

ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم

مجاهدو رور (حکمتیار) له یو شمیر مجاهدینو سره دکونړ په دروکی

بنیان مرصوص . (صف: ٤)

بی شکه خدای (ج) د هغه چا سره مینـه لری چی د ده په لارکی د یـوه فـولادین او اوسپنیز د یوال غوندی منظم صف کښی جګړه کوی .

٢٦ - په مال او سر سره جهاد کـوی تـول مالی او ځانی طاقتونه بـه د خـدای (ج) په لارکی مصرفوی نه دا چی د جهاد لپاره خنډ شی بلکه د جهاد په خدمت کی به وی لکه چی د خـدای (ج) ارشاد دی :

و تجاهدون با موالکم و انفسکم ذالکم خیر لکم ان کنتم تعلمون (صف)

او تاسي په خپلو مالونو او ځانونو سره جهاد وکړئ . دامعامله تاسو ته ښه ده که پوهیږئ .

٢٧ - د خدای ، رسول او جهاد سره تر خپلو مالونو - کورنیو او خپلوانو ډیره مینه لـرل تـول د جهاد په خدمت کی استخدا مول .

٢٨ - د خدای (ج) د هـدایت لپـاره ځـاذ تیارول .

٢٩ - د جهاد څخه ډډه‌کول فسق او ګناه ده او د خدای (ج) عذاب ته انتظارایستل دی لکه چی خدای (ج) فرمایی : (قل ان کان ابائکم و ابناءکم واخوانکم وا زواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مسکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین .

توبه ٢٤

ترجمه : ورته ووایه ای رسولـه کـه چیری ستاسو پلرونه. زامن . ورونه. ښځی.دوستان او کورنی او هغه مالونه چه تاسو را تـول کړیـدی او هغـه تجارت چی تاسویی له سړوالی څخه ویره لری اوهغه مـانی او بنګلی چی تـاسویی خوښوی تاسـوته لـه خدای (ج) او د ده له رسول او د ده پـه لارکی لـه جهـاد څخـه ګران وی نـو منتظـر واوسی ، ترڅـو خدای(ج) خپل عذاب راولی او خـدای (ج) فـاسق او ګنهګار او بی لاری قوم ته هدایت نکوی .

پدی آیت شریف کښی خـدای (ج) هغـه آتـه شیان چی پنځه یی ځانی او دری یی مالی دی ذکر کړی چی ځنی یاتول یی د مسلمانانو د جهاد سـانع ګرځی او چاچی په دی (اتو) شیانو خدای رسول او جهاد غوره کړل نو د خدای د عذاب نه به بچ او د خدای (ج) هدایت به یی په برخه شی اوبالعکس هغه‌څوک‌چی لدی اتو شیانونه‌یویا ټول د خدای(ج) او رسول ﷺ او جهاد څخه ورته ګران او غوره کړی نو خـدای د هـدایت نه بـه محروم او د فسق او ګناه مرتکب به و ګرځی او د خدای (ج) عذاب به هم ورته په انتظار کی وی .

هو ! جهاد نجات دی ، هدایت دی ، تقوی ده او شفاده .

زمرک عابد

له مؤمن څخه د قرآن غوښتنه

هر کال د روژې(۲۷)نیټه دقرآن عظیم د نزول د ورځې په توگه د مسلمانانو له خوا د نړۍ په گوټ ،گوټ کې نمانځله کیږي ، مختلفې غونډې په دې هکله جوړیږي ، په دې غونډو کې وینا گانې کیږي ، د قرآن عظمت او اعجاز پکې بیا نیبرې ، په دې ورځ د اخبارونو خصوصي ضمیمې او فوق العاده گڼې خپریږي ، درادیو گانو د څپو څخه خاصې خپریږي،دغه ډول پروگرامونه او محفلونه که څه هم په خپل ځای کې دقدر اوستاینې وړدې خودلته دا سوال‌خپرونې پیدا کیږي چه آیا د قرآن حکیم د نزول‌مقصد یوازې په همدې ډول غونډو جوړلو او یادځینې‌نورو پروگرامونوپه ترتیبولو حاصلیږي اوکه ترینه مقصدکوم بل څه دې ؟که له‌دې ډول غونډو څخه مو مقصد داوې چه‌یوازې په همدې به الله‌جل شانه رانه‌راضي شي‌اوکومې ذمه‌وارۍچه همدغه قرآن چه نن‌ئې سونږ ددر ناوې لپاره په دې ځای‌کې راټول شوې یو ، زمونږ په اوږو رااچولې‌یوازې په همدغه غونډه او یادوې ته ورته نورو پروگرامونو چه مسلمانانو په دې‌کې په مختلفو ځایونو کې جوړکړې، هغه به سرته ورسیږي خو یقیناً مو سخته لویه اشتباه کړې ، او که د دې ډول غونډو جوړول اصل مقصد ته د رسیدو وسیله او ذریعه وې نو هغه مقصد په‌کوم وی ؟ زه په دې باندې‌با ور لرم چه زمونږ وروڼه هغه مقصد چه د هغه د حصول لپاره دلته سره را ټول شوي یو پیژنې خوزه فقط د ثواب او د مجاهدینو وروڼو په اذهانو کې د هغه مقصد د تازه کولو په خاطر په دې ځای کې ځینې قرآني حقائقو ته اشاره کوم تر څو په اصطلاح هیر شوی د دې تکرار په وجه بیرته دذهن په صفحوکې انعکاس و مومي ، هغه دا چه :

زمونږ دغه ټولنه یوازې رسمي او نمایشي بڼه نه لري ، او نه یوازې په دې غرض دلته را ټول شوي یو چه گوندې په دې غونډه به خدای رانه راضي شي ، بلکه زمونږ د دې غونډې مقصد له خپل رب سره د دې عهد او میثاق نوی کول دي چه :

ان صلاتي ونسکي و محیای و مماتي لله رب العلمین لاشریک‌له و بذلک امرت و ان اول المسلمین .

(الانعام : ۱۶۳ - ۱۶۴)

یعني یقیناً لمونځ زما ، هر ډول قرباني زما او ژوند او مرگ زما د الله رب العلمین لپاره دی ، شریک ورسره نشته ، او په دې باندې ماته امر شوی او زه لمړنی کس یم چه د الله فرامینوته سې

غاړه ایښې .

هوکی مونږ د همدی غرض لپاره را ټول شوی یو ترڅو خپل رب سره دغه وعده نوی کړو ، او په دی وعده کی رانه که څه کمی یا زیاتی شوی وی دهغه بښنه لهتواب الرحیم خدای نه په شریکه سره و غواړو ، او د دی لپاره سره را غونډ شوی یو چه خپل ځانونه په خپله همدلته محاسبه کړو او وګورو چه له خپل رب سره موپه کړی وعده کی په تیرشوی یوه کال کی څومره وفاکړی او څومره له الهی حدودونه اوړیدلی یو ، او د دی لپاره سره را ټول شوی یو چه خپل ټول کړه وړه د هغه قرآن په تله و تلو چه مولږ ورباندی ایمان لرو او د هغه د تعظیم اوتکریم لپاره مودغه بختوره غونډه جوړه کړی ، که موږ لیدل چه زمونږ اعمال څه نا څه له قرآني اصولو سره سمون لري نو د الله شکر به په ځای کړو او نور به هم لـه الله نه په قرآنی احکامو باندی د عمل کولو توفیق و غواړو ، اوکه د خپل نفس د محاسبې په صورت کی موږ لیدل چه په وعده کي رانه بی وفائي او تیری شوی او په نفسی غوښتنو ورپسې شوی یو . بیابه هم په همدی ځای کی مخلصانه توبه و باسو او له خپل خدای سره به دا وعده همدلته نوی کړو چه :

«یا الله ! تروسه ، وسه به کوشش کوم چه د قرآن له لارښوونو سره سم راتلونکی ژوند عیار کړم ، او په دی وعده باندی د ټینګ پاتی کیدو توفیق به هم له تانه غواړم» .

له دی لنډیز او یا سریزی څخه وروسته اوس ، اځو د هغه مقصد لنډی تشریح او توضیح ته چه . هغه د حصول لپاره مو دغه پر تمینه غونډه جوړه کړی .

د قرآن د نزول نیټه:

په دی هر لوستی او په څه پوه مسلمان پوهیږی چه قرآن د روژی په میاشت کی را نازل شوی . لکه څرنګه چه الله جل و علی فرمائی :

شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن

(بقره - ۱۸۵)

یعنی د روژی میاشت هغه ده چه قرآن پکی را نازل شوی .

په دی آیت کی مطلقه د رمضان میاشت ذکر شوی چه قرآن‌پکی رانازل‌شوی خودقرآن‌کریم په بله سوره کی د اوخت یی خاص کړی ،هلته لوی خدای داسی فرمائی :

«انا انزلنه فی لیلة مبارکة»

یعنی مونږ را نازل کو قرآن په مبارکه شپه کی

دغه مبارکه او بختوره شپه کومه ده ، دغه اجمال د سورهٔ «القدر» لمړنی آیت داسی روښانه کړی :

«انا انزلنه فی لیلة القدر»

یعنی مونږ را نازل کړ قرآن د قدر په شپه کی

د قدر شپه د اسلامی امت په اتفاق دروژی په میاشت کی ده ، یعنی قرآن عظیم د قدر په شپه کی له لوح محفوظ نه د دنیا اسمان ته په یوځائی توګه را نازل شو او بیاله هغه ځایه د (۲۳) کالو په اوږده موده‌کی لږلږ د ضرورت په اندازه په نبی کریم ﷺ را نازل شو .

د قرآن د نزول مقصد :

دا چه ولی او د څه لپاره قرآن را نازل شو ؟ دغه مقصد الله جل شانه د سورهٔ بقري د (۱۸۵) آیت په پاتی برخه کي داسي روښانه کړی :

هدي للناس و بینت من الهدی والفرقان

یعنی قرآن د خلکو دهدایت لپاره رانازل‌شو او

په دی کی د هدایت ښکاره دلائل دی ، او بیلوونکی د حق او باطل دی .

له دی الهی ارشاد څخه په ډاګه څرګندیږی چه د قرآن له نزول څخه مخکی او د حضرت عیسی علیه السلام له رفعی څخه وروسته چه د قرآن په اصطلاح کی ورته د (فترة) یعنی د وحی د انقطاع زمانه وائی انسانیت د جهل او ګمراهی په تتوتیاروکی حیران او سرګردان ؤ ، نه ورسره د صحیح ژوند د تیرولو کوم صحیح کتاب ؤ او نه د هدایت مثل شوی اصول ، اونه د حق او باطل د تشخیص کومه ذریعهٔ ، تورات اوانجیل د احبارو اورهبانوپه ناپاکو لاسونو تحریف شوی وو ، دغو ظالمانو (احبارو او رهبانو) به په خپله خوښه چه څرنګه غوښتل دخدای دغه دوه مقدس کتابونه به ئی تفسیر او تشریح کول ، تردی پوری چه داصلو کتابونو صبغه پکی بیخی ورکه شوی وه ، د خدای بندګان له دی کرکجنی وضعی نه سخت په تنګک شوی وو ، د حضرت عیسی او حضرت محمد رسول الله علیهما الصلوة والسلام ترمینځ تقریباً (۵۶۰) کاله تیرشوی وو چه الهی رحمت د وحی په شکل کی له مخ د زمکی نه بند شوی ؤ د زمکی د مخ او سیدونکی انسانان حتی و حوش او طیور او په دریابونو کی مایان د وحی باران ته ډیر سخت تږی وو ، د احبارو او رهبانو ناخوالی چه د الله له دین سره ئی کولی او د قیصر او کسری تیری او ظلمونه چه د خدای په مخلوق ئی کول او داسی نور علل او موجبات سبب شول الهی رحمت د قرآن عظیم په شکل کی د زمکی ؤ سیدونکوته متوجه شو ، او د وحی له هغی اوږدی بندیز څخه وروسته یو ځل بیا د انسانیت شاړه زمکه د وحی په او بو خړو به شوه ، او د بشریت خزان وهلی باغ د الهی رحمت په باران چه د قرآنی وحی په شکل کی له اسمان څخه راو وریدو ، سمسورشو ، او د خدای د مخلوق د پیړیو ، پیړیو تنده پری ماته شوه ؛ قرآن عظیم دلاروړکی انسانیت نپاره لارښود ، او د لارښوونی ښکاره دلائل او د حق او باطل شاخص او امتیازی نښه ثابت شو ، لکه څرنګه چه د سورهٔ بقری په پورتنی آیت کی دغه مطالب ذکر شول .

همدارنګه د سورهٔ آل عمران په (۱۳۸) آیت کی فرمائی :

هذا بیان للناس

دغه قرآن بیان دی لپاره د خلکو

د سورهٔ جاثیي په (۲۰) آیت کي فرمائی ؛

هذابصائر للناس .

دغه قرآن ښکاره دلائل دی لپاره د خلکو

د سورهٔ مائدی (۱۵) آیت کی فرمائی :

قد جائکم من الله نوروکتاب مبین.

یقیناً راغی تاسوته د الله له لوری نور او روښانه کتاب او د سورهٔ نساء په (۱۶۵) آیت کی علیم او خبیر خدای فرمائی :

یاایها الناس قد جائکم برهان من ربکم وانزلنا الیکم نوراً مبینا .

ای خلکو ! یقیناً راغی تاسوته دلیل له طرفه د پروردګار تاسو او نازل کړ و مونږ تاسیته ښکاره نور او دسورهٔ یونس په (۵۷) آیت کی فرمائی :

یاایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم و شفاء لمافی الصدور .

ای خلکو ! یقیناً راغلی دی تاسوته پند او نصیحت ستاسو د پروردګار له لوری ، او شفا لپاره د هغی ناروغی چه په سینوکی ده او د سورهٔ اسراءپه (۹) آیت کی فرمائی :

ان هذ القران یهدی للتی هی اقوم.

یعنی یقیناً دغه قرآن هغی لاری ته ښونه کوی چه نیغه ده .

د پورتینو آیتونو لنډیز .

په دغو ټولو آیتونو کی خطاب عام انسانانو ته دی ، او په عمومی توګه الله جل مجده د قرآن خصوصیات او ممیزات داسی بیان کړی :

۱ ـ قرآن هدایت ، د هـدایت ښکاره نښی نښـانی او بیلونکی د حق او باطل لپاره د ټولـو خلکو (سـورهٔ بقره : ۱۸۵)

۲ ـ قرآن بیان دی ټولو انسانانو لپاره (سورهٔ آل عمران : ۱۳۷)

۳ ـ قرآن نوراو روښانه کتاب دی د عـامو انسانانو لپاره (مائده ـ ۵)

البته لوستونکی باید دی خبری ته متوجه وی چه د سورهٔ مائدی په پورتنی آیت کی چـه د (نـور) کامه له (کتاب مبین) سره یو ځای ذکر شوی پـه په دی هکله د مفسرینو پـه مینځ کی ځـه جنجـال شته ځوک له نور څـخه نبی کریم ﷺ مراد اخلی او ځوک ترینه قرآن مجید ، خو مونږ پـه دی لنډه مقاله کی له دی بحث نه ځکه ډډه کوو چه د دی مقالی موضوع د اختلافی مسائلو تصفیه نه ده او نه د داسی مسائلو حل په کی ممکن دی ، او که ځوک غواړی چه په موضوع ځـان پوه کړی تفاسیروته دی مراجعه وکړی .

٤ ـ قرآن د ټولو خلکو لپاره (برهان) او (نور) دی (نساء ـ ۱۷۵)

٥ ـ قرآن دعامو خلکو لپاره (موعظه) او (شفا) دی (یونس ـ ٥۷)

٦ ـ قرآن هر چاتـه د نیغی لاری ښوونـه کـوی (اسراء ـ ۹)

قرآن د چا لپاره هدایت دی ؟

محترم لوستونکی به متوجه وی چه په پورتینو ټولو آیتونو کی عموم لیدل کیږی په داسی حال کی چه د هدایت له دغی پاکی سرچینی څخه ټولو خلکو مساوی ګټـه نـه ده اخستی ، بلکـه ځینی خلک ترینـه مستفید شوی ، په دی صورت کی شاید و ویل شی چه که قرآن د هر چا لپاره هدایت وی باید ټول خلک یو شان ترینه مستفید شوی وی. نه یو خاص شمیر ، لپاره د دی چه د داسی شکاکانو شک مولری کړی وی مخکی له نورو مطالبو یو مثال

ذکر کوو ، داسې فرض کړی چه :

دوه تنه په یوه ناروغي اخته دي ، او دهمدي ناروغی د علاج یو معالج طبیب هم شته ، خود دغو دواړو ناروغانو له جملې څخه یو ناروغ د هغه طبیب په طبابت باورهم لري او د خپلې ناروغی علاج هم وربراندی کوی ، او نسخه ئی هم همداسی استعمالوی لکه څرنگه ئی چه ښوونه ورته ، کړی ، ولی هغه بل ناروغ نه د طبیب په طبابت باورلري او او نه علاج وربراندی کوی ، او نه یوازې دا چه د نسخې په صحت کی ئی له صحت نه منکر دی او په هغه نسخه کی لیکل شوی دارو هډو خوری نه ، ښکاره خبره دمچه لمړی ناروغ به رغیږي او د دوهم ناروغی به ورځ په ورځ زیاتیږي، اوس که دغه ناروغ ووائی چه،هغه ډاکټر ددی ناروغی معالج نه دی او یا د هغه نسخه صحیح نه ده ، هیڅوک به دا خبره ورسره و نه منی او نه د داسی ناروغ دغه خبره د هغه طبیب په طبابت او حذاقت څه تاثیر لری ، ځکه چه اول خود هغه طبیب د علاج په وجه عملاً لیدل شوی چه زیات شمیر خلک روغ شوی ، او دوهم دا چه دغه ناروغ اصلاً د طبیب له طبابت نه انکار کړی ، او د هغه نسخې ته ئی د شک او تردید په سترګه کتلی او له هغی سره سم ئی دارو درمل نه دی استعمال کړی ، نوبناً د داسی ناروغ خبره سند نه ده ، دا خبره به هغه وخت د منلووړه چه هغهٔ اول د طبیب طبابت منلی وای او بیائی د هغه له نسخې سره سمه دوائی استعمال کړی وای او بیاجوړ شوی نه وای ، او یا هغه ناروغان هم نه روغیدل چه ئی ور باندی علاج کړی .

البته دا خو د هغو د وو ناروغانو مثال ؤ چه یو د طبیب طبابت هم منی نسخې ئی هم په صحیح طریقه استعمالوی ، او دوهم ئی نه طبابت منی او نه ئی عمل کوی ، په دی صورت کی به یو جوړیږی ، او بل به نه جوړیږی ، ولی یو دریم ناروغ داسی دی چه د طبیب طبابت او تخصص خو منی لیکن د داروګانو د خوړلو په وخت کی بدپرهیزی کوی او یا نسخه غلطه استعمالوی ، ښکاره خبره ده چه د د داسی ناروغ لپاره هم د هغه طبیب نسخه ګټه نه لری ، اوس که دغه بد پرهیزه او په خپل سر ناروغ و وائی چه ماخود طبیب په طبابت باورهم درلود او په نسخه کی لیکل شوی دارو می هم استعمال کړل ، بیاهم جوړنه شوم د دی ناروغ خبره هم د منلووړنه ده ځکه چه یا خوئی بدپرهیزی کړی او یائی دارو غلط استعمال کړی .

عیناً همدغه مثال د قرآن عظیم الشان دی چه هدایت خود هر چا لپاره دی، لیکن لاره پری باندی د مقصود پراوته هغه څوک مومی چه په حقانیت باندی ئی پوخ باورلری او له هدایاتو سره ئی سم عمل کوی ، او هغه څوک چه یا خود قرآن په حقانیت له سره ایمان نه لری اویا که ایمان ورباندی لری احکام ئی تر پښولاندی کوی ـ که و وائی چه قرآن د هر چا لپاره هدایت نه دی ، دداسی چا خبره نه د منلووړ ده او نه د قرآن په مؤثریت او هدایت څه آغیزه لری .

اوس لپاره ددی چه په دی باندی پوهیدلی وو چه قرآن اصلاً د چا لپاره هدایت دي ، چاته نور وربښی او څوک پری باندی روغیږی ، د پورتنیو ذکر شو یو آیتونو په پاتی برخه او څو نورو آیتونو به تر بیلو ، بیلو سوالیه عناوینولاندی ، له ټولو نه مخ کی دلوستونکو پاملرنه د سورهٔ بقری (۱۸۵) آیت ته را اړوم؛ هلته قرآن مطلق(هدی للناس) ذکر شوی ، دا چه له دی (هدایت) نه ګټه څوک اخلی، هغه خلک الله جل و علی د سورهٔ بقری په (۲) آیت کی داسی معرفی کړی :

ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین

دغه کتاب چه هیڅ شک ئی په حقانیت کی نشته هدایت دی لپاره د متقیانو د سورهٔ لقمان دوهم او دریم آیتونه د دي مطلب وضاحت داسی کوی :

تلک ایت الکتاب الحکیم ، هدی ورحمة للمحسنین

دغه دحکمت لرونکی کتاب آیتونه دی، هدایت او رحمت دی لپاره د محسنینو

قرآن د چا لپاره پند دی ؟

لکه څرنګه چه قرآن دهر چا لپاره هدایت دی لیکن لاره پری باندی د مقصود پراوته متقیان او محسنین مومی همدارنګه د سورهٔ یونس په (۵۷) آیت قرآن د عامو خلکو لپاره (موعظه) یعنی پند معرفی شوی ، د سورهٔ آل عمران (۱۳۸) آیت دغه عموم هم تر متقیانو پوری خاص کړی ، لکه څرنګه چه فرمائی الله اجل شانه :

هدی و موعظة للمتقین

یعنی قرآن هدایت او پند دی لپاره د متقیانو

قران د چا لپاره شفا او رحمت دی ؟

همدارنګه دسورهٔ یونس په پورتنی آیت کی قرآن دهر چا لپاره دسینو د ناروغیو غونکی نسخه ښودل شوی لیکن دسورهٔ اسراء (۸۲) آیت عموم هم تر مؤمنانوپوری خاص کړی ، فرمائی الله:

و ننزل من القران ماهو شفاء و رحمة للمؤمنن

یعنی را نازلوو په قرآن کي هغه څه چه شفا او رحمت وی لپاره د مؤمنانو

د سورهٔ یونس دهمدغه (۵۷) آیت په پای کی الله قرآن د مؤمنانو د هدایت او رحمت لپاره خاص کړی ، فرمائی :

هدی و رحمة للمؤمنین

یعنی قران هدایت او رحمت لپاره د مؤمنانو دی

قرآن د چا لپاره دلیل دی ؟

قرآن د هر چا لپاره دلیل او برهان کیدلی شی، د سورهٔ نساء په (۱۷۵) کی آیت کی اله العالم عامو خلکوته داسی خطاب کوی چه :

یایها الناس قدجائکم برهان من ربکم

ای خلکو ! راغي تاسوته دلیل ستاسو د رب له لوری.

د سورهٔ جاثیی په (۲۰) کښه آیت کی هم فرمائی: هذ بصائر للناس دغه قرآن ښکاره‌دلایل دی لپاره دخلکو.لیکی دجاثیی‌په همدغه آیت کی وروسی الله فرمائی :

و هدی ورحمة لقوم یوقنون

او هدایت او رحمت لپاره د هغه قوم دی چه پری باندی یقین لری

یعنی قرآن خو یقیناً د هر چا لپاره دلیل او برهان دی ، لیکن د دلائلو همدغه مبارکه مجموعه د هدایت برهان او د رحمت ښکاره دلائل ثابتیږی چه وربانذی پوخ باور او یقین لری .

قرآن د چا لپاره نور دی ؟

لکه څرنګه چه دقرآن هدایت، پند او نصیحت او شفابښونکی منفعت عام دی همدارنګه ئی نورانیت هم عام دي ، مثلاً د سورهٔ نساء په همدغه پورتنی (۱۷۵) آیت کی قرآن د عامو خلکو لپاره (نور) ښودل شوی (وانزلنا الیکم نوراً مبیناً) همدارنګه د سورهٔ مائدی په(۱۵)آیت کی هلته‌چه اصل کتابو ته د زمکی او آسمانونو خالق د (قد جائکم من الله نورو کتاب مبین) خطاب کوی عمومیت په دی الهی ارشاد کی له ورایه بریښی ، خوداچه په دی نور څوک منور کیږی او په روښانه کتاب لاره څوک مومی ، هغه خلک الله عزاسمه داسی معرفی کوی :

یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام ویخرجهم من الظلمات الی النور باذنه و یهدیهم

الی صراط مستقیم .

یعنی هدایت کوی الله په دی قرآن سره لاری د سلامتی ته هغه چاته چه د الله د رضا د حصول په‌لټه کی وی او و باسی هغوی له تیاروئه(دهمدی نور (قرآن پـه ذریعـه) رنـا ته په خپل فضل سره، او هدایت کوی هغوی ته د نیغی لاری طرف ته .

قرآن چاته د څه زیری ورکوی ؟

قرآن هر چاته په هر ځای ، هر وخت او هر حال کی د نیغی لاری ښوونکی دی ، (ان هذ القران یهدی للتی هی اقوم) خوداچه د الله د سترو ، سترو انعاماتو زیری چاته ورکوی ، هغه د همدی آیت په پاتی برخه کی داسی روښانه کوی :

ویبشر المؤمنین الـذین یعملـون الصلحت ان لهم اجراً کبیراً (الاسرا - ۹)

او زیری ورکوی (همدغه قرآن چـه د نیغی لاری ښونـه کوی) هغو مؤمنانو تـه چـه نیک عملونه کوی د دی چه د دوی لپاره یقیناً ډیره ستره بدله شته .

په دی آیت کی قرآن عظیم الشأن نیک عمله مؤمنانو یعنی په قرآن باندی ایمان راوړونکیو او کوونکیو کسانو ته د الهی ستر اجر او انعام زیری ورکوی ، او د سورهٔ النحل په (۸۹) آیت کی د کائناتو خالق او مالک یو بل قرآنی بشارت د خپل رسول امین علیه الصلوة والتسلیم په ذریعه خپلـو مخلصو مسلمانانو بندګانوته داسی بیانوی :

و نزلنا علیک الکتب تبیانا لکل شیء و هدی و رحمة و بشری للمسلمین

یعنی را نازل مو کړ په تا باندی داسی کتاب چه بیانوونکی د هر څه دی او هدایت اورحمت او زیری ورکوونکی (د الله د رحمت) مسلمانانوته دی .

یعنی قرآن د هر چالار ښود او هر چاته د هر څه بیانوونکی دی ، لیکن د الهی فضل او کرم زیری او هدایت او رحمت د مؤمنینو او مسلمانانو لپاره ثابتیږی .

داود دهغه اجمال تفصیل چه ترینه دااندیښنه پیداکیده چه که قرآن د هر چه لپاره هدایت، دلیل ، موعظه ، نور شفا او نیغه لاره وی نو بیاخو باید هر چا ترینه یو شان ګټه اخستی وی ، په دی هر د بصیرت خاوند پوهیږی چه قرآن په یوه چیغه د نړی ټول اوسیدونکی انسانان له څوارلسو پیړیو را په دی خوا د الهی احکامو منلو او تعمیل ته را بولی ، او د الهی هماغو احکامو اطاعت او مننه هغه ټول څه دی چه پورتنیو آیتونو کی ترینه یادونه و شوه ، ولی د همدی زمانی په اوږدوکی چا ورته لبیک ویلی او چاور څخه مخ اړولی او ځانونه ئی د دغه مبارک کتاب له فیوضاتو او برکاتو څخه ګا نه ، رانده او ګونګ کړی ، هغه چائی چه په قول او عمل مننه کړی د هغوی لپاره د خیر او برکت کتاب ثابت شوی او د هغو خلکو لپاره چه ورڅخه ئی مخ اړولی دا بدی خسران او ناکامی سبب ګر زیدلی او الی ماشاالله به همداسی وی .

قرآن د چا لپاره تاوان دی ؟

هر هغه څوک چه د قـرآن بلنی ته لبیک نه وائی او په صداقت ئی ایمان نه راوړی او په احکامو ئی عمل نه کوی داسی خلک د قرآن په اصطلاح ظالمان دی ، او د ظالمانو لپاره قرآن سراسر تاوان او خسران دی ، او د سورهٔ اسراء د (۸۲) آیت د (ولا یزید الظالمین الاخساراً) ټکړه په دی هکله صراحت لری ، یعنی قرآن که د مؤمن لپاره شفا او رحمت دی خود ظالم لپاره ئی له خسران او تاوان څخه پرته بل څه کی اضافه نه کوی .

په دغه آیت کی د (ولا یزید) ټکی زمونږ دهغه پورتنی ذکر شوی مثال ډیرښه ممثل دی چه ویلی مووو چه د وه‌ناروغان په یوه‌ناروغی آخته دی، اود

هغې ناروغۍ معالج ډاکټر هم شته ، يو ورباندې علاج کوي او بل ئې نه ورباندې کوي ، هغه چه علاج ورباندې کوي هغه به جوړيږي ، او د دوهم ناروغي به ورځ په ورځ زياتيږي .

په قرآن باندې ظلم څه دی ؟

ظلم هم انواع ، اقسام او مراتب لري ، يوه دظلم ابتدا وي او بله ئې انتها ، يو هغه ظلم دی چه فرد ئې په فرد باندې کوي ، مثلاً يو سړی را ولاړيږي بل سړي په څا پيږه وهي ، او يا د بل په حقوقو خيټه اچوي او يا څوک وژني او يادي ته ورته نور ظلمونه کوئ ، په دې کې شک نشته چه دغه ټول ټول اعمال او افعال د ظلم مختلفې مرحلې دي او مرتکب ته ئې ظالم ويل کيږي خوله ټولونه لوی ظلم دا دي چې انسان د الله مقابلې ته ملاوتړي اويه را ليږل شوي کتاب ئې په فردی او اجتماعی ژوندکې فيصلې نه کوي ، د سورهٔ مائدې په (٤٥) آيت کی الله تبارك و تعالى فرمائی :

و من لم يحكم بما انزل الله فالئك هم الظلمون

او څوک چه د الله په را ليږل شوي کتاب فيصلې نه کوي هماغه ظالمان دي.

همدغه لەقرآنی احکامونەمخ اړوونکی او د نزاع او اختلاف په صورت ورباندې فيصله نه کوونکی ظالمان دي چه الله ئې په ناروغی کې زياتوالی کوي او د خپل عذاب خواته ئې راکاږي .

ګرانو لوستونکو ! موږ او تاسو هم که غواړو چه قرآن را ته د شفا او رحمت په ځای مرض او د خدای عذاب ثابت نه شي بايد په خپل فردی ، کورنی اوټولنيز ژوندکی په قرآن باندې عمل وکړو او د يوه داسې صالح نظام د منځ ته راوستلو لپاره عملي او مخلصانه کوشش وکړو چه په هغه کی د افرادو د بويکنو راأيو او نظريو په ځای د الله د قانون احکام نافذ او حاکم وي .

قرآن له موږ نه څه غواړي ؟

په الله قسم چه قرآن له موږ نه داسې رسمي او نمايشي غوندې نه غواړي چه په هغو کی به د څو تنو له څو خبرو څخه پرته بل څه نه وي ، قرآن له هر بل څه نه مخکې لـه موږ نـه عمل غواړي ، نه يوازې له موږ نه بلکه له ټولو نـه لمړنی عمل کوونکی په قرآن باندې په خپله جناب محمد رسول الله ﷺ و الله جل شانه هغه جناب ته د قرآن په پيروی داسې امر کوي :

اتبع ما احى اليک من ربک (الانعام - ١٠٧)

يعنې پيروي وکړه د هغه څه چه وحی شوی تاته ستاد پروردګار له لوري.

د سورهٔ يونس (١٥) ګنه آيت دغه حقيقت را په ګوته کوي چه د قرآن ژوندی نمونه خپله نبی کريم ﷺ و ،فرمائی الله جل شانه :

ان اتبع الا ما يو حی الی ، انی اخاف ان عصيت ربی عذاب يوم عظيم .

(ورته و وايه) پيروی نه کوم زه مگر دهغه څـه چـه وحی شوی ماته که چيری نافرمانی وکړم د خپل رب زه ويريږم له عذاب د ورځی لو يی نه همدارنګه دسورهٔ احقاف په (٩) آيت کی فرمائی :

ان اتبع الا مـا يوحی الی وما انا الا نذير مبين .

(ورته و وايه) پيروی نه کوم زه مگر د هغه څه چه وحی شوی ماته او نه يم زه مگر ويروونکی ښکاره .

او نورو خلکو ته الله عزاسمه دقرآن په پيروی داسې امر کوي .

اتبعوا ما انزل اليكم من ربكم ولا تتبعوامن دونه اولياء (الا عراف - ٣)

پیروي وکړی د هغه څه چه را نازل شو تاسوته ستاسو د پروردګار له لوري او پیروي مه کوي بي له هغه له نورو او لیاؤ (یعني د باطلـو معبودانو) .

او د سورة الزمر (٥٥) آیت کې الله د قرآن په پیروي خلکوته تهدیدوونکی حکم کوي :

واتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم من قبل ان یاتیکم العذاب بغتة و انتم لا تشعرون .

پیروي و کړی د غوره هغه څه چه را نازل شو تاسوته ستاسو د پروردګار له لوري مخ کې له دي چه راشي تاسو ته عذاب نا څاپه او تاسو بـه خبر نه وی .

په قرآن باندی د عمل کولو طریقه

دا چه کومه لاره او طریقه باید سړی غـوره کړی ترڅو په قرآن باندی عمل کول ورته اسانه شي ، هغه طریقه نبي اکرم ﷺ په خپل یو مبارک ارشاد کې چه له حضرت عبیدة الملیکي رضي الله عنه نه روایت دی داسې را ښوولی :

یا اهل القران لاتتوسد القرآن ، و اتلوه حق تلاوته من اناء اللیل والنهار ، وافشوه و تغنوه و تدبر وا مافیه لعلکم تفلحون ولا تعجلوا ثوابه فان له ثواباً(مشکوة) .

ای قرآن‌منونکیوله‌قرآن څخه‌تکیه مه جوړوی، قرآن په شپه او ورځ کې داسې تلاوت کوی لکه څرنګه چه د هغه د تلاوت حق دی، او قرآن خپور کړی (یعني هر چاته ئې و رسوی) او په ښه لهجه ئې تلاوت کوی ، او په معاني او مفاهیموئې سوچ او فکر کوی (که چیري دغه اصول د قرآن په متعلق رعایت کړی (یعني د دنیوی ګټي د په لاس راوړلو لپاره ئې ذریعه او وسیله مه جوړوی) یقیناً چه په قرآن باندی د عمل کولو بړله شته .

دغه حدیث دو مره واضح او روښانه دی چه توضیح او تشریح ته ئې هیڅ حاجت نشته ، که یو مسلمان په شپه او ورځ کې د قرآن لازم و نیسی او د هغه د تعلیم او تعلم د عام کولو لپاره هلی ځلی کوی ، او د الفاظو په ادا کولو کې ئې زیار باسي او په قرآن باندی عمل کول اسانه کیږی، او قرآن ورته د فلاح او رستګاری وسیله ثابتیږی .

د دی حدیث په ارتباط یوه بل حدیث ته هم ښه ځیر شي چه پکی دا ښودل شوی چه د علم د فقدان او ورکی اصلي عامل څه دی ، او له قرآن سره باید څرنګه معامله وکړو ترڅو مو د هغه حق په ځای کړی وی ، دغه حدیث له حضرت زیاد بن لبیدنه په سنن ابن ماجـه کې داسي روایت شوی :

ذکرالنبي ﷺ شیئا فقال هذا عنداوان ذهاب العلم قلت یا رسول الله و کیف یذهب و نحن نقرأ القران و نقرئه ابناء نا و یقرئه ابناؤ نا ابناءهم ، فقال ثکلتک امک زیاد ان کنت لاراک من افقه رجل بالمدینة او لیس هذه الیهـود والنصـاری یقرءون التوراة والانجیل لا یعملون بشیء مما فیهما .

یعني نبي کریم ﷺ د کوم خطر ناک ځیـز یادونه وکړه‌او وی فرمایل چه داسې به هغه وخت پیښیږی چه علم به ینځه ولاړشي ، ماورته وویل چه یا رسول الله علم به څرنګه له مینځه ځي په داسې حال کې چه موږ قرآن لونـو او بچـه خپلـو زامنوئې‌هم‌لونو او زمونږ زامن به ئې په خپلو زامنو لوني ، وی فرمایل چه موردی درباندی و ژاړی ای زیاده ماته د مدینې هغه پوه سړی ښللې ؛ ایا دغه یهود او نصا را تورات او انجیل نـه لوني خو په هغه څه چه په دی دواړو کتابو کې دي عمل نه کوی .

معنت

ملت مؤمن ما در آزمو نگاه قربانی

لن تنالو االبر حتی‌لنفقوا مماتحبون وما تنفقوا من شیی ٔ فان الله به علیم .

از آنجاییکه معلوم است اسلام عزیز و حماسه آفرین در طول تاریخ پر افتخارش در پیشا پیش مکتب نجا تبخش و انقلابی اش الگوها ونمونه های را تربیت نموده که تاریخ اسلام برانام نامی شان فخر و مباهات مینماید، که تا فعلاً هم همه ساله از طرف متعهدین مکتب حماسه افرین وانقلابی اسلام عزیزیاد بود و تجلیل صورت میگیرد . از جمله این حماسه های تاریخی وانقلابی اسلام ، یکی‌هم خاطرهٔ بی‌نظیر قربانی حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام می‌باشد، اودر معرض اتبلأات پروردگارش قرار گرفته و این ابتلأت رایکی پی دیگر مؤفقانه سپری کرد ، و ضمن این آزمونها به ابتلای بزرگی که عبارت از قربانی نمودن فرزندش اسمعیل(ع) درراه خدا(ج) می باشد مواجه شد، ولی او باکمال افتخار حاضر شد تافرزندش اسمعیل(ع) را درراه پروردگار واحدش قربانی نماید ، و فرزندش (اسمعیل (ع)) هم باکمال خوشی به قربانگاه شنافتند و حاضر به قربانی شد ، که قرآن عظیم این مشعل تابنده و فروزان هدایت این خاطرهٔ نیک را باطرز دلربایی چنین د نبال میکند :

رب هب‌لی من الصلحین فبشرنه بغلم حلیم - فلما بلغ معه السعی قال یبنی انی اری فی‌المنام انی اذبحک فا نظر ماذاتری ط قال یابت افعل ما تؤمر ستجد ونی ان شاء الله من الصبرین - فلما اسلما و و تله للجبین - و نا دینه ان یا ابراهیم - قدصدقت الرءیا انا کذالک نجزی المحسنین ان هذا لهوا لبلؤالمبین - و فدینه بذبح عظیم - و ترکنا علیه فی الاخرین سلام علی ابراهیم - انه من عبادنا المؤمنین (۱۰۰- ۱۱۱ : صفت)

(ای پروردگار من عطا کن مرا از شایستگان (فرزند صالح) پس مژده دادیم اورابه فرزند بردبار ، پس هنگامیکه پسر رسید به سنی که باوالدش سعی تواند ، گفت (ابراهیم (ع) ای پسرک من ! من در خواب می بینم‌که تورا ذبح میکنم بنگر که چه رأی داری ، گفت (اسمعیل (ع) ای پدر من بکن آنچه فرموده می شود ترا، اگر خدا خواسته باشد مرا از صابران خواهی یافت ، پس چون منقاد شدند (ابراهیم (ع) و اسمعیل (ع) ، پدر فگند فرزلد خود

را بر جانب پیشانی، و ندا کردیم که ای ابراهیم(ع) به‌تحقیق راست‌کردی خواب‌راو عوض دادیم او را گوسفندی بزرگ جثه و گذاشتیم براو نام‌نیک را در پیشینان سلام باد بر ابراهیم(ع) همچنین جزامیدهیم نیکوکاران را هر آئینه او از بندگان گرویدهٔ ماست) .

بلی ! حضرت ابراهیم (ع) در آزمون بزرگ پروردگارش موفق بدرآمدو خداوند علیم بالذات الصدور (ج) بلطف و رحمتش گوسفندی را عوض فرزند حلیمش در زیر تیغش قرار داده، واین قربانی را منحیث یکی از سنت های افتخار آفرین ابراهیم(ع) مادام قیام قیامت بربندگان مؤمن و وفاکیشش لازم گردانید که خواهی نخواهی باید مؤمنان در هر عید قربان در صورت استطاعت ، خونی حیوانی را بر زمین ریخته و آنرا در راه الله (ج) قربانی سازند ، و بااین قربانی در راه خدا (ج) و بنام او (ج) ، احساس قربانی و جان نثاری را در ضمیر و نهاد شان احیا سازند ؛ چه یک فرد مؤمن هنگامیکه حیوانی را بنام خدا (ج) قربانی میکند ، این هدف و احساس را در ضمیر پاکش بپروراند که :

خداوندا ! چنانچه فعلاً از سرمایهٔ مادی خویش گذشته و این حیوانی را بنام تو خدای صمد و بی نیاز قربانی نمودم ، همچنان هنگامیکه فرصت قربانی سر ما فرارسد ، ما از دل و جان و باکمال افتخار برای قربان نمودن سر و جان در راه توای خدای بزرگ حاضریم .

آری ! روی این اصل است‌که ملت مجاهد و شهید پرور ما این هشتمین عید قربان است که سر برکف مشتاقانه در راه او (ج) نثار و قربانی ساخته وهشت سال می شود که در افغانستان سیلاب خون خداپرستان مجاهد وانقلابی جاری است،

امروز ملت مادر آتش و خون ایام ولیال شانرا سپری میکنند ، آتشی که توسط روس سفاک و جانی مشتعل شده ، و خون هم خون مؤمنان واقعی و خدا پرستیکه در مقابله با کرگسان کمونیزم ، و توسطهمین جنایتکاران بی سابقه‌تاریخ درزمین میریزد. بااین ترتیب یکبار دیگر ملت مؤمن و مجاهد ما خاطرهٔ قربانی حضرت ابراهیم (ع) را دراین برههٔ حساس‌وانقلابی‌زمان احیاء و زنده ساختند .

مادری چشمانی مخمور فرزندشیرینش را سرمه نموده و به قربانگاه می فرستد ، در افغانستان هر روز روز عاشورا است و هر زمین سر زمین کربلا . . .

الحمدلله ! ملت مؤمن ما باوجود این همه قربانی ها ، شهادت ها ، شکنجه ها وشکلات، خمی برابروی شان نیا ورده بلکه هر روز نسبت به روز دیگر در قربانی های شان در راه خدا (ج) هر چه بیشتر شدت بخشیده ، و فقط در ادامه و تعقیب نمودن همین خط در جستجوی پیروزی اند .

انقلابیون مسلمان افغانستان !

افتخاربه شما ! افتخار بر شماست که امروز عملاً با ریختن خون پاک تان از عید سعید قربان تجلیل بعمل می آورید ، اگر در سایر کشور های اسلامی ، امروز خون حیوانی را بر زمین ریخته و با ریختاندن خون آن حیوان از عید سعید قربان تجلیل بعمل میآورند اما مردم مجاهد و انقلابی مان باریختاندن خون پاک خویشتن در راه خدا (ج) از عید سعید قربان تجلیل بعمل میآورند ، اگر در آن کشور ها امروز صرف عید قربانرا بیکدیگر تبریک و تهنیت میگویند . مگر ملت مؤمن و صابر مان عید (باز گشت و اعادهٔ خط ابراهیم (ع) و شهادت فرزندان و قهرمان شانرا ، در حالیکه تبسم توام با افتخار بر لب دارند . بیکدیگر تبریک و تهنیت عرض میدارند .

آری ! امروز ما در کشور خویش نقاط کثیری را سراغ کرده می توانیم که فقط در همین لحظه که این سطور را مینگارم و شما میخوانید ، برادران مجاهد قهرمان مان در سنگر های شکست ناپذیر شان ثابت قدم بوده و با دشمن جبون و ترسو دست و پنجه نرم میکنند ، و البته این قهرمانان میدان نبرد، با سرکوبی و وارد نمودن ضربات جبران ناپذیری بر پیکر پوسیده دشمن در حالیکه خون مطهر بعضی از ایشان بر زمین ریخته میشو ، عید سعید قربانرا تجلیل میکنند .

ما هم اکنون در افغانستان نقاطی را سراغ کرده میتوانیم که برادران مجاهد پیکار گر و عقاب صفت ما در خلال برخورد شدید با دشمنان سوگند خوردهٔ اسلام حیات بخش، هدف گلولهٔ معاندانهٔ دشمن قرار گرفته ، در خون پاک مطهرشان غرق بوده و بالاخره برادران در آستانهٔ شهادت قرار داشته و دارند که جان را به جان آفرین بسپارند، این برادران شهید قربانی شده در راه خدا (ج) و امثالی چون آنان با قربان نمودن جان شیرین شان بخاطر اعلای کلمة الله ، از عید سعید قربان تجلیل بعمل میآورند .

ما حالت سخت و زار آن برادران و خواهران زندانی خویش را نباید فراموش کنیم که در همین لحظه در زندانهای وحشیانهٔ کمونیزم با متحمل شدن سخت ترین و فجیع ترین شکنجه ها بسر می برند و اما وقار و حیثیت ایمانی و اسلامی شانرا که عبارت از صبر و استقامت مستمر در راه خدا (ج) می باشد، از دست نمیدهند ، این برادران وخواهران روشن ضمیر ما : خواهران و برادر انیکه در همین لحظه که این سطور را مینگارم از فراق شان اشکهایم جاریست ، با صبر و استقامتیکه شایسته یک فرد مؤمن ، متعهد و انقلابی است از عید سعید قربان تجلیل بعمل میآورند .

خلاصه اینکه در افغانستان هر روز حادثهٔ قربانی حضرت ابراهیم (ع) تکرار می شود ،

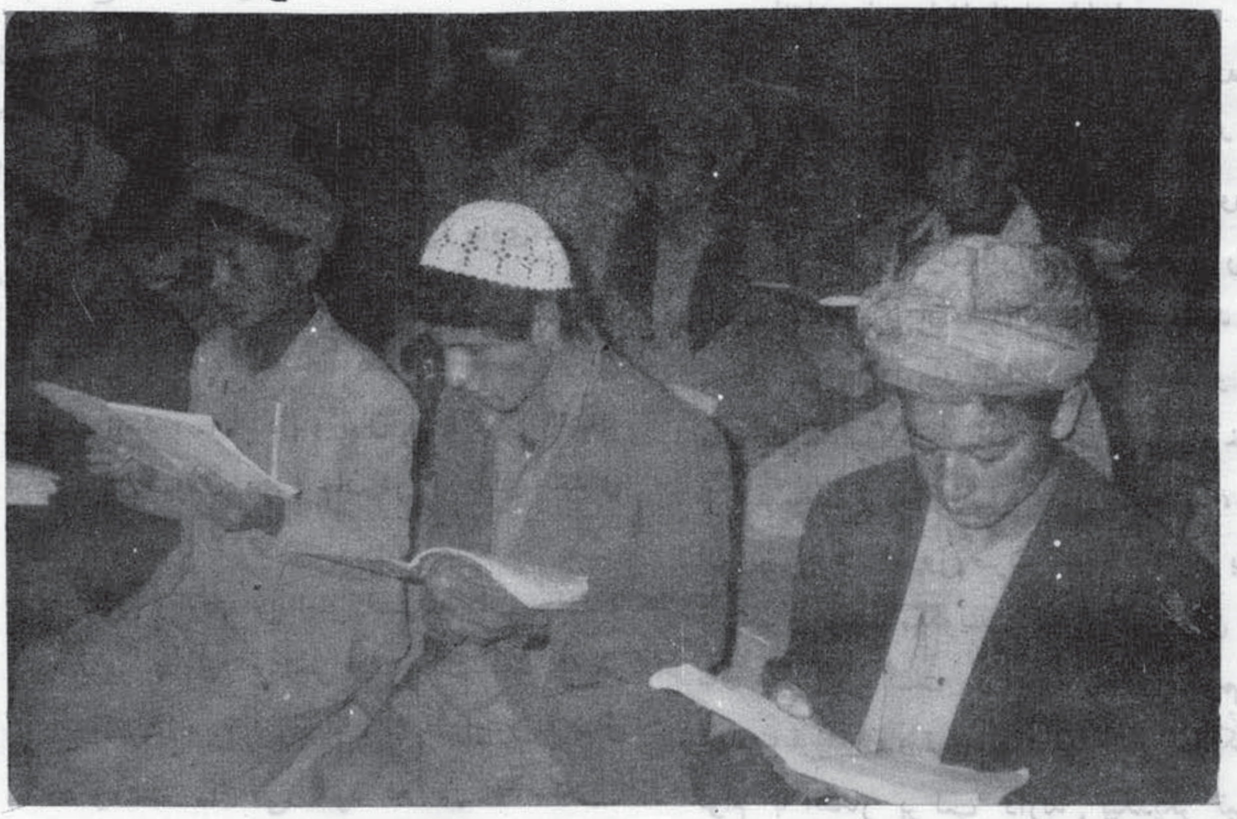

همینها هستند که برای فرداهای ظفرمندانه شان همین اکنون درس قربانی میآموزند!

براستی هم که یگانه راه‌رسیدن به سرمنزل مقصود حرکت مستقیم و دوامدار در همین خط و مسیر می باشد که آن هم مسیر شهادت و قربانی است، و پس چنانچه قرآن حکیم هنگامیکه برای یک انسان مؤمن طریق رسیدن بمقام بر و نیکویی را معرفی میکند ، چنین می فرماید :

لن تنالوا البر حتی تنفقوا مماتحبون .

هرگز نرسید بمقام نیکوئی تااینکه خرج نکنید آنچه را که دوست میدارید چنانچه مشاهده می کنیم که حضرت‌ابراهیم (ع) از پروردگارش فرزند صالحی می خواهد (رب هب لی من الصلحین) بعد پروردگارش با وبه‌فرزند حلیم وبردباری بشارت‌میدهد (فبشرنه بغلم حلیم) زمانی فرامیرسد که پروردگارش تمنا میکند که محبوب ترین و شیرین ترین میوهٔ زندگی اش‌را که عبارت از همان (غلام حلیم) است . در راه او قربانی نماید ، او هم بلا مکث و درنگ اقدام به قربانی فرزندش میکند ، بعد از اینکه ابراهیم (ع) در ابتلای پروردگارش موفق شد، و به پروردگارش ثابت نمود که بخاطر حصول رضای او از همه چیزهای نیکو حتی فرزندش تیر است این‌است که پروردگارش هم او را بمقام ابرار واحرار میرساند و او را مفتخزبه(سلام علی ابراهیم)می‌سازد .

دراین هنگام که بزرگترین آرمان ملت مؤمن ما را سرکوب نمودن کلی‌کمونیزم وهمهٔ طواغیت و جانشین ساختن یک حکومت الهی‌تشکیل میدهد ، آنها اینرا درک کردند ، تا زمانیکه از بزرگترین و محبوب‌ترین سرمایه های شان درین راه نگذشته و آنرا نثار و قربانی این راه مقدس نسازیم ، این محال است که به هدف درنظر داشته خویش نائل شویم ، بناء از قربان نمودن محبوب ترین اشیاء و حتی از قربانی سر شان هم درین راه دریغ ، نکرده ، نمیکنند و نخواهندکرد. و خداوند (ج) هم برای این بندگان مؤمن ، مجاهدو انقلابی اش چه‌خوب مژدهٔ امیدوار کننده میدهد :

و ما تنفقوامن شیی فان الله به علیم

(و آنچه‌را اخرج میکنید از خیری پس هر آئینه خداوند (ج) بآن داناست)

ما کاملاً مطمئنیم که خداوند عالم الغیب و الشهاده ناظر صحنه های قربانی ملت مؤمن‌مابوده، و این شهادت هاو قربانیهای ملت شهید پرورمارابه سر نوشت اضلال و ابطال نمیسپارد .

بشمااى ملت مؤمن ، مجاهد و شهید پرور افغانستان !

چنانچه که تا فعلاً در مسیر تکاملی پرافتخار انقلاب اسلامی بدون انحراف به‌چپ وراست حرکت نمودید ، فعلاً هم که الحمد الله انقلاب اسلامی درآستانهٔ پیروزی . و کمونیزم در آستانهٔ سقوط قرار دارد ، میباید که هر چه بیشتر مشوقانه و سر مستانه‌درمسیر تکاملی انقلاب‌اسلامی‌حرکت مستمرتانرا تداوم بخشید ، و مطمئن باشید که کشتی انقلاب اسلامی دربحر خون شهدای گلگون‌کفن و اشکهای یتیمان و بیوه زنان ، بسوی ساحل نجات ، به نفع مؤمنان مجاهد و انقلابی‌یی‌که به آه و نالهٔ‌یتیمان و بیوه زنان گوش داده و مصمم اندکه مسیر پرافتخار شهداء را تعقیب نموده، خود رابه هدف‌شان برسانند و یا اینکه خود ، چون او شان خونی پاک خویش را ریخته تا امواج بحر خون شهداء را توفنده تر سازید ، نزدیک و نزدیکتر شده میرود، و.با صراحت اظهار میداریم که انجام این خونهای پاک شهداء واشکهای یتیمان و بیوه زنان مظلوم است‌که روزی چون سیل خرو شان سرا زیر شده و بنیاد عکنبوتی طاغوتیان شرق و غرب و هوا داران شان را چون خس وخاشاک بیمقداری از مسیرهدف‌تان‌پاک و ریشه کن خواهد ساخت . (وما علی الله بعزیز)

نوشتهٔ فـدا محمد «فایض»

کمونیزم نظام اختناق و وحشت

امروز درین سخن شکی باقی نمانده است که کمونیزم نظام اختناق و وحشت است. تاریخ به یاد ندارد که ملتی به دلخواه خودش این نظام فرتوت و گندیده را پذیرفته باشد؟ بلکه در هر مملکتی که کمونیزم پیاده شده از راه کودتا و بزور شلاق بر مردم تحمیل شده است.

کمونستها همینکه برهبری لینن انقلاب (!) اکتوبر ۱۹۱۷ء را در روسیه به معرض اجراء در آوردند، ابتدا از نیرنگها وحیل گونا گون کار گرفتند و بمردم چنان وا نمود ساختند که همهٔ اعمال زشت و حیوانی تزارها را تلافی خواهند کرد بر زخمهای مردم مرهم خواهند گذاشت. ولی همینکه قدرت شیطانی شان استحکام یافت، همه وعده های خویشتن را در طاق نسیان گذاشتند و در ظلم و تشدد از تزارها گوی سبقت بردند. ملت روس را در چنان سدی محصور ساختند که از دنیای بیرون هیچ آگاهی و اطلاعی نداشته باشد. حتی که فضا بروی ورود امواج را دیو های خارجی مسدود گردید و داخل شدن نشر ات تحریم شد و مردم بین پرده های آهنین قرار گرفتند.

روسها میدانستند که کمونیزم فقط و فقط از منافع تنی چند از زما مداران و حاکمان وقت این نظام پشتیبانی میکند و شعار های که به پشتیبانی از پر و لتاریا وزار عین و . . . بلند میشود عمرش خیلی قلیل است و حقیقتش زودتر بمردم هویدا میشود که این شعارها فقط بمنظور فریب و جلب و جذب مردم است و در واقعیت امر چنین نیست. بنا ًا هر چه توانستند از زور و فشار کارگرفتند و سازمان جاسوسی K.G.B. را نیز در پهلویش روی کار کردند تا همه صدا ها در درون سینه ها بخشکد و نشود که همه صدا های سینه های چاک از تیغ ستم کمونیزم با همه یکجا شود و بهشت (!) کمونیزم را آتش زند.

امروز در جامعه کمونستی روس پرولتاریا و کارگر وزارع که در قشرپایین جامعه قرار دارند مفهوم و ارجش را از دست داده اند و از آنها صرف بحیث ابزار کار، کارگرفته میشود. آنها حاکمان وقت را آباد میسازند و خود را نابود.

سخن «روسو» که «اندره ژید» آنرا در اثرش بازگشت از شوروی در حق کار گران روس نقل میکند چه بجاست: «با هر کاخی که در پایتخت ساخته میشود می بینیم که تمام مملکت را به ویرانی کشیده است.»

راستی هم در جوامع کمونستی که در رأس

آن روس قرار دارد تنها معدودی که زمام امور کشور را بدست دارند از زندگی مرفهی برخوردارند و باقی تمام ملت در آتش آلام و مشقات میسوزد - لبها بسته ، گلوها خشکیده ، اشک نیاز بر رخ چکیده، از زندگی انسانی محروم ، از آزادی دور و همه حقوق شان لگدمال دژخیمان نظام جهنمی کمونیزم ؛ نظامی که در همه جهان نشانه و سمبول وحشت و ظلم است .

تفسیر این مطلب را از زبان «ژید» بشنویم که در سفر نامه اش به خاک روس راجع به وضع آن کشور تحریر داشته : «من تردید دارم که این روزها در هیچ مملکت دیگری حتی در آلمان هیتلری - آزادی فکری و اندیشه اینقدر کم باشد و افکار مردم اینقدر محدود و ترسان (و حتی وحشت زده) و بصورت بندگی در آمده .

اما چون نمیخواهند مستمسک خود را از دست بدهند ناچار است به «نتایج حاصله» می‌یازند که بلی! تعطیل بیشتر شده ، مراودهٔ آزاد زن و مرد افزایش یافته ، زنان با مردان مساوات یافته اند ، شرافت آدمی مقام خود را باز یافته ، تعلیمات عمومی در همه جانشر یافته ولی هر یک ازین موارد را وقتی خوب وارسی کنیم خواهیم دید که تمام این نتایج چون غباری به هوا بر خواهد خاست .»

می بینیم که وضع نا بسامان نظام وحشی کمونیزم روس‌نظر بزرگترین سوسیادست جهان را نیز نتوانسته بخود جلب کند و وحشیگریهای خویش را در نظرش زیبا جلوه دهد . فلهذا بر آن شده است تا چهرهٔ بی ماسک نظام جهنمی (کمونیزم) روس را به جهانیان بنمایاند . آن ژیدی که قبل از سفرش به روسیه میگوید : «اکنون سه سال است که من احترام آمیخته با تعجب و علاقه ام را نسبت به شوروی اعلام کرده ام - در آنجا دست به تجربهٔ بی سابقه پی‌زده شده که قلوب ما را آگنده از امید میسازد و ما را از این جهت منتظر پیشرفتهای عظیمی میکند .

ژید باوجودی که سوسیالست است و علاق مفرطش به کمونیزم و روس از جملات پیش بهتر ظاهر میشود ولی چون خود در محبس نظام کمونستی زندگی نکرده و در جهان آزاد زیسته است ، پس نتوانسته است از فجایع و ظلم رژیم کمونستی روس چشم پوشی کند .

اعلان دروغین آزادی توأم با پیروزی کمونستها (۱۹۱۷) :

قبل از پیروزی کمونستها در روس ، ملت آن زیر بار استثمار تزارها ، آخرین نفسهای خود را میکشید و انتظار آن را داشتند که چه وقت ساتور استثمار و بیداد تزارها از گردنهای شان بدور خواهد شد . برای کمونستها چانس خوبی بود و ازین فرصت بحد اعظمی استفاده بردند . بعد از آنکه گلیم اقتدار تزارها از صحنه بر چیده شد و کمونستها جای آنها را اشغال کردند بمردم اعلان آزادی دادند . این اعلان کاذبانه و محیلانه در مردم تأثیر عجیبی کرد و چنان پنداشتند که همای سعادت بر آنها پر کشید. ولی دیری نگذشت که سیمای اصلی وبی نقاب کمونیزم را مشاهده کردند . مردم دیدند که فقط کمونیزم جای تزاریزم را اشغال کرده و دیگر در طرز حکومت و معاملات حکومت با ملت تغییر مثبتی نیامده بلکه وضع بارها نسبت به گذشته رو بـه زبونی گذاشته است : لینن به صراحت اظهار داشت که کمونیزم باید از راه جبر و اکراه بر مردم تحمیل شود و درین امر از تزارها نیز باید سبقت کرد ، زیرا او میدانست نظامی که بدست او در روس پایـه گذاری شده بود ، اصلاً با فطرت انسانی ناساز گار بود- عقاید دینی مردم مورد تاخت و تاز قرار گرفت، جای فضایل اخلاقی را وحشتگری و بربریت احراز

کرد و آزادیها بکلی سلب گردید . لینن میگفت : «قوانین بمنظور حمایت و پشتیبانی از آزادیهای فردی وضع نگردیده بلکه وضع قوانین تنها بخاطر حمایت از دولت است .»

فلهذا او طبق برنامه اش از راه اختناق پیش آمد . خون ملیونها انسان را ریخت . انواع تعذیب و شکنجه از شمار گذشت تا کابوس کمونیزم گلوها را خفه ساخت و بر اوضاع چیره شد .

مسلمانان آسیای میانه که متأسفانه از یک نظام وحشی رهایی یافتند و در کمند نظام خون آشام دیگر (کمونیزم) اسیر شدند ، سخت زیر بار شکنجهٔ کمونستها آمدند . طبق یک گزارش موثق مسلمانان ٤٩٢٣ مقاومت کوچک و بزرگ را در برابر کمونستها براه انداختند . بهمین اساس شعلهٔ خشم روسها نسبت به همه کس در برابر مسلمانان که در حقیقت ، دشمنان سر سخت ، کمونیزم و جویای آزادی خود بودند ، زبانه کشید . خصوصاً بعد از آنکه روسها از جنگ دوم جهانی فارغ شدند بیش از همه وقت به قلع و قمع مسلمانان پرداختند . لازم است در رابطه با موضوع عکس العمل کمونستها را در برابر دین مقدس اسلام و مسلمانان بررسی کنیم .

عکس العمل کمونستها در برابر اسلام و مسلمانان :

کمونستها که منادیان دروغین آزادی اند در روسیه بعد از آنکه به پیروزی رسیدند در پهلوی آزادیهای دیگر ، آزادی مذهبی را نیز اعلان کردند و گفتند هر کس حق دارد امور مذهبی خود را آزادانه انجام دهد ولی بعد از آنکه قدرت شان تحکیم یافت تمام آزادیها را ملغی قرار دادند و طبق پروگرامها و برنامه های تزار عمل کردند .

کمونستها چون اسلام را یگانه دشمن خود میدیدند هنوز از نوزاد کمونیزم در روسیه یکسان نگذشته بود که کشتنها و بستنهای علمای دینی و روحانیون را آغاز کردند و اندکی بعد قتل عام مسلمانان آغاز یافت چنانچه از قولوف یکی از نویسندگان گان کمونست روس در کتابش بنام «انقلاب و ملت ترکستان» راجع به رویداد های سال ۱۹۳۳ مینگارد: «مردان با اخلاص ما توانستند مسلمانان را با شیوه های از بین ببرند که ازین ببعد نیز ازین شیوه ها باید آشکارا استفاده کرد .» بدینگونه مسلمانان تحت بیداد کمونیزم قرار گرفتند ـ بجرم مسلمانی زندانی میگردیدند ، به صدها نوع تعذیب و شکنجه میشدند و سر انجام در جریان همین جریانها جان خود را از دست میدادند و این وضع هنوز هم خاتمه نیافته است .

کمونستها صراحتاً تحریم تدریس دینی را اعلام داشتند و این موضوع را در ماده ۱۳۱ قانون مجازات عمومی سال ۱۹۳۳ بتصویب رساندند تا جاییکه مسلمانان صرف بداشتن عقاید اسلامی بمدت «بیست و پنج» سال زندان محکوم میگردیدند . در ۱۷ اپریل ۱۹۳۳ دانشمندان دینی را از شرکت در هر گونه فعالیت محروم ساختند و در سال ۱۹۳۶ که کمونستها در قانون مملکت تعدیلاتی آوردند ، در ماده ۲٤ آن تبلیغات ضد دینی را آزادی دادند .

چون مذهب به کمونیزم آشتی ناپذیر است بنا أ کمونستها نیز با آن مقابله سر سختانه میکنند و از هیچگونه جنایت در برابر مذهب و مذهبیان دریغ نمیکنند . از همین لحاظ است که تمام مساجد و مدارس دینی مسلمانان آسیای میانه که تحت ستم کمونستها بسر میبرند یا با خاک یکسان شده و یا با باشگاهها و سینماها و تیاترها مبدل گردیده است .

دشمنی کمونستها با اسلام آنقدر به پیمانه

وسیع است که برای اینکه در آینده نامی از اسلام در امپرا توری سرخ نمانده باشد ، اطفال کم سن را از والدین شان جدا میسازند و در مرکز و مؤسسات کمونستی تحت تربیهٔ افکار کمونستی قرار میگیرند و بدینگونه میخواهند اطفال خرد سال را مغز شویی کنند . ولی از فضل خداوند با وجود بکار بستن این همه حیل و مکائد هنوز هم آتش عشق مسلمانان نسبت به اسلام فرونشسته است .

اما یک نکتهٔ دیگر :

باید مغالطه نشود که کمونیزم تنها در خاک روس و سر زمین های مسلمان نشین آسیای میانه تحت استعمار سرخ این همه وحشیگریها را براه انداخته است و تنها در جامعهٔ روسی انسان استثمار و استحمار میشود و تنها در آنجا استعباد حکم فرماست بلکه این از خاصیتهای ذاتی کمونیزم است. اگرسری به چین بز نیم در آنجا نیز همین خبر است . بعد از سال ۱۹۴۹ که کمونیزم بر چین حاکم شد وضع بهمین منوال است . درها به روی آزادیها مسدود گردید و مردم در حصار بزرگ کمونیزم جهانخوار محصور ماندند . ما ئوتسه تونگ رهبر کمونست پیشین چین عین پالیسی استالین را تعقیب میکرد آنکه در بیداد ضرب المثل است .

مبارزه علیه مذهب در جریان بود حتی که مسلمانان نمیتوانستند کتاب مقدس مذهبی خویش قرآنکریم را نگهداری کنند مردم بصورت مخفی نسخ قرآنکریم را دست نویسی میکردند . با مدارس و مؤسساست دینی آنچه کردند که روسها کرده بودند .

طبق خبرگزاری فرانسه بعد از سی‌سال حکومت کمونیزم بر چین به مسلمانان آن دیار اجازه داده شد تا قرآنکریم را چاپ و تکثیر و توزیع کنند و خواستند به جهانیان وا نمود سازند که ما مذاهب را ارج میگذاریم و به آزادی قایلیم در حالیکه چنین نیست ، بعد از در گذشت مائو ، کمونیزم به شانه های مردم گرانی کرده بود که بناءً خود کمونستها نیز بر پیشوایان کمونیزم (مارکس و لنین) تاختند و تعلیمات آنانرا بباد انتقاد و مسخره گرفتند و مائو را هنوز قبلاً محاکمه کرده بودند .

سر انجام در لهستان ، چکو سلوا کیا، آلمان شرقی ، مجارستان و . . . هر کجا دست کمونیزم در از شده است صد ها نوع جنایت از خود بیاد گار گذاشته است .

در افغانستان مسلمان و قهرمان نیز روسهای کمونست از زمان تجاوز بیرحمانه خویش عین پلانهای خویش را که در دیگر نقاط د نیا عملی کرده اند بمعرض اجرا در آوردند ـ علما و روحانیون را زندانی کردند و بعد از شکنجه های گوناگون بالآخره بدست جلادان کمونیزم بشهادت رسیدند . قتل عامها صورت گرفت ، مساجد ویران گردید و صدها نوع جنایات دیگر ها را مرتکب شدند و این از مقتضای طبیعت کمونیزم است .

فضل مولا «لتیون»

انقلاب او خپلسری

د انقلابی افغانستان د مؤمن، او مجاهد ملت اوه (۷) کلن جهاد په اوږ دوکی چی د دین او وطن د دفاع او په انقلابی افغانستان کی د اسلامی نظام د ټینګښت په خاطر کومی د مال او سر قربانی ورکړل شوی او ورکول کیږی، د نړیوالو له سترګو پټی نه دی.

زموږ مؤمن ملت د خپل مقدس جهاد په دوران کی وښوده چی دغه د ایمان په وسله سنبال مسلمانان هیڅکله د یوه ستر چاری استکباری قوت په وړاندی له ویاړلی اسلامی ګروهی نه اوړی او د نړی د هر راز وینی څښوونکی طاقت په وړاندی به همدغسی دریځ ټاکی، او د خپلی ویاړلی ګروهی له پښو او سپینزو سنګرونو نه به د مال په بیه او د سر په د او دفاع کوی.

زموږ اتل او مسلمان ملت د خپل مقدس جهاد په اوږ دوکی د نړی اسلام دښمنه او پر بل بلو سیدونکو استعماری طاقتونو ته په ډاګه کړه چی له هیڅ یوه اسلام دښمنه سازش سره نه پخلا کیدونکی دی، او د هر راز خارجی او داخلی اسلام دښمنه د سایسو دفاع کوی او پر شائی تنبوی.

د ویاړ خبره ده چی زموږ د مؤمن ملت اتلواله مبارزه د ستر اسکتبار د مادی طاقت په وړاندی که څه هم نه مقایسه کیدونکی ده، خو بیا هم د مجاهدینو په وینو سره سنګرونه د وینی څښونکو روسانو د بی رحمانه بمباریو، کیمیاوی، ګازونو او نورو مختلف ډوله انسان تباه کوونکو وسلو د زور او فشار له امله خالی نه شو: او دغه ستر چاری استعماری ځواک د انقلابی افغانستان په هر ناوو، هره دره، هر کلی او هر ښارکی له شرمه ډکی ماتی سره مخامخ شوی او کیږی.

که څه هم زموږ د برمیال اولس بی‌امانه مبارزه د کفر او الحاد پر ضد د اسلامی نظام دا ټینګورلو لپاره د ټول مسلمان ملت په هیلو او اسرو کی یو نوی باب ګڼل کیږی؟

خولکه څنګه چی ښکاره د افغانستان مظلوم مسلمانان د ظاهر او داؤد د شاهی فاسد و رژیمونو پروخت له علم، فرهنګ، تخنیک، سیاست او ټولنیز و امور وله نظره پټی سترګی ساتل شوی او د نړی له ډیرو وروسته پاتی هیواد و له جملی ګڼل کیږی.

د همدی آر لامل له مخی د افغانستان د شاهی فاسد رژیم ځنی خپل چاری و ګړی زمونږ د پر اسلام مینو انقلابی ځوانانو له ګرمو وینو نه ناروا ګټه اخستل غواړی، او همدارنګه زمونږ د مؤمن ملت د ټولنیزو ګټو او اجتماعی اصولو چی «د اولس د بری آر ضامن کیدای شی» پر اصل اکتفانه کوی، غواړی چی پخپل سر د انقلاب او مجاهدینو له سرو او خرونونو وینونه په ځانګړی توګه د خپلی قبیلی،

قوم او گوند پر سطحه گټه واخلي.

لامل یې دانه دی چی گوندی خدای (ج) مکړه د اسلامی انقلابیونو په سرکی له اسلامی فرهنگ او انقلاب سره نا آشنا کسان موقعیت لری. بلکه یو شمیر هغه کسان چی د ظاهر او د او دله ولس غولوونکی رژیمونو سره یې په تملق، دسیسه کاری، اختلاف او اولس جنگونی په شان مهلکو مرضونو کی مهارت لاره د مجاهد وقوتونو او ځنی تنظیمی مشرانو ترمنځ واقع شوی اواوس هم له هماغه زړو نیرنگونو څخه کا راخلی او له دی لاری غواړی چی د اولس نرمنځ د تزویر په جامو کی ځان د اصیلو انقلابیونو په رنگ کی رنگ کړی.

هغوی مجاهدین قومی، ژبنی، قبلوی او محیطی تبعیصونو ته هڅوی. دا ډول د ځینو ملاتړ او نور په بیلا بیلو نومونو نوموی.

پدی ډول د تنظیم او مخلصو کسانو ترمنځ فاصله پیدا کوی او خپل ځانونه تنظیمی مشرانو ته مخلص او فادار ښکاره کوی.

دوی بی له دی چی خپلی ځانگړی گټی یې په نظر کی وی له هیڅ سره کارنه لری. دا ډول کسان بی لەدی چی خپل‌ځانونه محاکمه کړی، پرنود و تورونه لگوی، او د نورو په بدنامی کی خپله نیک نامی لټوی.

د اسلامی انقلاب له پیل سره چی د هیواد په گوټ گوټ کی پر اسلامی گروهی سنبالو مجاهدو شازلمیوله خواوسله واله مبارزه ؤ شور و شوه ټولو مجاهدو ځوانانو په یوەسنگر کی د کفراو الحادپر ضدملاوتړله، او خپل‌ټول با ایمانه اولس تنه یې د والی مبارزی پوسیله د کفر او الحاد په مقابله کی د اسلامی سنگرونو د تقویی بلنه ورکړه، په نتیجه کی د هیواد پراسلام مبین خلک د ننگیالیو مجاهدینو پر شا و خوا را ټول شول.

خوځینی خپل چاری او خپل سری خلک چی په مخکینو فاسدو رژیمونو کی د خان، ملک، ارباب او... نومونو یاد یدل او د دهری رژیم له تاړا کونو بی برخی نه وو پاتی شوی هم د مجاهدینو په سنگرونو کی ځای ونیو. دا وخت‌که له یوی‌خواد مجاهدینو متی مزبوتی شوی، لەبل پلوه دپورتینوخپل چارو اوخپل سروکسانولەخواځینی‌خوامجاهدین قومی، مذهبی،منطقوی، او نورو تعصبواوبدبینیو ته وهڅول شول، ددی پرځای چی له یوه سنگر نه د دښمن په مقابل کی دفاع وکړی، له خپل امیر نه سر غړاوی‌پیل‌او د بی‌احساسه متقاعدو. ریښانو او پخوانیو وکیلانو او نورو به نوموںو سنگرونه جوړ شو. نه یوازی دا درد ناکه پیښه د هیواد ته بهر د هجرت په حال کی را منځ ته شوه چی لا پەسنگرونوکی هم د مجاهدینو ترمنځ د اختلاف او دښمنی اورته لمن ووهل شوه، او هغه ننگیالی او پر اسلام مین مجاهدین چی د انقلاب په سرکی یې له یوه سنگر نه جهاد او مبارزه پیل کړ یوه به نویو پهٔ اصطلاح، انقلاب زیرولو تنظیمونو کی خواره واره پاتی شو. د دغو خپل سرو عناصر و دی کار نه یوازی په سنگرونو کی د مجاهدینو ترمنځ داختلاف اوکشمکش اورتازه کړی بلکه د ټول افغان مسلمان ولس ترمنځ یې دیووالی روحیه ورځ په ورځ اختلاف او بدبینی ته‌ورتیل وهل کیږی.

خدای مه کړه که زموږ د مؤمن ولس د میلیونو بی کوره در په در اوخورو ورو مسلمانانو بی شمیره ګلی ځلی او همدا ډول د میلونو شهیدانو پاکی‌او سپیڅلی وینی د اسلامی انقلاب له بری نه محرومی یا تېری؛ نو ....؟

لازمه ده چی ټول هغه پر اسلام مبین ځوانانذ پخواپشاں د نه ماتیدونکی سنگرکی سره را ټول

شی او تش د خدای د رضا لپاره په افغانستان‌کی د اسلامی انقلاب د میلیونونو شهیدانو له پاکو وینو او د خپلو کونډو، بورو، ورارو او بی وزلو یتیمانو له سپیڅلو ارزوګانو او هیلو نه دفاع وکړی‌او پری نږدی چی‌دغه خپل سری کسان د خپلو اسلامی ضد اعمالو په نتیجه کی زمونږ دمؤمن ولس لــه قــربانیو نــاروا ګټه ترلاسه کړی .

عامل متلاشی شدن هر جنبش اسلامی در هر مقطعی از زمان عدم توجه و اهتمام افراد نهضت به مبانی اعتقادی و فکری بوده ـ که باتضعیف این مبانی ـ در نیمه راه نهاد های فکری شان به انگیزه های قومی ، نژادی ، لسانی ، محلی ..... تعویض گردیده ، آهسته ، آهسته حیثیت دینی جنبش خاتمه یافته ـ به گروه سیاسی محضی تبدیل شده است !!!

حکمتیار

به شما جهانخواران بدمست !!!

آه، ای استعمارگران خونخوار! چرا جهت اشباع غرایز حیوانی تان ، سر زمین ها را به آتش می کشید ؟ !!!

زنان را بیوه ، اطفال معصوم و بی گناه را در آغوش مادران سرمیبرید ؛ مادران و پدران را، کمر شکسته و به غم نشسته می سازید؛ و سر زمین ها را بخون رنگین ؟ !!!

ای فرزندان نا خلف آدم و حوا !!

تاکی به این همه سیاه کاری ها و خون ریزی ها . . . ادامه میدهید ؟ !!

اگر بخداوند ایمان ندارید و از محاسبه‌روز رستا خیز در هراس نمیباشد ، و اگر فاقد وجدان اید تا شمارا بمحکمه بکشاند ؛ پس باید بدانید که روزی به دادگاه مستضعفین کشانیده می شوید !!

بلی ! آنروز فرا رسیده است‌که مستضعفین ، ستمدیده گان ، زنجیران و آوارگان . . درسراسر جهان دست بدست هم دهند و زنجیر های ستم را از دست و پای همدیگر بگسلند ، و به حکومات جباران خود کامهٔ بیداد گر خاتمه بخشند . و تک تک تان را بداد گای مرد می و عدل الهی بسپارند ! !

بلی! آنروز دور نیست و خون‌های ریخته شده ی پیروان خط ها بیل هدرنخواهد رفت ؛ آری ، هر قطره آن هم چو موج توفنده یی است که دارو مدار جاهلیت را به گودال نا ـ بودی می سپارد و هنگامه های خیزو پرشش در روی گیتی ، گوش هیچ مظلومی را نا خبر نخواهد ماند ، و انگاه خشم خروشان و توفانی دردیدگان در برابر تان «ای آدم خوران وحشی» فرو نخواهد نشست !!

باخبر باشید که این کاروان عظیم خون و اشک کاخ های ستم را ویران ، و خلافت زمین را به‌اهلش می سپارد !!

ای مستکبران جهان خوار !

پیش از آنکه آنروز فرارسد و جزای اعمال تان داده شود ؛ دست از خونریزی ها ، حق‌تلفی ها ، یورش گری‌ها . . .وحشیانه بردارید ! خود ها را به‌محکمه مردم بسپارید ، ممکن است مورد پوزش‌این رحمدلان رنجدیده وستم کشیده قرار گیرید . ورنه با ادامهٔ‌عمل کرد های ناشایسته تان‌در دریای بی‌کران هستی، چو فرعون و امثال شان غرق خواهید شد ، و انگاه دست و پا انداختن سودی نخواهد بخشید.

«خون ناحق پنجه از دامان قاتل برنداشت.

دیده باشی داغ‌های دامن‌قصاب را»

ذ . قریشی

اسرار کا، جی، بی

رهایی از یوغ

خواننده ایحط! اسرار (.K.G.B) نام کتابی است که به قلم (الکسی میاگوف) یکتن از اعضای فعال و کارکن (.K.G.B) به رشتهٔ تحریر درآمده ـ طوریکه در مباحث همین کتاب خواهید خواند و اسرار جهنمی بیکه بایکه تازی شیطان سرخ از محتوای کتاب بر شما روشن خواهد شد ـ نویسنده نیز که یکی از اعضای ناراضی همین سازمان و پناهنده به غرب است ـ خوبتر داد سخن را از تصویر ماجری جویانه و سفاکانه این سازمان شیطانی داده است ؛ قبل از اینکه وارد مطالب کتاب شویم بهتر است داستان فرار نویسندهٔ کتاب را از سازمان (.K,G.B) به غرب به قلم خودش به رخ خوانندهگان ارجمند بکشیم ـ این شما و این هم مطلب مورد نظر شما !

ساعت شش صبح بود . من ، که با درجهٔ تورن و بحیث افسر ضد اطلاعات در ادارهٔ خاص کمیتهٔ امنیت ملی شوروی K.G.B خدمت می کردم ، در دفتر کارخود در قرار گاه غند تفنگداران زرهی واحدی از نیروی مستقر شوروي در آلمان شرق بود ، نشسته بودم . مسؤولیت مستقیم من عبارت بود از تأمین و حفاظت ایمنی غند در مقابل دشمنان داخلی شوروی و دستگاههای اطلاعاتی غرب .

چرا این وقت صبح در محل کارم بودم ؟ آماده می شدم که به غرب فرار کنم . این قصد من می بایست بعد از ظهر همان روز عملی می شد ، در حالیکه هنوز مدتی وقت داشتم ، کاملا مراقب و مواظب بودم که چیزی را فراموش نکنم : یک بکس محتوی اسناد سری، یک سلاح کمری (تفنگچه) برای موقعی که بر نامه ام به مشکلاتی مواجه شود، یک دسته لباس بارانی که از زیر پالتون بپوشم تا بتوانم با کندن پالتون به لباس غیر نظامی در آیم .

پانزده دقیقه بعد همراه گروهی از افسران غند که مسؤولیت آن را داشتم با لباس نظامی و وسیلهٔ سرویس لینی عازم برلن غربی بودم . من بر نامهٔ فرار خود را در برلن غربی عملی می کردم . منظور ظاهری از این مسافرت کوتاه گردش و دیدار از برلن غربی عنوان شده بود ولی مأموریت اصلی افسران ، بر رسی تأسیسات نظامی امریکا و سرباز خانه های انگلیسی و فرانسه بود .

نقش من با سمت افسر ادارهٔ خاص K.G.B حفاظت آن افسران بود . نه حفاظت در مقابل توطئه و دسیسهٔ «متجاوزین غربی» ، بلکه ممانعت از فرار آنان به غرب . این بود علت رسمی حضور من در

آن جمع . من، یک افسر شوروی بودم که سر زمین «شادی و مساوات و برادری»!!! را به سمت دنیای پوسیدهٔ سرمایه داری ترک می‌کردم . با اینکه انگیزهٔ جلای وطن در مردم اغلب کشور ها غیر طبعی می باشد ؛ با اینحال دولتهای بلوک شرق ، به استثنای یوگوسلاوی ، ملت خود را در محدودهٔ کشور بحالت باز داشت نگه می دارند . رژیمهای کمونیست از هر وسیله یی برای جلوگیری مردم از فرار از کمونیسم استفاده می کنند . همین یک دلیل کافی است تا شعار «شادی ، مساوات و برادری» که دفعتاً مورد تردید قرار گیرد !!!

شوخیها و صحبتهای افسران در داخل سرویس لینی سبب تشتت افکار من می شد . بعضیها از هر دری سخنی می گفتند و بعضی دیگر لطیفه گویی می کردند . یک داکتر جوان ، که وسیلهٔ من با سمت مامور K.G.B استخدام شده و مأموریت وی مراقبت از رفقای خودش بود ، با صدای بلندی که همهٔ افراد حاضر در اتوبوس می توانستند بشنوند گفت :

«چقدر عالی می شد اگر اجازه می دادند که نزدیک یک مغازهٔ پورنو گرافیک پیاده شویم و چند مجلهٔ جالب بخریم.»

زمزمهٔ تصدیق و موافقت از حاضرین برخاست و همه نگاه استفهام آمیز خود را متوجه من کردند . من بشوخی به داکتر گفتم :

«دیگر تو را از مسافرت به غرب منع خواهم کرد . زیر آماده و مستعد نفوذ سرمایه داری هستی و در روابط خود با زنان بی احتیاط .»

یکی از افسران اضافه کرد :

«آه ، میشا فراموش کرده ای که یک افسر ضد اطلاعات در اینجا حضور دارد و ممکن است زندانی شوی ؟»

گرچه موردی برای خنده نبود ولی همه ، از جمله خود من خندیدیم . داکتر در حالیکه سعی می کرد وضعی را که پیش آمده بود اصلاح کند با صدای بلند خطاب به من گفت : «رفیق تورن بنابه امر حزب حاضرم زنان را فراموش کنم.»

همه خندیدند و جگرنی که نزدیک من نشسته بود وارد صحبت شد و گفت :

«میشا ! این گفتهٔ تو لطیفه یی را بخاطر من می آورد : از یک نفر روس پرسیدند با چه شرطی حاضری با نشین گاه برهنه و بی لباس روی یک چوچهٔ خار پشتک بنشینی ؟ وی پس از اندکی تأمل پاسخ داد : «در صورتی که تیغهای خار پشتک را تراشیده باشند ، یا این تنه متعلق به کس دیگر باشد و یا حزب امر کند »!!!

آخرین کلمات جگرن سبب خندهٔ شدید شد .

در سرویس علاوه بر داکتر مذکور ، دو مأمور K.G.B دیگر نیز بودند که مرا مراقبت می کردند . یکی از آنان که تورن بود پهلوی من نشسته بود . بکس دستی من توجه او را جلب کرد و در حالی که به آن اشاره می کرد بالحنی که همه می توانستند بشنوند پرسید ؛

«رفیق تورن احتمالا بکس شما محتوی اسناد محرمانه یی است که می خواهید به غرب تسلیم کنید ؟»

پیش خود گفتم «ای بد جنس» بعد با صدای بلند اظهار داشتم :

«البته که بکس من محتوی اسناد سری است ، چه چیز دیگر می تواند در آن باشد.»

همه به علامت رضایت و خرسندی خندیدند ولی به مغز کسی خطور نکرد که گفتهٔ تورن عین حقیقت است . بعضی ها اظهار عقیده کردند که بکس محتوی دستگاه ضبط صوت است و من مشغول ضبط

کلیهٔ مکالمات آنها هستم . بهر حال دیگر کسی در این باره سخنی نگفت . پیش خود گفتم «تورن اگر می دانستی که شوخی تو حقیقت محض است . . .»، رشتهٔ افکارم با عبور از سوحد برلن شرقی به برلن غربی گسیخت . به پاسگاه کنترول امریکاییها رسیدیم. یک سرباز امریکایی سرویس لینی را متوقف کرد . مسافرین را شمرد و ما وارد برلن غربی شدیم . از جلو تأسیسات نظامی «متفقین» خود گذشتیم . بعد از آن در دو محل توقف می کردیم .

اولین توقف ما در قصر شارلوتنبورگ (Charlottenburg) بود در این جا به افسران اجازه داده شد که پیاده شده و عکس بگیرند . حین عکاسی ورود به ساختمان ممنوع بود .

دومین توقف در بنای یاد بود شوروی بود که چندان فاصله یی از دروازهٔ «براندنبورگ» نداشت .

برای فرار من فقط یک امکان وجود داشت و آن در حین توقف در قصر «شارلوتنبورگ» بود . بر نامهٔ من این بود که از گروه جدا شوم و به پارک مجاور بروم و پالتون و کلاهم را در آنجا مخفی کنم . وقتی پالتون و کلاهم را در آوردم با لباس بارانی یی که به تن داشتم مانند افراد غیر نظامی (معمولی) بنظر می آمدم . پس از آن تنها کاری که می کردم این بود که سوار یک تکسی شوم و خودم را به امریکاییان برسانم ، ولی غالباً بر نامه های تنظیمی عملی نمی شوند .

پس از آنکه به قصر رسیدیم ، افسران از سرویس پیاده شدند و شروع به عکس برداری کردند. من در حالی که بکس خود را در دست داشتم ، نزد یک آنان ایستادم . وضع طوری بود که نمی - توانستم بدون اینکه جلب نظر کنم به پارک بروم . گرچه فاصلهٔ من تا پارک بیشتر از یک صد متر نبود؛ ولی افسران طوری قرار گرفته بودند که راهی ، که من می بایست طی می کردم ، زیر دید آنان بود . بنا بر این از این نقشه صرف نظر کردم و در صدد پیدا کردن راه فرار دیگری بر آمدم . تصمیم گرفتم که وارد قصر شوم و از در عقب آن به پارک بروم. ولی چگونه می توانستم بدون اینکه کسی متوجه شود وارد قصر گردم . نظری به دور و بر خود انداختم . افسران هنوز مشغول عکس برداری بودند و کسی توجهی به من نداشت . با استفاده از این موقعیت وارد ساختمان شدم . آنچه خودم می توانم حدس بزنم این است که کسی متوجه من نشده زیرا در غیر اینصورت ناچار بودم از تفنگچه ام استفاده کنم و این اقدامی بود که از آن پرهیز داشتم . می گویند : «بخت یار شجاعان است» و من در این مورد خوشبخت بودم .

موزه یی در قصر دایر بود و اشخاص چندی مشغول تماشا بودند . اعتنایی به این وضع نکردم . سرعت عمل ضرورت مطلق داشت . زیرا بزودی غیبت من توجه افسران را جلب می کرد . بنا بر این بسرعت راه پیمودم تا در وازهٔ خروجی اضطراری پارک را پیدا کنم . ولی تنها نبودم . جمعیت دیدار کنندگان از موزه در حرکت بودند . ناچار بودم باتأنی به طبقهٔ اول رفته و از داخل خانه عبور کنم . در حینی که داخل ساختمان بودم به سپرنگی می ماندم که زیر فشار جمع شده باشد . حتی یک ثانیه هم نمی بایست تلف می شد . ولی نمی توانستم در خروجی پارک را پیدا کنم . ناگهان دری را دیدم . به اطراف خود نگاه کردم و چون مطمئن شدم که کسی مواظب من نیست فوراً از این در وارد اتاق شدم . کلیدی پشت در بود . در را از پشت قفل کردم و به اطراف نگاه کردم تا موقعیت خود را درک کنم . دور و بر من پر بود از عکس و قاب

عکس . . . و ناگهان یک در دیگر . در صدد بودم که ببینم آیا این در دومی باز می شود یا نه که از یکی از گوشه ها که وسیلهٔ عکس ها از نظر پنهان بود صدایی شنیدم . به طرف صدا رفتم و دیدم یک پیر مرد آلمانی پشت میزی نشسته و مشغول خوردن است . پیر مرد تا مرا دید با لهجهٔ بر لینی گفت :

«توکی هستی ؟ آیا من دیوانه شده ام ؟ مسلماً تو روس هستی !»

گفتم : «پدر غذایت را بخور ، چیزی نیست.» و علی رغم حساس و جدی بودن ،وقعیت بشدت خندیدم . محققاً کسی نمی توانست با دیدن چشمهای برآمده و قیافهٔ حیرت زدهٔ آن آلمانی از خنده خودداری کند .

پرسیدم آیا ساختمان ، در خروجی به پارک دارد ؟ او با سر پاسخ مثبت داد و به در دوم اشاره کرد . روی میز پیر مرد تلفنی بود . با خود فکر کردم که «چرا وسیلهٔ تلفن با پلیس تماس نگیرم و قدم بعدی را با کمک پلیس بر ندارم ؟» البته این تنها راه موجود بود . از پیر مرد آلمانی خواستم که به پلیس تلفن کرده و بگوید که یک افسر شوروی تقاضای پناهندگی سیاسی دارد ؛ لذا هر چه زود تر یک موتر به در ورودیقسمت عقب قصرشارلوتنبورگ بفرستند . مرد آلمانی تقاضای مرا اجابت کرد و سپس در صدد رفتن برآمد . این قصد اخیر وی مطلوب من نبود ، زیرا آلمانی می توانست وضع مرا به افسران شوروی اطلاع دهد . لذا با ادب و قاطعیت گفتم «فکر خروج از اتاق را تا آمدن پلیس از سربدر کنید و ساکت و آرام سرجای خود بنشینید !» و اضافه کردم که در اتاق قفل است و کلید آن در اختیار من می باشد . پیر مرد بدون اعتراض تسلیم خواستهٔ من شد . حتی اظهار داشت که نمی خواهد مرا تنها بگذارد و با کمال خوش وقتی نزد من باقی خواهد ماند . از اینکه مصاحبی با خود داشتم خوشحال شدم و شجاعت او را ستودم .

حال می بایست خود را برای مرحلهٔ بعدی آماده کنم . پالتون و کلاهم را برداشتم و پشت یکی از تابلوی عکس ها مخفی کردم و سپس لباس بارانی را پوشیدم تا یونیفورم خود را زیر آن پنهان کرده باشم . به طرف پنجره که با پرده پوشیده شده بود رفتم و بدقت مشغول تماشای خیابان شدم . افسران را دیدم که با هیجان مشغول صحبت با همدیگر بودند . بعضی ها به ساختمانی که من در آن پنهان بودم اشاره می کردند . به ساعتم نگاه کردم . ساعت درست ۱۲ بود . بدیهی بود که افسر گروه ، چگونگی را با رادیو گزارش داده وپس ازنیم ساعت افراد K.G.B در برلن غربی در جستجوی من بودند. اگر نمی توانستم ظرف این نیم ساعت خودم را به پلیس برسانم وضعم خطرناک می شد . باید کاری انجام می گرفت . ولی چه کاری میسر بود ؟ مجدداً به طرف در دوم رفتم و دستگیر ، آنرا فشار دادم ، ولی در قفل بود . در جیبهای خود پی چیزی می گشتم که بلکه باآن در را باز کنم که متوجه کلید در اول در جیبم شدم . این کلید را بهدر دوم انداختم و قفل بازشد . در را باز کردم و دهلیزی دیدم . به پیر مرد گفتم که بزودی برمی گردم . در را از پشت قفل کردم و در راهرو به راه افتادم . در آخر دهلیز زینه‌یی بود ، ازآن طریق بهطبقهٔ همکف رفتم . درآخر این طبقه درسنگینی بود که بمحض اینکه آنرا باز کردم خودم را در عقب ساختمان یافتم . درحالی که ازین کشف خود خوشحال بودم به اتاق برگشتم .

از پیرمرد آلمانی پرسیدم پس پلیسها کجا هستند؟ چرا دیر کردند و از او خواستم که دوباره تلفن

کند و تاکیددر تسریع آنان بنماید. وی تلفن ، کرد پاسخ شنید که پلیس بزودی می رسد .

ساعت ۱۲/۳۰ بو . دیگر بیرون رفتن امکان نداشت زیرا گروه K.G.B که در جستجوی من بودند محققاًمی بایست درهمان نزدیکیها باشند . پیش خود بهسهل انگاری پلیس ناسزا می گفتم . پیرمرد نگاه شفقت آمیزی به من انداخت و من از حسن تفاهم وی تشکر کردم . ساعت یک شد . تصمیم گرفتم که از طریق پارک به شهر بروم و باتکسی خودم را به امریکا ییها برسانم . دراین حین صدای پایی از دهلیز شنیدم . آیا این صدای پای مأمور K.G.B بود ؟ تفنگچه را کشیدم، مرمی تیرکردم و بسرعت در را بازنمودم . دو مرد را با لباس غیر نظامی روبروی خود دیدم که یکی از آنان فریاد می زد پلیس ! وی کارت شناسایی خود را ارائه داد و از من خواست که سلاح خود را کنار بگذارم . آسوده شدم سلاح را در جیب گذاشتم و به اتاق برگشتم . از پیرمرد آلمانی خدا حافظی کردم و پس از برداشتن پالتون و کلاهم همراه پلیس از در ورودی عقب ، ساختمان را ترک کردم . سوار موتر پلیس شدم و پس از سه دقیقه به سرما موریت پلیس که روبروی قصر شارلوتنبورگ واقع است رسیدم ازآنان گله کردم که باوجود نزدیکی ما موریت به قصر این همه وقت باارزش را به هدر داده بودند. پلیس پاسخ داد تأخیر ربطی به آنان ندارد زیرا باید بامقامات انگلیس تماس گرفته پس از کسب اجازه آنان اقدام می کردند .

در ماموریت ایمن و آسوده بودم ، زیرا K.G.B نمی توانست در آنجا اقدامی علیه من به عمل آورد ولی هنوز زمان خوشحالی فرا نرسیده بود زیرا باید ازین پاسگاه به واحد نظامی انگلیس برده می شدم. این انتقال خالی از خطر نبود .

پلیس خیلی مهمان نواز بود . ضمن اینکه به من چای دادند اظهار نمودند که باید منتظر رسیدن افراد ارتش انگلیس باشند. این انتظار تا ساعت ۳ یعنی درست یک ساعت طول کشید . این مورد وضع مرا باخطر جدی مواجه می کرد زیرا هر دقیقه عدهیی بیشتری از افراد K.G.B در برلن غربی ظاهر می شدند . ولی چارهای جز انتظار نبود. قصر شارلوتنبورگ و افسران شوروی و موتر شان از پنجره دیده می شدند . در موتر بسته بود و افسران سرجای خود نشسته بودند . یک موتر سواری والگا نمبر پلیت شوروی نزدیک موتر آنها توقف کرده بود . تمام اینها یک بار دیگر تأیید می کرد که یک جستجوی فعال در حال انجام است .

پلیس سعی کرد که مرا از افکار نگران کننده فارغ کند . آنان درمورد روسیه و آب و هوا وغیره ازمن سؤالاتی می کردند . لباس نظامی من جلب توجه آنان را کرده بود . بعضی خواستار یک یادگاری ازمن بودند . بطوریکه ناچار شدم دو دکمهٔ پالتوی خود را بکنم و به آنان بدهم . بعدها هم تقاضای شیئی یادگاری ازمن شد .

بالاخره یک درجه دار و دو سرباز انگلیسی آمدند . درجه دار حدود چهل ، چهل وپنج ساله و کوتاهقد بود . شبیه نظامیها نبود و رفتاری خودمانی و چهریی مهربان و پوزش آمیز داشت . بعلاوه پای راست او کج گرفته شده بود . لنگ لنگان به من نزدیک شد و به زبان روسی شکسته ـ بستهیی پرسیدکه آیا حقیقتاً مایلم در غرب بمانم؟ جواب مثبت دادم و گفتم: «اگر چنین قصدی نداشتم باجان خود بازی نمی کردم .»

گروهبان پرسید که آیا مسلح می باشی یانه پاسخ مثبت دادم و تکمهٔ بالا پوشم را باز کردم . خواستم سلاح راکه زیربازوی چپم بود در آورم .

گروهبان که متوجه این حرکت من شد وحشتزده بکناری رفت و دستور داد که دست به سلاح نزنم دستور وی‌را اطاعت‌کردم‌و خواهش‌کردم‌که‌خودسلاح مرا از قاش‌آن بکشید و اضافه‌کردم‌که شاید تصورکرده من وابسته به‌یکی از سازمانهای تروریستی عرب مانند سپتامبر سیا هستم و می خواهم جنگی را بادنیای غرب آغازکنم . گروهبان پاسخی نداد ، ولی معلوم بود که دچار تشویش شده است . سپس ما چهار نفر یعنی صاحب منصب ، دوسرباز و من از پاسگاه خارج شدیم درمحوطهٔ پاسگاه متوجه وضع نامطلوبی شدم : نجات دهنده‌گان من بایک موتر سبز ـ رنگ نظامی که داری نمبر و علائم نظامی و چراغ خبر دهنده بود آمده بودند ، می توان گفت که فقط خودروهای آتش نشانی می توانستند از این موتر مشخصتر باشند . K.G.B که در جستجوی من بودند مشکل نبود که این موتر را بشناسند و درنتیجه به محل من پی ببرند . ولی چاره نبود ، سوار موتر شدیم و حرکت کردیم. پنج دقیقه بعد متوجه شدیم که مورد تعقیب قرار گرفته ایم . مأمورین K.G.B بدون اینکه منظور خود را پنهان کنند ما را تا قرارگاه واحد نظامی انگلیسی تعقیب کردند .

مرا به د ژبانی بردند و دراتاق کوچکی که فقط داراي یک تختخواب و یک میز وسه چوکی بود جای دادند . حاشه دار این اتاق میله های آهنی داشت .

یکی از سربازان همواره در اتاق نزد من بود . حتی در توالت هم مراتنها نمی گذاشت . ساعت ٤ افسری نزد من آمد و گفت لندن از چگونگی آگاه شده و بزودی مرا به طرف غرب خواهند برد . در پاسخ اینکه چرا اینقدر دربارهٔ من به سخت گیری و محدودیت مایل اند افسر مذکورگفت حضور من در- آن واحد مانند یک بمب اتمی است که آمادهٔ عمل کردن است و ممکنست هر لحظه منفجر شود واضافه کرد «روسها در همین نزدیکیها هستند و .K.G.B در همه جا حضور دارد وچون هر اقدام تحریک ـ آمیز از طرف آنان محتمل است لذا به نفع همه است که هر چه زود تر شما را از اینجا دور کنیم .»

پس از رفتن آن مقام یک تورن مهربان آمد و گفت همواره نزد من باقی خواهد ماند . سر بازی وسائل اصلاح برای من آورد .

تورن‌گفت که ساعت ۱۰ یا ۱۱ بسمت مغرب پرواز خواهیم کرد و تا آن زمان همین جا که هستیم خواهیم ماند . وی همچنین اظهار داشت که چون قرار گا های ترصد .K.G B در اطراف واحد انگلیسی وجود دارند لذا ناچار با هلیکوپتر به میدان هوایی خواهیم رفت زیرا طی مسافت بین دو نقطه با موتر خطرناک است .

از هر دری سخن گفتیم . سپس من با اشاره به وسائل اصلاح به شوخی گفتم «با اینکه شما منتهای مراقبت را از من بعمل می آورید ولی خودتان تیغ اصلاح در دسترس من قرار می دهید . اگر با همین تیغ رگ خوم را ببرم چه خواهد شد ؟» مثل این بود که شوخی من مورد توجه و علاقهٔ تورن قرار نگرفت زیرا نگاهی به من انداخت و بعد سربازی را صدا کرد دستور داد که تیغ اصلاح را بیرون ببرد. ساعت ۱۰.۳۰ دوجوره لباس غیرنظامی برای من‌و محافظ آورند و دستور دادند‌که لباس‌خود را عوض‌کنیم و لباس غیر نظامی در برنماییم . سپس در مورد مراحل دیگر مرا توجیه کردند . ساعت ۱۱ ساختمان را ترک‌کرده سوار موتری شدیم بطوریکه مرابین دو نفر قرار دادند، موتر ما را به‌پای‌هلیکوپتر می برد تا به فرودگاه پروازکنیم .

این اقدامات احتیاطی ضروری بود ، زیرا امکان داشت که عوامل شوروی حمله کرده و مرا با خود

ببرند . انگلیسها به یکی از واحد های نظامی دستور داده بودند که حین این عملیات اقدامات امنیتی را افزایش داده و تقویت نمایند .

پس از ترک ساختمان و طی حدود پنجاه متر با موتر به‌پای هلیکوپتر که ماشین آن روشن و آماده پرواز بود رسیدیم . سربازان انگلیسی مسلح و با لباس جنگی ما را احاطه کرده بودند . من در معیت تورن سوار هلیکوپتر شدیم و بلافاصله به پرواز درآمدیم . پس از ٥،٥ دقیقه به میدان هوایی رسیدیم . در این جا نیز وقت را تلف نکرده و فوراً سوار طیاره شدیم و به فاصله پنج دقیقه ، پرواز به‌سمت مغرب آغاز شد . ما برفراز سرزمین المان شرقی پرواز می کردیم و با اینکه دو جنگنده ما را همراهی می کردند مع هذا امکان مورد اصابت قرارگرفتن راکت ، البته «بطور تصادفی» وجود داشت. بالآخره راه دراز بر روی آلمان شرقی بسر آمده و وارد قلمرو فضائی آلمان غربی شدیم و نفس راحتی کشیدیم . همه شروع به تبسم کردند و تورن از اینکه توانستم به غرب برسم به من تبریک گفت .

بالآخره در حدود ساعت چار صبح بمقصد خود که دور نز دو سلد - روف نبود رسیدیم . انگلیسها مرا پذیرفتند . بخوبی معلوم بود که میزان هیجان مرا دریافته‌اند و هم از اینکه خطر رفع شده خوشحال بودند ، گرچه هنوزکلیه مسایل حل نشده بود . روز بعد از ورود من به غرب - من در ۲ فبروری ۱۹۷٤ فوار کردم - یک جنگ سیاسی دربارهٔ من در گرفت و روسها باهر وسیله‌یی که داشتند به این جنگ دامن می زدند .

روز اول نمایندگان شوروی چندین مرتبه تقاضا کردند که شخصاً بامن ملاقات کنندو هر مرتبه انگلیسها پاسخ دادند که من مایل به ملاقات با آنان نیستم . این عدم تمایل من ناشی از ترس نبود بلکه منظور و دلیل برای چنین ملاقاتی وجود نداشت و من قصد مراجعت ، و یا آرزوی شنیدن تهدید و دروغ نداشتم . بدین ترتیب روز اول بسر آمد . روز دوم تا ظهر به‌سکوت برگزار شد و کسی جز پسر و دختر مهماندار مزاحم من نشد . دختر ، هفت ساله و پسر ، شش ساله بودند . آنها از اینکه «کا کایی» دارند به زبان بیگانه صحبت می کند لذت می‌بردند ومایل نبودند که از نزد من بروند . وجود آنان سبب شدکه من از دلهره و نگرانی رهایی یابم .

ساعت دوازده انگلیسها پیام دیگری را از شوروي به‌من دادند . شورویها پیغام داده بودند که اگر برگردم بخشیده خواهم شد . اولا من دیگر نمی خواستم به یک سیستم غیر عادلانه که از آن گریخته بودم دوباره مراجعت نمایم . درثانی معنی عفو را از دیدگاه شوروی و عوامل K.G,B. نیک می دانستم . اگر واقعاً به گفته خود عمل می کردند بخشیدن از نظر آنها یعنی زندان سیبری و بالآخره اعدام . بنابر این پاسخ من منفی بود .

روز سوم اخبار دیگری رسید . سه نفر از نمایندگان انگلیسها نزد من آمدند و اظهار داشتند :

«شورویها شما را به جرم جنایی متهم می کنند . در انتظار پاسخ رسمی شما هستیم.» پاسخ دادم که هیچگونه جرم جنایی مرتکب نشده‌ام و اضافه کردم : «همین دیروز آنان هیچگونه اتهامی به من وارد نساختند و از من خواستند که مراجعت کنم و این بهترین دلیل براینست که من جنایتکار نیستم.» انگلیسها از پاسخ من خشنود شدند .

با این ترتیب جنگ سیاسی با اتحاد جماهیر شوروی پایان پذیرفت و زندگی جدیدی در غرب برای من آغاز شد .

هنوز زود است که در مورد این زندگی جدید چیزي بنویسم زیرا اول می خواهم انگیزه یی را که سبب‌شد من- یک‌افسر ضد اطلاعات - کشورو سرزمین خودم را ترک کنم تشریح نمایم .

معیار اخلاق و روش تربیت

پس آن را بکار!

● محمد قطب

وان قامت الساعة وبید احدکم فسیلة ، فاستطاع الاتقوم حتی یغرسها . فلیغرسها فله بذالك اجر »

«اگر روز رستاخیز در حال در رسیدن بود وکسی از شما نهالی بدست داشت، پس پیش از برپاشدن قیامت آنرا بکارد که او را پاداشی عظیم خواهد بود.»!

۱ ـ صحیح بخاری : باب حرث وزراعت

شاید ، آخرین سخنی که از زبان حضرت در یاد شنوندگان مانده است ، همین حدیث شریف باشد !

و شاید پیش بینی می‌شد که حضرت ـ ص ـ برای بیاد آوردن قیامت در ذهن مردم ، آنان را به کوشندگی فرامی خواند تا دلها و وجدانها را پاک و تمیز کنند و سلوک خویش را برای فرا رسیدن ان روز عظیم مهیا گردانند ؛ برای روز حساب که تمام نفس ها در آن سرافکنده اند . شاید می پنداشتند که بدانان چنین بگوید : پس هریک از شما برای استغفار و توبه از آنچه انجام داده اید ، شتاب کنند و پروردگار خود را خالصانه نیایش کنید تا مؤمنانه جان بسپارید و با پذیرفتن توبه از سوی خداوند ، به روز رستاخیز چنان برخیزید که از اهل هدایت باشید .. شاید گمان می بردند که آنان را چنین خواهد گفت : شتاب کنید ! دست ها را از خاک بزدایید ... پاکیزه شوید ، تمام مشغولیتهای عالم مادی راکناری نهید و با دلها یتان بسوی روز واپسین بنگرید ! از هرچه شما را به عالم مادی پیوند می دهد دل برکنید پروردگار یگانه را بیاد آورید، خالصانه و بدور از هرگونه دلبستگی ـ های دنیایی بسوی او روی آورید . تا چون به جانب او رفتید ، از آن گونه رفتن ها باشد که نفس ، خالصانه می رود ، پس‌آنگاه توبهٔ شما را پذیرا گردد ، بازگشت‌تان را بپذیرد و به روزگاری که هیچ سایه‌یی جز سایهٔ او نیست شما را به زیر سایهٔ خویش درآورد .

و اگر آنان را چنین سخنی گفته باشد ، آیا حاوی چیزی شگفت انگیز است ؟ !

آیا هنگامی که مردمان یقین حاصل کردند که قیامت بر پاست ، طبیعی نخواهد بود ، اگر اوقات خویش را صرف آمادگی برای فرا رسیدن آن لحظهٔ هراس انگیز کنند ؟

آیا به هنگامی که خوف شدید نزدیک است ، طبیعی نیست که مردم از عالم وابستگی های زمینی دل برکنند و باچشمی هراسناک و دلی هول ـ انگیز و خاطری پریشان به روز رستاخیز بنگرند ؟ «روزی که از هول آن زنان شیرده از شیر دادن باز می

شبخون

شکوه ها از جور گردونست باز
در دم از اندازه بیرو نست باز

داد و فریادم بگوش کس نرفت
هر کدام سر مست معجونست باز

داد گری کو درجهان پیدا نشد
بیگنا هان غرقه در خونست باز

ظلم خود را عدل جلوه میدهد
این طریق کفر ملعونست باز

زادهٔ فرعون نشسته بر سریر
حمله بر موسی و هارونست باز

از هجوم لشکر روس لعین .
بردم آزاده محزونست باز

در تهی ویرانه های بم زده
پیر و برنازنده مدفونست باز

ای مجاهد باش بیدار هر نفس
بر کفار آهنگ شبخونست باز

پرچم کافر بزور شصت تو
انشاء الله که د گر گونست باز

داد مظلومان مسکین می دهد
دولت قرآن وقانونست باز

اشک چشم مایاد هر شهید
جاي همچو رود جیحونست باز

کرده ام وقف جهاد این دفترم
«نوری» آنچه شعر و مضمونست باز

نثار احمد نوری .- لاهور - انار کلی

دانقلاب

مجاهدته

امان الله نصرت

ای مجاهده د ایمان لـه ولـو لونه ډکه
د شهادت له ستر احساس او له جذبونه ډکه
گوره دښمن دی وار خطا دی درنه خلاص‌چه نه‌شي
کړه هره دښته بې د سرو لو قبرونه ډکه
نصرت او فتح دی نصیب ده چې بې واره نه شي
کړه د دښمن خوله پیاله خاورو او ایرونه ډکه

ستا انقلاب د نوی ژوند او سباوون زیری دی
داستا جهاد ښکیل ولسوته د خلاصون زیری دی

د سرو لښکرو پـر صفونو قیامتونه جـوړ کړه
په وینو څکو نکو شرمښانو توپانونه جوړ کړه
د تیښتې لاره ترینه ورکه ، گوره پری یې نږدی
په استعمار باندې د محوی خزانونه جوړ کړه
د سمر قنـد او بخـارا د آزادی لپـاره
په سره مانۍ کې د سرو وینو سیلابونه جوړ کړه

چې تـرسـکو پورې پرینږدی تښتیدلی دښمن
دغه ناکام په گوندو شوی شرمیدلی دښمن

د تورو خاورو غیږ کې خښ کړه د روسـانو بچې
د کمونیزم او الحاد د پیر وانو بچې
د لینینزم او مارکسیزم سلسلې ختمې کړه
داور لمبو باندې ستې کړه د دهریانو بچې
دگران‌هیواد دښتې میرې د دوی په‌وینو سرې کړه
د آمو غیږ کې کـړه لاهو دفرعونیانـو بچـې

وایې «نصرت» دا ازادی رنگین بهار را وله !
اې مجاهده تورو شپوته سپین سهار را وله !

مانند و زنان آبستن سقط اولاد کنند ، و مردم از هراس ، همچون مستان گذرند ، اما به حقیقت مست نیستند ، بلکه وحشت عذاب پروردگار ، آنان را به چنین حالی درآورده است» !

پس اگر رسول خدا ـ ص ـ به آنان بگوید : «از بسیاری خوف ، به اضطراب و پریشانی نیفتید، وبجای آن به خداوند بنگرید . و از و بخواهید تا شما را از کبر و نخوت عظیم برهاند ، و در دعاهای خود مخلصانه ازاو بخواهید که نیایش نیایش کننده‌را بزودی مستجاب نماید . هرگز از گشایش پروردگار مأیوس و و نا امید نشوید ، زیرا تنها کافرانند که از گشایش و یاری خدا مأیوس و نا امید میشوند . بشتابید تا خویشتن را پاکیزه دارید و در برابر خداوندتان فروتنانه نماز بگذارید !

اگر حضرت ـ ص ـ سخنی بدینگونه بدانان می گوید ؛ حقیقتاً ، مرحم شفابخشی را بر ارواح زخم دیده وناکام آنها برنهاده و دستان مهربان پر عطفت و مهربانش را برگردهٔ نفس های ترسان و مضطرب نهاده است تا آرامش و امید خود را بازیابند ، و دریچهٔ امان روح آنان گشوده تا از روزنهٔ امیدواری برگذرند ، و دل های ترسیده و پراضطرابشان به آرامش رسد .

اما رسول خدا ـ ص ـ هرگز سخنی بدین گونه که شنوندگانش گمان می بردند ، نگفت ! ! بلکه غریب ترین و شگفت انگیز ترین سخنان را بدانان گفت که بر قلب هیچکس نمی گذشت .

آنان را گفت : اگر بدست کسی از شما نهالی بود و توانست پیش از قیام قیامت بکارد ؛ پس بدین کار همت ورزد که او را پاداشی عظیم خواهد بود .

خدایا ! بکارد ؟ چه چیز را ؟ نهال درخت خرما که بدین زودی بارور نخواهد شد ! در صورتی که رستاخیز در حال وقوع است !

پروردگارا ! هرگز ، هیچ کس چنین سخنی را نمی گوید ! به جز پیامبر اسلام ، که خاتم انبیاء است تنها اسلام است که دل ها را چنین راه می نماید و تنها پیامبر اسلام است که از چنین هدایتی برخوردار است . و دیگران را بسوی هدایت فرامی خواند !

اینجاست ، که تاریخ همهٔ عالم . . . هرگز تابشی چون تابش رسول خدا که از وجودش ساطع شده است . بیاد ندارد !

سخنی است بسیار ساده ، که در آن از تکلف و تفنن خبری نیست !

کلامی که در وهلهٔ نخست ، ناگهان در اندیشهٔ آدمی ، ظاهری ، غریب و غیر معمولی می نماید . سادگیش ، همچون سادگی فطرت و طبیعت ، است ، اما در عین حال چنان عمیق است که چون طبیعت و فطرت انسانی ، همه گیر گسترده و فراخ است ، و تمامی ابعاد نظام زندگی . . . و نظام حیات اسلامی را در برمی گیرد . و نفس انسانی ، چه معناهای بسیاری که ازین کلام ساده ، اما ژرف ، دریک آن ، می تواند استخراج کند . نخستین چیزی که به خاطر می رسد ، این مطلب شگفت انگیز است که از مشخصات بارز اسلام نیز بشمار می آید : این است که : راه آخرت بی هیچ بیش و کم همان راه دنیاست .

دنیا و آخرت دو راه جدا از یکدیگر ندارند که یکی برای دنیا و دیگری برای آخرت باشد ، بلکه راه یگانه است که هر دو را شامل می شود و باهم پیوندی ناگسستنی دارد .

آن گونه راهی نیست که یکی را، راه عبادت بدانیم و راهی دیگر را برای عمل در نظر آوریم !

بلکه ، راهی است که آغازش دنیا و پایانش آخرت است .

چنین راهی که میان عمل و عبادت ، و یا عبادت

و عمل هست در نظر گاه اسلام یکی است و هر دو در یک مسیر و به موازات هم به پیش می روند و به جز این راه دیگری وجود ندارد . و هم چنین حتی برای یک لحظه هم که شده مأموریت انسان قطع نمی شود و عمل تا واپسین دم و آخرین گام حیات وجود دارد ! و حتی اگر لحظه یی دیگر قیامت برپا شود ، در آن دم نیز باید بکارد و بکار پردازد و توشهٔ دمی دیگر که قیامت به یقین برپا می شود ، با خود بردارد .

تأکید بر اهمیت و ارزش کار و فراخوانی به سوی آن ، تصویری بسیار روشن از تصورات اسلام است، اما آنچه در ان کلام نظر را بسوی خود می کشد تنها با ارزش بودن عمل نیست ، بلکه جلوه دادن آن به عنوان دست افزاری برای روز واپسین است که جز آن راهی نیست و هر دو در یک امتدادند. بر بشریت روزگاری دراز گذشت، چه در زمان حال که میان دنیا و آخرت ، جدایی و بیگانگی تصور می شد , و بر این عقیده بودند که برای کار آخرت ، باید از کار دنیا دست کشید . زیراکار دنیایی مخل کار آخرت است !

این جدائی و پراکندگی میان راه دنیا و راه آخرت ، در نفس بشریت چه بسا ریشه های ژرف و عمیقی داشت ، تنها به ظاهر سازی بسنده نمی شد ، بلکه از آن بسی فراتر رفته و تصورات و مفاهیمی را در برمی گرفت که در وجود و کیان بشریت رخنه کرده بود . مثلاً اینکه :

راه دنیا از راه آخرت جدا است .

روح و جسم جدا از یکدیگرند .

مادی باغیر مادی متفاوت و جدا است .

فیزیک ـ در کلام فیلسوفان ـ از متافیزیک جداست.

حیات عملی از حیات مثالی و آرمانی یا مفاهیم اخلاقی بیرون است ، و از این گونه ، الی آخر . . .

و همهٔ این گسستگی ها و جدائی ها از یک مرکز سرچشمه میگرفت . . . و آن جدائی میان راه دنیا و راه آخرت بود و یا جدائی عالم مادی از عالم معنی و ملکوتی ، و چون بشریت با این اندیشهٔ جدائی ـ گرایانه و تفرقه افکنانه می زیید ، لاجرم همواره گرفتار زیستنی سراپا ستیز و کشمکش و آشوب و تباهی و گمراهی خواهد بود ، درونش اشفته و خاطرش به پریشانی دچار خواهد شد و آن چیزی که میان اهداف ، و اساس جامعه پراکنده و ازهم گسسته‌اش همبستگی و پیوند ایجادکند وجود ندارد. نه به سامان و راحتی واقعی خواهد رسید و نه به صلح و صفا دست خواهد یافت .

جدایی و تضاد میان هدفهای بشری، دردی است که از روزگاران قدیم بوده و هم آکنون نیز ادامه دارد و خواهد داشت . در گذشته پیش می آمد که گروهی تن به عزلت گوشه گیری داده و به نسک ، عبادت پروردگار را انتخاب کنند ، اما گروه دیگر بر سر متاع دنیایی همچون سگان درنده بیکدیگر هجوم می بردند و تنها هم و غم و هدف زندگانی شان این بود ، تا پیش از آنکه فرصت از دست برود ، لذات زندگی را به چنگ آورند ؛ و بجای آنکه مالک زمام امور خویشتن باشند ، شهوت بر آنان چیره می شد و سرانجام همین شهوت ـ رانی ها ، سبب تباهی و نابودیشان می گردید . . .

و خواه آنان را بسوی قتلگاه برده خواه از طریق تعلقات و دلبستگیهای شهوانی همواره بی قرار و سیرنشده رهایشان می کرد تا بسوی شقاوت و هلاکت راه بسپرند ، کار یکسان بود .

هنوزکه هنوز است تا عصر حاضر ، آن جدائی ها و پراگندگی هاکار خودش را می کند و ثمره شومش را عرضه می دارد ، به سبب انگیزه های تمدن کنونی ما ، این نتایج شوم بحد جنون آمیزی

چون حالات هیستریک فشار خون ، اضطراب تشنج اعصاب ، پریشانی ، خودکشی . . . . نمایان می شود ، و نشانه های نابودی قدرت و توانایی بشریت و ازهم پاشیدگی آن ، در زیر سایهٔ تمدن عصر حاضر، بگونه‌یی خطرناک ، جلوه می نماید ، و این خود ، بازتاب آن اختلافات و جدایی ها است که نفس یگانه را دوچار چندسویگی می کند و سبب ازهم پاشیدگی اعضای بهم‌پیوسته جامعه بشری می‌گردد و سرانجام ، آن انگیزه‌ها که باید پیوندی محکم در جامعه بشری برقرار سازد . خود باعث متلاشی شدن ونابودی جامعه بشریت می گردد .

نفس انسانی بحکم فطرتی که پروردگار تعالی آنرا آفریده ، در مقام یک کل واحد بشار می‌رود. وحدتی که دربرگیرندهٔ جسم و عقل و روح است ـ و شامل «ماده» و «غیر ماده» شامل شهوتهای جسمانی وهوس های نفسانی و تأملات عقلانی و روحانی ، و دربرگیرندهٔ خوش گذرانیهای سنگین حسی و تأملات اندیشه های رها شده و بال وپرزدنهای روح در حال پرواز نیزمی باشد .

بی تردید جزئیات اصل و کیان وجود ، با یکدیگر در حال تضاد و تعارضند و هریک میل به سوئی دارند .

این تضاد و تعارض بهنگامی جلوه‌گر خواهد شد که بگذاریم هریک از واکنشهای انسانی بحال خود باشد و بدانسان که میل می کند نهال خود را بکارد !

اما چه شگفت انگیز است این‌کیان بشری ! ! چه شگفت‌آور است فطرتی که پروردگار در او قرار داده ، که قادر است آن دسته از تعارض و تضاد و تشتت راکه قابلیت وحدت دارند ، باهم پیوند دهد و شگفت انگیزتر اینکه در پی این وحدت و پیوند ، بزرگترین نیروهای جهان خاک (قوه اتم) ایجاد می شود ! و این حالت آنگاه پیش می‌آید که فناپذیر ، تابشی از انوار حقیقت ازلی و ابدی را در برگرفته ، تا بسان نور شعله‌ور ، آزاد گردد . پس ماده و غیرماده در آن متزوج است و وجود مادی و غیر مادی در یک اندازه مساوی قرار دارند ، که در سرشت او قرار دارد ، زیرا این تضاد و تعارض و تشتت ، قابلیت وحدت دارند و می توان آنها را باهم پیوند داد و از این پیوند و وحدت بزرگترین نیرو و قدرت را در سطح زمین ایجاد کرد .

این حالت هنگامی است که اتم فناپذیر از انوار حقیت جاودانی، شعاعی برگرفته و می درخشد، تا بسان نور خود را آزاد و گسترده نشان دهد . . . ماده و غیرماده در آن ترکیب می شوند و وجود مادی و غیر مادی بیک اندازه بدست می آید و خلاصه ، بزرگترین و گسترده ترین عامل وحدت این پراکندگی ها و تعارض ها و از هم پاشیدگی ها ، در یک چیز موجود است ، و آن ، این است که راه دنیا و راه آخرت را با هم یکی کرد .

تنها در این جاست که زندگی در دو سوی جدا از یکدیگر یعنی کار و عمل و دیگری عبادت قرار نمی گیرد . و دیگر ، نفس انسانی به روح و بدن جدا شده از هم ، یعنی عملی و نظری و یا یکی مقصد واقعی و آن دیگری هدف ایده‌آل ، تبدیل نخواهد شد .

هنگامی که راه دنیا به راه آخرت پیوند می خورد و هردو در هم ادغام می شوند و بصورت چیزی یگانه و واحد درمی آیند ، نفس انسانی نیز تبدیل به پدیده‌یی واحد خواهد شد . و بدینسان است که هدفها و مقصدهای متعارض ، بههم نزدیک می شوند ، تشتت و جدائی ها ، متحد شده . از میان می رود ، پراگندگی ها بههم رسیده با یکدیگر جمع و پیوسته می شوند و بصورت چیزی یگانه و واحد

درمی آیند . نفس مستقل ، در این وحدت، خودبخود با وجود و هستی و حیات پیوند می یابد ، مقاصد به هم می رسند و جدایی ها و پراگندگی ها از بین می روند و به لقای الله می پیوندند ، نزد او آرامش می یابند و در چهارچوب هستی او انسجام پیدا می کنند و فضای او را درمی نوردند ، همانند شنای ستارگان منفرد در فضای هستی بی آنکه با دیگر کواکب و ستاره‌ها برخورد کنند . بدانگونه که آنها برابر با قانونی یگانه ، منظم و منسجم و در عین حال همه گیر در فضایند ، خواهند بود .

اسلام این شگفتی را برقرار می کند و می سازد ! و آنرا به همین سادگی می سازد ! ونیز با وحدت و توحید دنیا و آخرت آنرا بنا می نهد :

«وابتغ فیما آتاک الله الدار الاخرة ولاتنس نصیبک من الدنیا» سورة القصص (۷۷) .

«به آنچه خداوند تو را عطاء کرد ، طلب آخرت کن ، اما سهم دنیا را نیز از یاد مبرا»

«قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق ؟ قل هی للذین آمنوا فی الحیاة الدنیا خالصة یوم القیامة» سورة الاعراف (۳۲)

«بگو : ای محمد ـ ص ـ ! کیست که زینت ها و رزقهای پاکی را که خداوند برای بندگانش مقرر داشته ، حرام شمرده است ؟ بگو: که این ها برای ایمان آورندگان حیات دنیایی اندک ، و در آخرت بتمامی در اختیار آنان قرار دارد.»

رسول خدا ـ ص ـ تصویر کامل و صادقی از اسلام اصیل و راستین است و از این رو راه دنیا و آخرت در وجود او یکی است و یک امتداد دارد . کدام یک از اعمال رسول خدا ، دارای بینشی غیر از بینش خداوندی و بیرون از مفهوم آخرت بود ؟

آیا کدامین لحظه‌یی بود که حضرت رسول ـ ص ـ از کار و کوشش در جهت منافع امور جامعه و اصلاح و بازسازی زمین خدا دست کشید ؟ . . . حتی بهنگامی که مشغول نماز و سیر و سلوک و نیایش بود !

مگر پیامبر ـ ص ـ نبود که در نماز از خداوند طلب کرد تا او را یاری کند و پیامش را به‌صورتی نیک و کمال یافته بیان نمود ، پیامی که هدایتگر مردمان باایمان در زمین و دلیل و راهنمای آنها بسوی خدا و روز بازپسین است و او نشان داد که : عمل و عبادت ، دنیا و آخرت زمین و آسمان همچون زنجیری بهم پیوسته و جدا ناشدنیست رسول خدا ـ ص ـ بهترین نمونه و برترین نشانه است ، اوست که نظام عملی را تحقیق بخشیده و اسلام را در عالم عینیت وضع نمود . هیچگاه از مردم کناره نگرفت تا در کنج عزلت، در برابر پروردگارش پاکیزه جلوه کند . او عبادت خود را همزمان با پیشوایی و رهبری مردم بهمراه توده های مردم انجام می داد . و اگر عزلت می گزید ، در خلوتگاه شبانه‌اش بود که به‌راز ونیاز با پروردگار خود می پرداخت. چه بسا که همه کس این حالت سیروسلوک را دوست دارند ، چه همگان می خواهند تا چنین خلوتی داشته باشند و باپروردگار خویش در گوشه‌یی خلوت گزینند . هر آدمی قادر است تا چنین خلوت وصفا و خلوصی را بدست آورد که در حضور دیگران میسر نیست .

اما مهم این جاست که او در ژرفترین صفای خلوتگاه خویش ، ملتش را از یاد نمی برد : که پیامبر خداست و موظف است تا پیامی را که از جانب او آورده است بدانان ابلاغ کند .

رسول الله ص در راه خداوند به جنگ می رود و در راه او از در صلح و آشتی در می آید . مردم را به سوی خدا فرا می خواند ، و با نام خدا ، غذا می خورد ، زناشوئی می‌کند ، به خواب می‌رود،

میسازد ، خراب می‌کند ، بوجود می آورد ، نابود می نماید ، هجرت می کند و سفر و حضر می‌کند و خلاصه جایی را به عنوان وطن خویش برمی گزینند . تمامی این وجوه برای خداوند و برای آخرت است و روزی که به سوی لقا الله خواهد رفت . بنا بر این، همهٔ اعمال و کردارش برای خداوند و تقرب به ذات اوست و راهی را که در پیش دارد . تنها یک راه است . یعنی راه خداوند بزرگ !

او در این راه ، یگانه و تنها ، قدم می گذارد و بی آنکه چپ و راست بنگرد و یا از آن منحرف شود ، به پیش می تازد . و لحظه ای دست از رفتن باز نمی دارد . . .

رسول ـ ص ـ ، تا آخرین دم حیات و زندگی خود در این راه گام برداشت . کارش در دنیا بود ، لکن هدفش در آخرت قرار داشت . برای روز بازپسین کار می‌کرد ، اما در همین عالم خاکی، حتی آنگاه که این آیه نازل شد :

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتي و رضیت لکم الاسلام دنیا»

(سورة البقره (۲۷۹) .)

«امروز دین را بر شما تمام کردم و نعمتم را بر شما ، ارزانی داشتم و اسلام را در مقام یک آئین به شما عرضه کردم .»

و خلیفهٔ دوم دریافت که این آیه نشانه به پایان رسیدن عمر شریف آن حضرت است . . . خلاصه ، حضرت رسول تا آخرین دم حیات ، هرگز از کار و کوشش در اصلاح امور دنیا و مردمان، آبادی زمین، هدایت بشریت ، عرضهٔ راه و رسم و رهنمودها جهت تقویت ارکان و اصول دین و محکم کردن پیوند های خویش با دیگران . . . باز نایستاد .

هنگامی که بیمار بود و دردش دم بدم فزونی می یافت ، حضرت فرمود : «برایم قلم و کاغذی فراهم آرید تا شما را سفارشی دهم که از این پس در پناه آن هرگز گمراه نشوید !»

و نهالی بدستش بود و سر آن داشت تا بکارد !

حضرت ﷺ هیچگاه دستش را از آن خالی‌نکرد تا بدانگاه که روح پاکش به ملکوت اعلاء پیوست .

• • •

درسی که مسلمانان باید فرابگیرند و از آن عبرت آموزی کنند و چون چراغی فرا راه خود قرار دهند . تا بوسیلهٔ آن بشریت منحرف را به راه راست باز گردانند و او را هدایت نمایند . این است که بیاموزند که چگونه راه دنیا را با راه آخرت پیوند دهند ، بیاموزند که مفهوم دنیا ، گوشه گیری و و دوری گزیدن از دنیا نیست، بلکه همانا خود اصلی از حیات است . بیاموزند ، آنگاه که خود را از این امواج پر اضطراب و پرهیا هوی دنیا بدور می دارند و همراه دیگر سواران این کشتی راه نمی سپرند ، پروردگار خود را خشنود نمی کنند و نیزدین خدا را یاری نمی رسانند . اگرچه خود می پندارندکه برای وارد شدن به میدان کشمکش زندگی و آبادانی زمین و سازندگی جامعه ، بایست خدا و دین خدا را به کناری نهند . اگر چنین گمانی کنند که با وارد شدن به مدرسه ، دانشگاه ، کارگاه ، کارخانه ، و مغازه برای دنیا و عالم خاکی کار می کنند و همینکه از کار دنیایی فراغت یافتند باید به سوی خداوند باز گردند و او را پرستش کنند : سخت در اشتباهند و پروردگار خود را هر گز خشنود نمی سازند .

هیهات ، هیهات ! ! چنین شیوه ای هیچگاه از اسلام نیست !

اسلام این است که بنام خدا بخورند و بیاشامند و بنام خدا همسر گزینند . علم را با نام او بیاموزند و برای او بکار بندند . در راه او بکار و کوشش مشغول شوند و نتیجه اش را از و بخواهند

و همهٔ توان و نیروی خود را در راه او آماده ساخته و همه هستی شان را در راه او بکار آورند. بطوریکه دنیا ، آنان را از توجه به آخرت باز ندارد و آخرت از کار دنیا غافلشان نسازد ، زیرا هر دو در یک امتدادند و هیچ کدام از دیگری جدایی و افتراق ندارند مسلمانان هنگامی که این اندیشه ها را بدانند و بیاموزند که اگر انرژی اتمی را مورد مطالعه قرار دهند و آنرا بجای جنگ در مسائل مربوط به صلح و صفا بکار گیرند. آنجاست که می توانند به خدا برسند ، و در راه خدا باشند ، وقتی بدانند که با آموختن دروس نظامهای سیاسی ، اقتصادی و اصطلاح اجتماعی بهنگامی که سیاست جامعه را در دست دارند ، قادر خواهند بود آنها را اجرا کنند و یا مورد تطبیق قرار دهند ؛ می توانند بدینوسیله با خداوند در ارتباط بوده و در راه او باشند .

بدانند زمانی که بزناشوئی اقدام نمایند ، هدف بزرگ خلقت و حیات را برمی آورند ، می توانندبیاد خدا باشند و کارشان نیز در راه خدا باشد ...

و بدانند هنگامی که همه امور جهان هستی و مادی چه کوچک ، چه بزرگ نمی تواند بیرون از راه آخرت باشد ، پس ، آنرا «قربتاً الی الله» یعنی به قصد نزدیکی به خداوند بزرگ انجام میدهند . و بلکه افزون بر این ها، آنگاه که بدانند ، محال است به ثواب آخرت دست یابند مگر اینکه به اصطلاح به امور مادیو حیاتی خود بپردازند ، یقیناً کوشش خود را مضاعف می نمایند . و خلاصه باید دانست که دسترس به راه آخرت تنها و تنها از راه عالم مادی میسر می باشد و بس . و بایست حتی آخرین دم حیات و لحظات زندگی خود را در کار سازندگی و آبادانی جهان مادی مصروف دارند. زمین را بکارند و بارور سازند، و گرنه به هیچ روی نخواهند توانست رضایت خداوند را بدست آورند ...

زمانیکه این مسائل را بدانند، حقیقتاً مسلمانان راستینی خواهند بود ...

و نمونه الگویی برای دیگر جامعه های بشری و ملتهای جهان خواهند شد ، چنانچه حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) خود «اسوه» و تصویری کامل بوده است !.

«و رسول خدا برشما شاهد و گواه و شما نیز بر مردمان گواه باشید ! »

در چنین موقعی است که می توانند به دیگران چیزی بیاموزند ؛ بویژه به مردمان غرب یعنی آنانیکه خود خواه اند و مغرور یعنی ، غرب جاهل دیوانه ، که سبب پیش آمد دو جنگ پی در پی در یک ربع قرن اخیر بود و امروز نیز آماده می شود تا تمام جهانخاکی را یکسره نابود سازد :

می توانند به تمام مردمان بگویند : که خدا را از خود خشمگین کردید و خدا را از حسابهای خود پاک نمودید ، چون گمان بردید او سد راه آبادانی جهان است و مانع از آموختن علم و بهره گیری از نیرو های نهفته در دل زمین و لذت بردن از متاع های دنیائی است ، در صورتی که چنین نیست :

﴿قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق؟﴾

«بگو : کیست که زینتهای خداوند را در زمین تحریم کرده نفسهای پاک را برای بندگان خویش آفریده روزی بخشیده است؟»

آنچه از شما می خواهد این است که راهتان را یکی کنید ، دو راه جدا از هم را پیش نگیرید یکی راه دنیا و دیگری راه آخرت . بلکه هم برای دنیا

بقیه در ۹۱

مولوی شیر آقا

سرگذشت حیرت انگیز

سید جمال الدین افغانی در مصر

اگرچه امروز کار مسلمین بجای رسیده که دیگر امید نجات از زیر بار ذلت کاری است بس دشوار ؛ زیرا مسلمین امروز نه تنها با تقلید های کور کورانه از شاگردان و ریزه خوران علمی دیروز خود افتخار کرده و آنرا ملاک فضیلت می‌شمرند بلکه در مقابل آن ـ چنان نیرو و قدرت انسانی و خدا دادی خود را از دست داده اند که خود با دست خود ملل خونخوار غرب را بر تمام شئون زندگی خود مسلط گردانیده و مانند یک بلای همه گیر پای آنها را در کشورها باز گذارده اند و در چنین شرایط دیگر محال است این قافلهٔ عقب افتاده سرو سامانی پیدا کند و روزی بسر منزل مقصود برسد .

اما یأس و نومیدی در اسلام از گناهان کبیره بحساب میآید در شرایط فعلی هم ، اگر مسلمانان تنها به قوانین مقدس اسلام پابند بوده و براستی با توجه به محتوای آنها آن را در عمل پیاده کنند میتوانند آب از جوی رفته خود را باز دیگر بجوی باز گردانده و با سلاح نیرو مند عمل ـ نیروی دشمنان خونخوار خود را درهم بشکنند ؛ چون اسلام یک آیین حرکت بخش و انگیز نده است و میتواند با نیروی خارق العادهٔ خود اسکلتهای بی‌جان ملت ها را روح وحیات تازه ببخشد ـ برای اثبات این ادعا بد نیای صدر اسلام بر میگردیم که چند نفر مسلمان واقعی که عدد آنها در اولین روز بر خورد با دشمن از سه صد و سیزده نفر تجاوز نمیکرد بدون داشتن هیچگونه وسایل حتی نیزه و شمشیر کافی ، تنها در سایهٔ عمل بقوانین اسلام توانستند نیرومند ترین دولتهای عصر خود را بزانو در آورده و سیادت و اقایی جهان را در دست‌گیرند، بلکه برای شاهد عرضم داستان عجیب انقلاب سید جمال الدین افغانی را در مصر نقل میکنم که در دنیای برق و بخار و ماشین واقع گردیده نه در دنیای دیروز و روزگار شتر و استر .

با دقت هر چه بیشتر بخوانید :

خلاصهٔ این داستان چنین است که در سال ۱۳۰۰ هجری یعنی درست ۱۰۵ سال قبل که کشور های اسلامی همگی تحت حمایت مستقیم دول خونخوار اروپا بسر برده و دست تجاوز و ستم، آنان حلقوم ضعیف مسلمین را بسختی میفشرد و تنها در بین ممالک اسلامی ایران و ترکیه اسما مستقل بودند اگرچه برای آنها هم فقط نامی از استقلال باقی بود در چنان روزگار تیره بی سردی از تبار مسلمانان بیدار و غیور و دانشمندی عالی مرتبت مذهبی بنام سید جمال الدین افغانی پس از یک مسافرت کوتاه بممالک اسلامی و دیدن وضع رقت بار مسلمین، آنان

را برای رهایی از زیر بار انهمه ذلت و تیره روزی بنهضت و قیام ، مردانه دعوت کرد ، اما در سراسر کشور های اسلامی تنها شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر دعوت سید را پذیرفت و با تفاق او باروپا سفر کرده و در پاریس جریده یی بنام (عروة الوثقی) منتشر ساختند و بوسیلهٔ مقالات آتشینش که در آن مجله نشر داده و آنرا برای ممالک عربی و اسلامی میفرستادند ، مسلمانان را برای بیداری از آن خواب مرگ بار ، و حالت رکود و خمود دعوت مینمودند و مقالات منتشرهٔ آن جریدهٔ چون از دل سوزان و قلبی خرو شان سر چشمه میگرفت آهسته آهسته گویا نزدیک بود بر اسکلتهای مرده و بیجان مردم مسلمان روح اسلامی بدمد اما دول استعمارگر زود به این مطلب توجه پیدا کردند و بلا فاصله دستور جلو - گیری از ورود مجله «عروة الوثقی» را به ممالک مستعمرهٔ انگلیس و فرانسه مانند مصر و امثال آن صادر کردند و بدینو سیله اولین قدمی که سید جمال الدین برای نجات ممالک اسلامی برداشته بود مواجه با شکست گردید ؛ ولی این عدم موفقیت موجب یأس سید نگردیده لذا بلا فاصله با تفاق شیخ محمد عبده - از پاریس حرکت کرده وارد مصر گردیدند و در آنجا جمعیتی را بنام انجمن وطنی تشکیل داده و مردم مصر را برای عضویت در آن دعوت کردند اما چون این انجمن شباهتی به انجمن ها و احزاب دیگر دنیا نداشته - دزد و فحاش در آنجا راه نداشت منافق و دورو در آنجا یافت نمی‌شد انجمنی بودکه برخلاف تمام احزاب سیاسی روز برای رسیدن بوکالت و وزارت تأسیس نشده بود برای حفظ قدرت و ریاست دیگران و پشتیبانی از شخصیت های - الوده و کثیف تشکیل نیافته بود لذا در سراسر مصر تنها چهل نفر بتمام معنی فدا کار عضویت آن انجمن را پذیرفتند و در پانزد همین

جلسهٔ انجمن وطنی - سید جمال الدین افغانی باحضور همهٔ اعضاء روی‌میز خطابه قرارگرفت و چنین گفت :

«بار الها! گفتهٔ تو راست است ، و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا - پروردگارا گفتهٔ تو حق است و این انجمن مقدس بنام تو و برای یاری دین تو تشکیل یافته است» سپس خطاب به اعضاء انجمن کرده و فرمود : اقایان گرامی ! دستور مقدس که نشانهٔ حقانیت دین اسلام تا روز قیامت و ضامن سعادت بشری است قرآن است آه - آه چسان این قرآن مقدس در اثر غفلت مسلمین مهجور شده همان قرآن مقدسی که در پر تو شعاع نورانیش دنیای دیروز و امروز را بان انحطاط باین درجه ئی از تمدن رسانید ! آه - آه چسان بهره برداری از قرآن امروز منحصر بامور ذیل گردیده است :

تلاوت بالای قبور در شبهای جمعه - مشغولیت روزه داران ، زبالهٔ مساجد ، کفارهٔ گناه ، بازیچهٔ مکتب خانه‌ها ، زخم چشم ، قسم دروغ ، وسیلهٔ گدایی کنار کوچه‌ها . زینت قنداق بچه ها ، سینه بند عروس ، بازو بند نا نواها ، گردن بند بچه ها ، حمایل مسافرین، سلاح جن زده‌ها ، زینت چرا غانی ، نمایش طاق نصرت ، مقدمهٔ انتقال اسباب منزل ، مال التجارهٔ ممالک ، سرمایهٔ کتاب فروش ها .

آه که این کتاب مقدس آسمانی از یک دیوان حافظ و مولوی و سعدی امروز کمتر محل اعتناء است اگر یکی از اشعار دیوانهای مزبور خوانده شود حاضرین در مجمع نفسهایی از ته دل‌کشیده چشم‌ها و گوشها و دهنها را برای آن باز شده و به چه اندازه معانی !!! خیالی از آن اشعار استفاده میکنند ، ای و حقک اللهم انت القایل و قولک حق نسو الله فانسیهم انفسهم ، پروردگارا ماترا فراموش کردیم تو هم آئینهٔ دلهای ما را از انعکاس حقایق کتاب

مقدست محروم نمودی (سبحانک اللهم انت القایل و قولک حق ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما ـ با نفسهم) ما صورت دلهای خود را از اطاعت مقدست بر گردانیدیم تو هم سعادت و شرافت ما را مبدل به ذلت و نکبت ساختی .»

سپس سید جمال از میز خطابه بزیر آمده در حالیکه یک ثلث از اعضاء انجمن با شنیدن سخنان سید از کثرت گریه بی هوش شده بودند و بقیه هم در حال گریه بودند مرحوم سید هم بگریه در آمد و مکرر این جمله را میگفت : ای و حقک اللهم نسیناک فانسیت انفسنا ، تا آنکه بی‌هوش شد و بر روی زمین افتاد و برای مدتی سه ساعت در آن انجمن حالت بی هوشی بود تا بالآخره با دخالت دکتور ، سید و دیگر اعضای انجمن بحال عادی برگشتند و جلسه رسمیت یافت .

مواد هفده گانه یی که موجب انقلاب مصر گردید :

سپس شروع به مذاکره نمودند و دربارهٔ راه علاج این بد بختی و بیرون آمدن از زیر بار سنگین وکمر شکن ذلت چاره اندیشی کردند و همگی با تفاق اراء گفتند تنها علت مجد و عظمت دیروز مسلمین هما نا عمل بقوانین مقدس اسلام بود ، و یگانه موجب بد بختی و سیاه روزی مسلمین امروز هم ترک عمل بقوانین و دستورات اسلام است بناء بر این تنها راه علاج این بد بختی هما نا عمل بفرامین و دستورات سعادتبخش اسلام می‌باشد ؛ لذا بلا فاصله یک برنامه یی برای عمل (نه برای تشریفات) که دارای هفده ماده بود در همان جلسه ترتیب داده شد و همهٔ انجمن با کمال جدیت و مراقبت تصمیم باجرای آن برنامه و عمل بآن را گرفتند و اینک متن برنامه ؛

۱- هر یک اعضاء انجمن در هر شبانه روز حد اقل یک جزء از قرآن مجید را با دقت و تفکر بخواند .

۲- نماز های فرض را با جماعت بخوانند .

۳- امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنند .

٤- مردان غیر مسلمان را دعوت بـا اسلام نمایند .

۵- با مبلغین نصاری به بهترین وجه مباحثه نمایند .

٦- نسبت بفقراء در حدود امکان احسان کنند .

۷- هر کس انجام عمل مشروعی را از آنها خواستار شد انجام دهند و یا اگر آنها خود اطلاع از احتیاج کس برای انجام عمل پیدا کنند بدون درخواست آن کس اقدام بان عمل نمایند .

۸- صلهٔ رحم به خویشا وندان و نزدیکان خود را از یاد نبرند و انجام دهند .

۹- مریض‌ها را عیادت کنند .

۱۰- اگر مسلمانی در بازار و یا مسجد دیده نشد از حال او جویا شوند و علت غیبت، او را جستجو نمایند تا اگر غیبت او برای پیش آمد مشکلی بوده در رفع آن مشکل بکوشند .

۱۰- کسانیکه از مسافرت مشروع برگشتند بزیارت و دیدار آنها بروند .

۱۲- حقوق واجبهٔ مالی خود را بمستحقین بپردازند .

۱۱- از راهنمایی افراد نا آشنا بقوانین دین و یا شئون سعادتبخش دیگر کوتاهی ننمایند

۱٤- صفات رذیله مخصوصا کبر و خود خواهی و خود پسندی و زعامت طلبی را از خویشتن دور نمایند .

۱۵- از لغزش‌ها و خطا های برادران مسلمان

خود (آنجاکه موجب طغیان آنها نمی‌شود) بگذرند .

۱۶- با مردم تندخو و غضب ناک نباشند .

۱۷- از انجام عمل و گفتن سخنی که نفعی برای آنان و یا دیگر مسلمین مادتا و یا معنا ندارد خود داری کنند .

و ضمناً هر یک از اعضاء یک دفتر کوچک هم با خود داشته و به هر یک از مواد هفده گانه بالاعمل نموده بلا فاصله در آن دفتر یاد داشت کرده تا در دفتر کل انجمن ثبت نمایند و در ضمن چون اجرای بعض از این مواد احتیاج بداشتن بود جه مالی داشت لذا ان چهل نفر در مرحلهٔ اول تصمیم گرفتند که تجملات زندگی خود را عموما به معرض فروش . قرار داده و با حد اقلی از ضروریات زندگی بسر برند و همچنین در شبانه روز بساده ترین خوراک‌ها قناعت کرده و بقیهٔ در آمد مالی خود را با نضمام پول های که از راه فروش تجملات زندگی از فرش و لباس و ظروف وغیره بدست آمده در صندوق انجمن بریزند تا برای انجام آن قسمتی از برنامه که احتیاج بپول دارد معطل نماند .

پلان و عملکرد یکماهۀ انجمن وطنی مصر :

اعضای انجمن وطنی مصر تحت رهبری سید جمال الدین افغانی با مراقبت شدید فقط برای مدت یکماهه باین موادهفده گانه عمل کردند و اینک نتیجهٔ کار و پلان عملیات آنان در مدت یکماه :

۱- هزار و پانصد مریض را عیادت نمودند .

۲- دو هزارو هفتصد نفر از مسافرین را دیدن کردند .

۳- پانصد نفر از مسلمانان را که از مجامع عمومی غیبت کرده بودند از حال آنها جویا شدند .

٤- دوازده هزار حاجت محتاجین را بر اورده کردند .

٥- هشتصد نفر معتاد به مشروبات الکلی را توبه دادند .

٦- هزارو سیصد نفر از مسلمانان که نماز نمی‌گذاردند وادار بخواندن نماز کردند.

۷- چهار صد نفر از زنان فواحش منحرف را وادار به توبه نمودند .

۸- هشتاد نفر از مستخد مین ادارات انگلیسی را وادار به استعفاء از خدمت بان دولت حیله گر نمودند .

۹- پانصد نفر از رجال و ثروتمندان مصر را وا داشتند تا از خریدن اشیاء لوکس و تجملات زندگی که از ممالك بیگانه و مخصوصا انگلستان وارد میشود خود داری کنند .

۱۰- به هفتاد و پنج نفر ور شکسته سرمایه دادند .

۱۱- دو صد و شش نفر از فقرای حقیقی را برای مدت یکسال مؤنه داده و تأمین کردند .

۱۲- سی و پنج نصرانی و پانزده یهودی و هفتاد نفر بت پرست را مسلمان کردند .

۱۳- چهل و چهار مجاس بحث با مبلغین نصارا که در تحت حمایت دولت انگلیس در مصر مشغول به فعالیت بودند بر قرار نمودند و صد و بیست اشکال و ایرادی که از دادن جواب آن عاجز شدند بآن ها وارد ساختند .

این بود پلان عملیات یکماهۀ یک انجمن که عضای آن فقط چهل نفر بودند . (ادامه دارد ...)

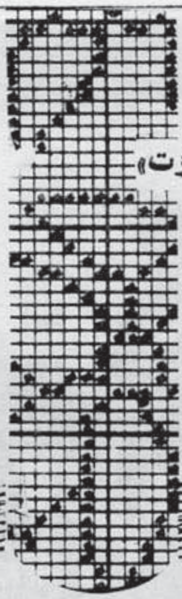

محمد صادق «اوت»

افغانستان جیت او لکه علاقه مندلاریگه تانیت تیرینش

بوکی بوگون افغانستان مجاهد لارینی اوزیدن کور ساتیب تورگان شهامت و فداکار لیک لاری گه باقه. بوتون تشقاری (جیت) یورت او لکه لاری خواه مسلمان بولستون لار خواه غیر مسلم حیرت گه قالگان لار کم بوقندای ـ او لکه دورکیم ـ یتی یل دن بوتمان بیر کیچیک و مظلوم یورت بیر بویوک ـ وحشی قدرت مقابلیده تاغ دای توختاب و قورال لی جهاد میدانیده اونگه یخشی گینه و توزلیک جواب لار بیرماق ده. البته بوکی ـ جیت یورت او لکه لاری افغانستان اسلامی انقلاب دن ریلگاری افغانستان ی تنی ماس ایدی لارکیم د نیسیاده افغانستان دیگان یورت هم بازحو؟ واونی همه ملتی مسلمان حو؟ دیگان سوراغ لار.

اما او مشبو اسلامی انقلاب برکتی و مشرافتی میلان بوگون لیک کون ده بوتون چیت یورت اولکه رادیو لاری هرکیچه وکون دوز بیر مونچه چاغی نی افغانستان مجاهد لاری گه اختصاص بیرىب وگزیته لارهم یازیب تارقات ماقده دورلر. سونی او چون بیر لازم کور دیگ تا افغانستان یورت نی صحیح طریقه سی ده جیت تاگی افغانستان اسلامی انقلاب علاقه مند لاری گه ـ تانست متک.

بلی افغانستان بیر یورت کی آسیا قاره سی نی مشرق نماینده واقع بولگانی او چون آب و هوا شی جوده یاقیم لیک و قیش پیت ده مساوق بولوب قارویان غور یغور اما بهاری کرب ملایم و یاز موسمی ایستیق بولور. و بوتون د نیاده بار ـ سیوجات لارکیم درخت دن الیب تا ایکین زارگه چه اونده تاپی لرر. و درخت لی میوه لاری بولار دن عبارت عور آلمه ـ اورک ـ شفتالو ـ بهی ـ انار ـ اوزوم ناک ـ تاره کیلاس و . . . . با شقه با شقه میوه لی درخت لار او نده بار و زراعت و ایکین چلیک ده هم افغانستان آب و هوا سنی چوده هم بولم لیک دور کیم او نده ـ بوغدای ـ کوریج ـ مکه جوری ـ عرپه ـ ماس و با شقه با شقه غله جات ایکی لور ـ

افغانستان بیر تاغ لیک یورت بولگان لیگی او

چون آوقون سو و دریا لری چوده کوب دور و اکثر دریا لاری شرق تمان دن با مثلاًنیب جنوب غرب تمان گه قرب آقار و افغانستان نی کا تــه دریا لری بولاردن عبارت دور ـ آمو دریا سی ـ هلمند دریا سی کنر دریا سی ـ پنجشیر دریا سی کبی دریا لر واو شناپ کیم ایلگاری ایتلوب ـ او تیل دی کیم افغانستان ییر تا غلیک یورت دور بناً او نی مشهور تاغ لاری بولاردن عبارت دور ـ پا میسر تاغی ـ هندو کش تاغی ـ آف تاغی . . . . با شقه با شقه تاغ لار .

افغانستان یورتی یگرمه سکیز ولایت و ایکی یوز و اون التی ولسوالی لیک‌گه بولین گان دورکیم کابل ولایتی یگرمه سکز ولایت ایچیده افغانستان یورتی نی پا یتسختی دور ـ افغانستان نی بویوک و کاته شهر لاری بولاردن عبارت دور ـ هرات شهری قندهار شهري ـ مزار شریف شهري قندوز شهری ـ پروان شهری و با شقه شهر لار .

افغانستان د تورلی تورلی طائفه و اقوام لار جنات بجر ورکیم هر قیسی لاری اوز اورون لا ریده آنه محلی تیل لاریده سوز اه شور افغانستان ده بار طائفه و اقوام بولاردن عبارت دور ـ پشتون ـ تاجیک ـ اوزبک ـ ترکمن ـ هزاره ـ بلوچ و بیرکوب آز هندو لارهم بار دور ـ

افغانستان ده تقریباً اون سکیز میابون چه کشی انسان لار حیات بجر ورکه همه سی مسلمان وبو جمله دن تقریباً تورت ملیون کیشی شیعه مذهب (جعفری) و با شقه قالگان لاری بوتون همه شی حنفی مذهب دور .

افغانستان اوز تورت تمان لی حدودی ده بو یورت لار بیلان همسایه دور غرب ـ تمان دن ایران گه ـ شرق تمان دن چین (ختای) گه شمال تمان دن تاجکستان و اوزبکستان روسی گه ـ

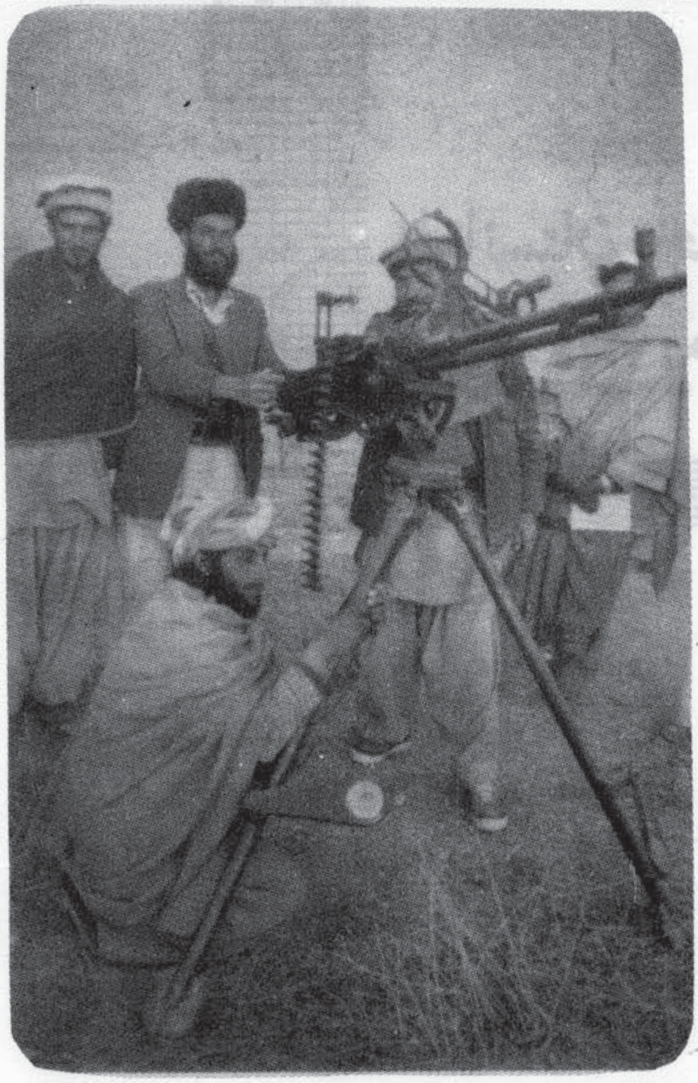

احمد ضیاء شهید با یاران مجاهد ش

و جنوب تمان دن پاکستان بیلان همسایه بولور .

افغانستان آب و هواسی یقیم لیک لیگی او چون هر تورلی چاروا لار و وحشی حیوان لار هم او نده تاپی‌لور و مشهور چاروا لاری بولاردن عبارت دور ـ قوی ـ مال ـ تویه ـ ایچکی ـ آت و با شقه چاروا لارو دست و دله و جنگل لار ده حیات بجر گوچ وحشی‌حیوان لار هم بولاردن عبارت دور ـ ارسلان بوری ـ شغال و با شقه وحشی‌حیوان لار . افغانستان ده تورلی تورلی پرنده لار هم کوب درر کیم بولار دن عبارت دور ـ قرغه ـ سینا ـ جیمچیق ـ تاوق ـ کفتر ـ اوردک و . . . با شقه پرنده لار .

ترجمهٔ : نثار احمد نوری

مرد سرخ آهنین

۲

یاد داشت

چندی قبل اخبارات و رادیو های جهان اطلاع دادند که سالگرهٔ ختم چهلمین سال جنگ عمومی را تجلیل نموده اند و این تجلیل در ممالکی صورت گرفت که به اصطلاح فاتح خوانده می شوند .

هم چنان در کشور روس که خود دشمن بزرگ بشریت و منبع تمام نا آرامی ها کشتارهای دسته جمعی در جهان بشمار میرود ، نیز جشن پیروزی (!) گرفتند و بعد از چندین سال نام کثیف ستالین از طرف میراث خوروی گورباچوف به حیث قهرمان برده شد .

شما درین تحقیق مطالعه خواهید کرد که او قهرمان جنگ عمومی دوم نی بلکه قهرمان مکیدن خون انسانهای بیدفاع بوده اینک تقدیم می شود ، بخوانید .

از راپور های جاسوسان فهمیده میشود که ناآرامی های شدیدی بین مردم ایجاد گردیده و تا حدی گفته شده که هر انسان ، دشمن ستالین است. اگر اندکی اشاره بیا بند ذخیرهٔ باروت (!) را منفجرمی سازند و اقتدار او با خاک یکسان می گردد .

حملات آلمانها که اساس اجتماع کمونستی را لرزانید از همه زیاد تر ستالین را خوفزده کرد وقتی دید که مردمش مقابله می نمایند حیران ماند ؛ او کجاآنها را می شناخت ؟ ؟ ثبوتی از بی اساس بودن حکومت روس این است که در سال ۱۹٤۱ ع وقتیکه آلمانها «یا خوف» پسر ستالین را اسیر گرفتند. در اثر تحقیقات آلمانها اقرار نمود که وي به کامیابی انقلاب روس (!) شک دارد . بزعم او این انقلاب اقدام خطرناکی بود .

ستالین روسها را زیاده تر از انگلیسها و آلمانها دشمن خود میدانست .

مطابق یک راپور بودجه یی که بالای گارد محافظ مصرف می شد برابر بودجهٔ تمام مملکت بود . از زمانیکه کمونستها بسر اقتدار رسیده بودند . «چیکا» و «پولیس مخفی» بوجود آمده و کمیتهٔ جوابی انقلاب (!) تعین شده بودکه اولتراز همه مطبوعات را سرکوب نمود . از طرف مامورین ، دریوران ، چپراسیهاو اقشار مختلف مردم مظاهراتی صورت گرفت جهت سرکوبی آنها از آن وسایل دهشتناک کارگرفتند

که بعد از انقلاب فرانسه نظیر آن دیده نشده بود . علاوه ازلت و کوب اعضای بدن سوختانده می شد، شلاق زده می شد . گردنها بریده می شد . لنین تا آخرین نفس به این امر پافشاری داشت که هر که مخالف نظر او باشد علیه اواز ظلم و تشدد بی نهایت کار گرفته شود . وقتی که در ۱۹۲۲ ع قانون عسکری ترتیب می شدلنین به بسیار شدت پیشنهاد کردکه درآن یک باب مفصل دهشت افگنی را شامل نمایند و هر کسیکه مخالفت نظر او (کمونزم) باشد علیه اواز تشدد کار گرفته و تادم (مردار شدن) همین شعارش بود او به اجرا آت پولیس مخفی تا آخرین لحظات زندگی دلچسپی نشان میداد که حتی در دفتر مرکزی وی رفت و آمد داشتند . هنگام مریضی نیز در عادات وی فرقی پیدا نشد . برای چیکا و دفاعیان اختیارات دهشت افگنی راداده و متداوما به آن می افزود . این شمشیر انقلاب (!) برای ستالین بمیراث رسید . (شدت بازهم شدت) شعار او بود و بشدت هم عمل نمود .

در هر جهت زندگی که بود بالای روسها کاملاً کنترول پولیس بود . لنین علیه خود کوچک ترین آوازی را تحمل کرده نمیتوانست.چنانچه در اثر این پالیسی چنان آمر مطلقی بمعرض وجود آمد که بنام حزب یا پارتی خودش حکومت می کرد . بزرگترین کارنامهٔ ستالین این است که وی دو صد ملیون روسی را تسلیم پولیس نمود و خودش بحیث آمر مختار و مقتدر در رأس آنها قرار گرفت . او دو نفر از آمرین بزرگ پولیس را یکی بعد دیگر و هزاران پولیس پائین رتبه را برطرف کرد که از اثر آن وحشت شدیدی در ارادهٔ پولیس پدیدارشد . او مستقیماً ارتباط خود را با دفاعیان برقرار نمود . این ارتباط آنقدر نزدیک شد که میان ستالین وجنرال

ملیشه ها دو نفر افسر حایل ماند . با آنهم احساس می کرد که خطر در جایی نه یک جای موجود است . دسته های محافظی را که وی برای حفاظت دفتر خود مقرر کرده بود از نفرهای حکومتی نبودند . وظیفهٔ آمریت آنان را رفیق جان فدای ستالین جنرال شقی القلب (لکولای) بعهده داشت . برای آمریت دفاع ملکی آن طور آمر احمق را تعین می نمودکه به آسانی میتوانست آنرا سبکدوش نماید. او عملاً یک ریکارد گراما فون می بود . اگر در ممالک دیگرمی بود او را بدارالمجانین می فرستادند . (هز و هوف) همانطور یک دیوانهٔ احمق بود هر تیلیفون خفیه و مهم را که شینبد سوانح خود را بزبان گندهٔ خودبیان نمود . او را به محبس فرستادند بجای او (لیور نتی بیریوا) آمد که به اثر روش وحشیانهٔ خود دل آقای خود ستالین ، را خوش می نمود . و جهت کامیاب برآمدن ازین امتحان پدر اندر هشتاد سالهٔ خود را برای ده سال درکمپ مشقت جبری و هلاکت آفرین تبعید نمود .از عادات ناپسندیده و حیات کثیف وی معلوم میشودکه اثرات انقلاب (!) بشدت دروی وجود داشته . تنها ستالین تشدد خواه لبود . بلکه تمام خالدان وی همین حال را داشتند . (ستانسلف ریدنز) از نزدیک ترین اقوام وی آمر درنده صفت پولیس ماسکو بود که ظلم و تشدد را به انتها رسانیده بود لیکن در ۱۹۴۸ ع وی را هم سر به نیست کرد .

ستالین برای دهشت افگنی یک طریقه داشت ، باوجودیکه ارتباط وی باصد هزار نفر پولیس دفاعی یکه یکه موجود نبود لیکن همه ازوی در ترس بودند .

نگرانان هر کارخانه و اداره نواز شهامی دیدند ولی بازهم در ترس بودند که مبادا سر به نیست شوند . این اشخاص بی بهره از رویهٔ انسانی ازجملهٔ

مزدوران نبودندوقتی چیکا تأسیس‌شد درآن،یهودی‌ها، پولیندی ها ، و از مردمان غیر روسی نواحی بحیرهٔ بالتیک را تعین نمودند . که از مردم قطعاً جدا و بیگانه بوده و در فن چور و چپاول مهارت خاص داشتند و در بدل عمل ظالمانهٔ خود انعام می گرفتند اما در ۱۹۳۸ وقتیکه قانون جلب اجباری نافذ شد اکثر آنها را بر طرف نمود تاجائیکه امکان داشت آمرین آنانرا از طبقات مراعات یافته تعین نمودند و به آنها ترتیب مخصوص میدادند . وظایف (ملیشه ها) چنین بود :

۱ ـ نگرانی کمپهای کارگران (بیگار) در شمال .

۲ ـ جلوگیری از فرار نمودن روسها به‌خارج .

۳ ـ پوست کردن اشخاص مشتبه وغیره . . .

برای اجرای این امور به اشخاص امین و ذهین ضرورت نبود . اشخاصیکه سواد معمولی میداشتند مناسب دیده می شدند . بهتر آن می بود که بافامیل‌خود قطع رابطه می نمود . و میتوانست وفاداری خود را ثابت کنند . بعضی هایشان نیم دیوانه می بودند . خروسچف دربارهٔ یک افسر تفتیش گفت : (در سر او مغز جانور است . و از نگاه اخلاق صفر می باشد)

جنرال نکولای ولاسکه ، قوماندان گارد می گفت : «ما دانشمند آرام وبی غرض نمیخواهیم .» در ۱۹۳۸ ع دفعتاً تبدیلی صورت گرفت . جلا دان تجربه کار را رخصت نمودند . عوض آنها بچه های کم سن را از فابریکات و مدارس جلب کردند که سخن غلامان ستالین را بی چون و چرا قبول می کردند . و به آن تخته های سیاه پاک آنچه می خواستند می نوشتند . آنها را چند ماه تعلیم داده بکار های جدید موظف می کردند . این طرزالعمل را لنین از ترکهٔ سیاسی خود بهمیراث گذاشته بود در بین جلا دان لنین،اکثریت با جوانان کم سن بود . در عهد ستالین کار جلا دان سابق را به جلا دان جدید آموختند . در زمان تدقیق جلاد بزرگ حاضر می بود در دوران جنگ جلا دانی را تعین نموده بودکه اگر نابالغ نبوده‌باشند بالغ هم نبودند.

اینها پسران جلا دان تقاعدی بودند میدانستند که وظیفهٔ جلاد در روسیه ازهمه‌کرده پخته ترمی باشد و به همین مناسب از رفتن بخط اول جبهه معاف می شدند و کمیشن خود را از آن دفتر فوراً دریافت می کردند . دیوانه ها را نیز جلب می‌کردند و باوجود اثبات دیوانگی راه ترفیع شان باز بود . اکثراً دیده شده در حکومت دیو انگان تمام پرسونل آن دیوانه شده اند . از زندانها ناله ها بلند می شد اعضای تفتیش در هنگام تحقیق از مجرم با صداهای جنون آمیز خود فضا را بسر می برداشتند . جلا دان معتاد بشراب و اشیاء نشه آور بودند که جهت معالجهٔ آنان در کریمیا سناتوریم پولیس تأسیس شده بود . تعداد ـ دفاعیان زمان ستالین دقیقاً معلوم شده نتوانست ولی با آنهم تعداد آن سرسام آور بوده . هزاران بادی گارد برای ستالین وایادی او تعین شده بوددر هر شهر ، هر فابریکه ، هر پوهنتون ، هر فرقهٔعسکری دسته های دفاعی موجود بود . در سراسر سرحد طولانی پانزده هزار میلی روسیه صد ها هزار گارد کلاه سبز تعین بود که فراریان و داخل شوندگان روسیه را گرفتار می کردند . . هیچ سفارتخانه و قونسلگري و یامؤسسه تجارتی بدون آنها نبود .

در کشتی های روسی نیزهمین قسم‌گارد موجود بود . و در هر شعبهٔ از دفاتر کمونستی نیز حاضر بودند . این جلادان در تمام گوشه و کنار مملکت نیز بودند . دسته های سیار این جلا دان در تلاش شکار گشت و گذار می نمودند مردمان عادی چه حتی جنرالان از دست آنهـا در امان نبود . آنها (تراتسکی) را هم اسیر می کردند که از جملهٔ مهمترین سیاستمداران روسی بود .

در ایام جنگ واقعهٔ عجیبی کشف گردید . در داخل سفارتخانه های روسیه در برلین و پاریس اطاقهای مخصوص را یافتند که دارای دیوار های عریض و Sound Proof (صدا خپ کن) و دروازه های الکتریکی بود برای مقاصد جاسوسی سوراخهای داشت ، و از همه مهتمر اینکه برای فیر نمودن از یک اطاق به اطاق دیگر شگافها گذاشته بودند . که اجساد انسانها را درآن پارچه پارچه کرده می انداختند . آلات نقب زنی و بالون های زهر دار نیز موجود بود سفارتخانهٔ روسی نبود مسلح بود . هر وقت و در هر جا جاسوسی می شد : و هیچ فردی از دستبردوی محفوظ نبود ادارهٔ کمپ اسیران نیز به عهدهٔ دفاعیان بود ، در کمپ گولاک نسبت به همه جااسیران زیاده ترموجود بودندجنرال نیدوسکین آمر عمومی آن بود این شخص دارای قد دراز اندامو فربه بوده بهترین لباسها را ببر می کرد در دیوار دفتروی نقشهٔ بزرگی آویزان بود که نقطه به نقطه توسط ستاره ها نشانی شده بود . این ستاره ها محل کمپهای اسیران را در سر تا سر مملکت نشان میداد که ساحل به ساحل موجود بودند تعداد زیاد دفاعیان در همین محلات تعین می بودند . در مرکز دفاعی مسکو دو هزار نفرکار می‌کرد و درهمهٔ این کمپها یک ملیون انسان اسیر بودند . جگرن اندروپوف مهتمم (مجتمع کاراگندا) گفت : که از ۱۹۳۷ - ۱۹۴۱ - به تعداد ۳٤۰۰۰ گارد دفاعی تحت امروی قرار داشته بوده . شخص مذکور از روسیه فرار و بغرب پناهنده گردیده است . وی هم چنان افشاء نمود که در مجمع تحت فرماندهی وی یکصد و پنجاه هزار اسیر وجود داشت و بالای هر چهل و چار اسیر یک نفر محافظ تعین شده بود . ازین نگاه قبول کنید که بالای یک ملیون اسیر دو صدو پنجاه هزار محافظ تعین بوده . این تخمین تقریبی است . بالای تنظیم (دفاعیان) تنظیم دیگری نیز بود که تعداد آمرین و عمال وی نیز علیحده

بود . در ۱۹۴۱ که جنگ در گرفت تعداد محافظین دو چند گردیدند . که بر هر بیست اسیر یک محافظ رسید .

فکر کنید همه یک ملیون گارد کمپ ها بوده باشند چرا که گمان آن میرفت که این اسیران زجردیده بر ستالین بغاوت خواهند کرد و موقع یافته بالای او حمله می نمایند (!)

اگر برای تحکیم حکومت از نگاه جبر واختیار به آزادي یا تشدد دیده شود . مانند روس حکام ظالم و متشدد تاکنون چشم بخود ندیده . در مورد جبرو اختیار هرگز نرمش ننموده اند. لشکر ها لشکر اسیران توسط جلادان روسی نیست و نابود گردیده اند . تعدادی هم که زنده ماندند و دارای مفکورهٔ آزادی خواهی بوده اند ـ با اخطار های وحشیانه مقابل بوده اند . بزرگترین آرزوی یکنفر اسیر این بود که وی را به سرمی بزنند و کارش را تمام کنند. لیکن کجا اینطور می شد ، رگ آنها بعد از یک سلسله ایذا رسانی طولانی بسراغ آنها می آمد . ضربات قمچین را برای بالای کمرو سر وروی شان می بارید . شاه رگ گردن شان را ضربات مشت می کوبیدند اعضای تفتیش توسط بوتلها نیز جزا میدادند که از اثر آن حالت شکم دگرگون می‌گشت به کفهای پا هایشان خورده های شیشه را می کوبیدند . تنها با اسیران مرد این رویه نبود زنان نیز باید از مراحل این شکنجه می گذشتند ، زنان و اطفال را در سلولهای تنگ می انداختند آنقدر لت و کوب می کردند که مغز های سرشان می برآمد . موهایشان را می کندند . انگشتان شان را می شکستند . دندانهایشانرامی کشیدند استخوانهای شقیقه هایشانرا میده می کردند . جلد بدن شان را می خراشیدند . جلادان اکثراً ضربات خود را به نواحي قبرغه ها حواله می کردند . و گرده ها را می کفاندند اطفال بیهوش می شدند و بزنان تجاوز نیز صورت می گرفت . لت و کوب آنقدر شدید می بود که اکثراً جان میدادند . ظلم بی حد این بود که جلادان در هنگام تحقیق دستهای اسیران را طوری می شکستاندند که معالجه نمی گردید . در محبس (بوتر) یکنفر راتوسط دیپچک ماشیندار وشلاق ضخیم رابری لت و کوب می کردند . دستهای وی را بدوتخته بستند و در انگشتان وی سوزنهای گرامافون فرو بردند تا از گوشت او گذشته به استخوان رسید . بعداً توسط لگد درمیان هر دوران وی آنقدر کوبیدند که حیثیت مردانگی وی از بین رفت . جرم او این بود که با (تراتسکی) ارتباط داشته و در اثر اعتراف نکردن، زن حامله اش را نیز گرفتار نمودند . دربارهٔ یک اسیر بنام (گورو داسیتکی) معلوم گردید که چار جلاد در اطاق وی داخل شدند . دو نفر او را و دو نفر خانم او را گرفتند و آناً فاناً خانمش را برروی فرش انداخته به لت و کوب شروع کردند بیچاره فریادو زاری می نمود لیکن ترحم و نرمش وجود نداشت و هم چنان به شکنجهٔ خود دوام میدادند بالاخره زن مذکور

چنان فریاد هولناک بر آورد که جلادان از نزدش فاصله گرفتند زن بیچاره در همان جا و همان حالت وضع حمل نمود.

او رادرعالم بیهوشی بهشفاخانه انتقال دادند.

این است بشر دوستی

این است معنی مجسم عدالت اجتماعی

این است داد گستری های سمبول

آزادی خلقهای ستمکش جهان ! ! !

واین است ترجمه تحت اللفظ کمونیزم ! ! !

یکنفر دیگر حکایت داشته که اقرار بجرم، وی را کافی ندانسته فرزند گهـواره ای او را از دو پا گرفته و سرش را بدیوار کوبیدند.

مقصد از تحقیق اذیت رسانیدن به اسیران و اهل خانهٔ وی بود. طریقه های شکنجه طوری بود که اگر غیر از جلا دان روسی کسی دیگر آنرا می دید حواس خود را می باخت. دندان شکستاندن اسیر، تفریح مورد پسند بود. اینطور هم بود که اسیران را ده ده ساعت بیست بیست ساعت بپا استاده می کردند. پاهای اکثر شان خشک می شد و روح شان ازین قالب عنصری پرواز می نمود. (روسها به روح عقیده ندارند)

اسیران را بالای نلهای گداخته می نشاندند و اندام پیشروی جسم آنان را می سوختاندند بالای اطفال چوبها را بار می کردند در همان حالت (چوبهارا) با تبرمی زدند نتیجهٔ آزار معلوم است که چه می شد (شکنجه) اگر آنطور هم کارشان نمی شد و بعضی از اسیران سخت جان ومقاوم می بودند آنها را بیست و چار ساعت در بیرل (ادرار) استاده می کردند و مسلسلاً بگردن وی سوز نها راکوبیده کوبیده و یکدم آن را به استخوان وی فرومی بردند دست یا کمرش را سوراخ می کردند. حالا شماشکنجه رادرذهن خود مجسم کنید وآنرا به ملیون ضرب بزنید میدانید که حال یک اسیر معتوب روسی چه بوده برای اسیر مرگ سریع از نعمتی غیر مترقبه کم نبود. در هنگام تحقیق مقام و رتبهٔ شخص مجرم یا مشتبه در نظر گرفته نمی شد. چنانچه مثال پروفیسور (آبزک بریووا) پروفیسوراکادومی طبی عسکری مقابل ما قرار دارد. موصوف جراح جراحی پلاستیکی بود زندگی نو بخشیدن به انسانهای زخم خورده کار او بود. در عذابخانه او را دو روز بپا ایستاده کردند. بکدام اشتباه گرفتارش کرده بودند و در اثر همان استادن رگهای پایش کفید. عینکهایش بحق سرکار سرکاری شد و ساعتها مجبور کرده شد که از روشنی برق دو هزار وات چشم بر ندارد و پس جسم نحیف او را مانند توپ برروی اطاق لول دادند و بعداً فهمید خانمش رانیزدران مسلخ آورده‌اندویک جلادهم عصمت دختر جوانش را بر باد داده است. در ۱۹۴۶ ع یک لابر اتوار نهایت عجیبی را بنام (دی جیمپر) بنا نمودند که درآن توسط سایـنس دانان اسیرتجربه های هولناکی را انجام میدادند. تاثیرات همان زهریات و ادویات را که اگر معلوم می کردند باید خود آنها آن را می خوردند یامی نوشیدند. اگر چه در ۱۹۵۳ ع ظاهراً این لابراتوار را بستند. لیکن در دیوانه خانه ها هم چنان شکنجه و اذیت رسانیدن

جریان دارد . مقصد اینکه هیچ نوع شکنجه و تشددی در جهان باقی نمانده که جلادان روسی آنرا بالای اسیران خود نیاز موده باشند همهٔ عالم بشریت در حد شکنجه دادن و تشدد بالای انسانها در مقابل روس هیچ است درین کرهٔ زمین آنقدر تشددیکه انجام می دهند به این جهت است که آنهائی را بترسانند که از حکم روایان روسی نفرت دارند (!) و از نظام منحوس کمونستی .

این تشدد و اذیتها تنها از زمانهٔ ستالین نیست همین حالا هم سلسله آن در روسیه و (افغانستان) جریان دارد . لنین در تیوری خود تهذیب و اخلاق را مدنظر ندارد نظروی دربارهٔ شکنجه این است : (شکنجه در حقیقت اظهار غیظ و غضب خلق است علیه طبقهٔ استحصال کننده (!)) (لعنت خدا برتو که چه آتشی در عالم افگندی) .

بمجردیکه لنین بقدرت رسید همین طرز عمل عمومیت پیدا کرد و سال بسال به آن شدت به عمل آمد تا اینکه نوبت به ستالین رسید . او خودش علاقهٔ خاصی به شکنجه دادن داشت . و بجلادان خود، خود ، هدایات مفصل میداد . آمرین جلادان - (بیریا) و پالیکوف ، بجنون اجرای وظیفه (شکنجه) از همه دو قدم جلوتر بودند . خود شان شخصاً به اطاق اسیران مخصوص می رفتند و به اذیت آنان می پرداختند .

غربیها ظاهراً به روسیه سفر می کنند و ازروی کتابها و مضامین ، و مصاحبه ها . ازتعلیم وصحت و حالات مزدوران و آزادی اجتماعی آنان ذکر می نمایند مگر همه خامی ها را فهمیده می پوشانند که بنظر شان سطحی جلوه می کند . شاید حقیقتاً روسها معنای آزادی را درک نمایند . چنانچه کیورکی مبصر افسرده دل را دیومسکو بخاطر (بغمه کشادن دل خود) گفت : چه می شود که اگر بخاطر تحکیم نظام اشتراکی یکی دو نسل را قربانی کنیم ؟ دنیای خارج هر چه می گوید بگوید لیکن روسهای بیچاره مجبور هستند غمهای خود را بخاموشی بگذرانند . سیاح اگر حقیقت را بداند عموماً میداند لیکن برای اظهار نمودن آنان نیست . برای او این اطمینان کافیست که درین لابراتوار بزرگ جهان (روسیه) تجرباتی صورت می گیرد که ازوی خیلی فاصله دارد تجربه بالای روسها و (حالا افغانها) صورت می گیرد نه بالای غربی ها . روسها همان مردمانی هستند که در زمان فتوحات تاتاری نیز مورد عتاب و عذاب قرار گرفته بودند و قتل و غارت گردیدند و غلام و اسیر شدند . درقلب آنان آتش نفرت آهسته آهسته می سوزد . ارکان ادارات جاسوسی مردمان زیرک بوده و هستند چرا که از پوشیدن یونیفورم مخصوص اباء می ورزند زیرا نظر مردم را میدانند که همه کس از آن متنفراست . لیکن طریقهٔ عکس العمل نشان دادن مردم آن بود که دیدند تیم فتبال دفاعیان بنام (داینمو) شکست خورده از خوشحالی زیاد از کنترول خود برآمدند . زیاده تر ازین چیزی کرده نمیتوانستند . ستالین لعین از احساسات آنان آگاه بود از آن سبب در سخت گیری خود سرموئی فرق نمی آورد (لعنت الله علیه) .

م - ناقد

طرحی به فعالیتهای تنظیم شهری

مقدمه

-ر شرایطی که دشمنان آشتی نا پذیر اسلا به آرزوی نشر گسترش اندیشهٔ سخیف و دور از حقیقت شان درمیان توده های مسلمان زیر ماسک های دروغین و عوام فریبانهٔ خود طرح ریزی های دارند تا ملت های مسلمان را با تزویر و زور نسبت به اسلام بیگانه سازند و راه برروی این استعمارگران و جنایت کاران جهانی باز گردد .

به جماعت و احزاب اسلامی حتمی و لازمی است تا با شناخت اساسی از اوضاع ذهنی و شرایط عینی جامعه با بررسی از نقشه های خاینانه دشمنان میان مردم قدم های مد برانه و محتاطانه ی را بخاطر خنثی ساختن ما نور های تبلیغاتی و فکری مزدوران استعمار بسوی ازادی مسلمین از سیطرهٔ جاهلیت نوین برد ارند .

و با از دست ندادن فراست و زیر کی چهره های کاذب شیاطین انسان گونه را بمردم افشاء و اقشار مختلف اجتماع را از ضرر تباه کن مکروب‌های عقیدتی نجات دهند .

بدین مناسبت حزب اسلامی افغانستان که از بدو تأسیسش تا اکنون پیچ و خمی را در شرائط مختلف اجتماعی افغانستان طی نموده و در موجودیت هزاران موانع امروز در برابر استعمار سرخ و سیاه عملاً در صحنه بپا خاسته با پیروی از کتاب خدا و پیامبر ﷺ با اخلاص مندی و وفا به ارمان های اسلامی به امید آوردن حکومت الهی درین میهن باستانی از متعهدین و منسوبین هدفمندش تقاضا دارد تا در پهلوی عملیات مسلحانه برضد دشمن در برپا ساختن انقلاب فکری در اذهان و افکار عا مه و بر-چیدن رسوم و عنعنات غیر اسلامی ازاین سر زمین رسالت و وجیبهٔ اسلامی شان را ایفا نمایند .

بدین لحاظ برادران متعهد تنظیم شهری وظیفه دارند تا با نشاط و تلاش های خستگی نا پذیر اهداف و ارمانهای متعالی این حزب خدا را با رعایت مطالب ذیل در شهر و دهات پیاده نمایند .

جذب و دعوت

دعوت که مقدمه جذب افراد به یک نهضت اسلامی است باید عالمانه و عاقلانه باشد دعوتگران تنظیم سعی نمایند تا با معلومات دست داشته شان از اسلام افراد خوش بین به نهضت را اقناع نمایند که مبارزهٔ اسلامی حقانیت دارد و اسلام دین رکود و خاموشی نبوده بلکه دین شورش و انقلاب است

بعداً افراد را به نهضت جذب نمایند . داعیان تنظیم پیش ازینکه به این امر اقدام می ورزند نکات انی را در نظر داشته باشند .

الف:- (در سطح افراد با سواد)

ماده یکم :

سعی ورزند افراد با سواد را نسبت به طبقات عامه بیشتر جذب نمایند تاهمین افراد نو جذب بتوانند با مطالعه کتب اسلامی و خط مش نهضت به طبقات مختلف مردم اندیشه و طرز تفکر اسلامی را تزریق نمایند .

ماده دوم :

هسته ها ویا سر هسته ها تلاش نمایند که در طبقهٔ با سواد مردم به شمول مامورین دولتی محصلین و متعلمین مکاتب افراد کم سن را زیاده تر بسوی نهضت ترغیب و تشویق نمایند . زیرا جوانان کم سن در مراحل ارتقای فکری و ذهنی قرار دارند و بوجه بهتر از تعلیمات اسلامی برخودار می گردند.

ماده سوم :

منسو بین هسته ها ، گروپ ها ، و یا سرهسته ها حینیکه به خاطر جذب افراد رابطه فکری بر قرار می نمایند دقت نمایند تا از معرفی منسوبین و اعضای تنظیم جلوگیری نمایند و در صحبت شان با اشخاص مورد نظر بیشتر ارسان و اهداف عالی نهضت را توضیح دهند .

ماده چهارم :

هسته ها و سرهسته ها توجه نمایند تا افراد نو جذب را بزودی داخل هسته ها نه نمایند بلکه تا یک مدتی حداقل یکماه در مدار نزدیک به هسته بصورت امتحانی نگاه دارند . و بعد ازکسب اطمینان و اعتماد انان را به هسته ها جا دهند .

ماده پنجم :

مطالعه و بررسی نو جذب ها به نهضت در مدت امتحانی باید بوسیله یک و یا دو نفر از برادر انیکه رسماً از طرف سر هسته به این کار توظیف می گردند صورت گیرد .

ماده ششم :

در بررسی و تحقیق نو جذب ها باید معیار های چون اخلاق تقوی ، استقامت ، ایثارو فدا کاری معاشرت مردمی و هوشیاری و تدبیر در نظر گرفته شود .

ماده هفتم :

حین دعوت و جذب مامورین وکارکنان دولتی برادران منسوب به هسته ها و گروپها نباید مواقف بزرگ دولتی افراد را رسمیت و اصالت دهند ، بلکه معیار های مادهٔ ششم را که در مبارزهٔ اسلامی اهمیت به سزایی دارد ارزش مند و مهم تلقی نمایند ولو فرد مطلوب در پائین ترین سطح ارگان دولت قرار داشته باشد .

ماده هشتم :

در جریان دورهٔ امتحانی افراد مورد نظر در سطح مکاتب و دوائر دولتی ، برادران توظیف شده از هسته ها اهتمام به خرج دهند تا با سپردن مرام نامه حزب اسلامی و سایر کتب تحریکی تمایل و و خوش بینی بیشتری انان را به تحریک جلب نمایند . .

ساده نهم :

در ختم دورۀ یکماه امتحانی بعد ازین که نتیجه مثبت نسبت به افراد تحت مطالعه بدست می اید ورقۀ تعهد به انان داده شود بعداً سند عضویت تنظیم را کمائی دارند .

ساده دهم :

مسئولیت های عضویت رسمی هسته را حاصل نماید و از طرف سر هسته تاکید شود تا فرد نو جذب ازان بهره بیشتر گیرد .

ب : در سطح افراد بی سواد و عامه مردم :

ساده یاز دهم ١١ :

اعضاي هسته ها ، گروپ ها و حوزه هاوظیفه دارند تا از طبقات عامۀ مردم بحیث نیروهای مجاهد و علمی نهضت استفاده اعظمی را کسب کنند و انگیزۀ قیام عملی را به اظهار بیانات خیلی ساده و عامیانه در نهاد انان برانگیخته سازند .

ساده دواز دهم ١٢ :

اعضا ی تعین شده به دعوت عامه از طرف سر هسته و یا سر گروپ قبل از همه توکل ایمان و عملکرد خالصانۀ افراد بی سواد را در مسیر اسلام تحت مطالعه قرار دهند و بیشتر دقت نمایند که شخص مورد توجه سازو بند های با دشمن نداشته باشد .

ساده سیز دهم ١٣ :

منسوبین گروپ ها و هسته ها در جذب مردم عامه بکوشند تا راستی و حقانیت نهضت را عملاً به انان ثابت نمایند . و در برابر انان از غرور مکابره و زدن سخنان بلند و بالا جلوگیری نمایند تا مردم نسبت به اهداف و ارمان های اسلامی این حزب خدا (ج) دو چار تردد نگردند .

ساده چهار دهم ١٤ :

هسته های داخل دهات بشمول سر هسته جنبش ها تلاش نمایند تادراسورات انفرادی و روز مره مردم (با الخصوص متعهدین نهضت) برادرانه سهم گرفته و در رفع مشکلات حیاتی انان در حدود امکان جدیت به خرچ دهند . زیرا یک متعهد وقتی نسبت به یک نهضت اطمینان و دل گرمی حاصل می نماید که در مرفوع ساختن مشکلات او داعیان نهضت به مواقع معین رسیدگی نمایند .

ماده ١٧ :

داعیان هسته ها ، گروپ ها و حوزه ها دقت نمایند تا در حین جذب و دعوت افراد بی سواد ازکوبیدن سائر تنظیم های امروز در منطقه جلوگیری نمایند چه ازین ناحیه مردم عوام گمان نبرد که اصلاً این دعوت اسلامی بخاطر مسابقه و مقابله با دیگر تنظیم ها براه افتیده است نه به خاطر استادگی در برابر کفرو کمونیزم .

ماده ١٨ :

فعالیتها و جذب دعوت منسو بین تنظیم شهری

باید میان تمام اقشار مردم ؛ چه وابسته و غیر وابسته نیز وسعت و گسترش پیدا نماید البته بصورت خیلی ها مدبرانه و ماهرانه مردم مذبور را با اندرز های نیکو و روش های پسندیده اقناع نمایند که یک جنبش اصیل اسلامی همان قسمی که با استعمار شرق امروز پنجه می دهد با قدرت های غربی هم تصمیم و ارادهٔ مقابله را در شرایط و زمان خاص نیز می داشته باشد .

ماده ۹ :

حوزه ها وگروپهای تنظیم مکلف اند تا هسته های قشر عوام را بصورت جداگانه و خاص تنظیم نمایند و در رأس انها سر هسته های فعال و پر مهارت را که تا پیمانه یی از اصول و سیستم مبارزه اسلامی اگاهی داشته باشند تعین و توظیف نمایند .

ماده ۲۰ :

چون اکثریت مردم شهر و قصبات را طبقات غریب و بی نوا تشکیل میدهید و درانقلاب اسلامی امروز هم بیشتر توده مستضعف ملت سهیم اند لهذا به افراد و مربوطین تنظیم حتمی و لازمی است تا همه مساعی و کوشش های شانرا وقف جذب اشراف و ثروتمندان شهر و قریه نسازند و از سوی هم نگران خود باشند تا در دام امتعهٔ ثروتمندان نیفتند چه خدانا خواسته هدفمندان تنظیم مدافعین قدرتمندان و ثروتمندان منطقه معرفی شوند نه پشتیبان و همکار بی نوایان محل .

ج :- فعالیت های ارشادی و فرهنگی :

به تقاضای این اصل که اید لوژی و تفکر از نهاد های اساسی و زیر بنای یک انقلاب اصیل اسلامی و توحیدی به شمار می رود به انقلابیون فکری نهضت ضروری است تا در سطوح مختلف اجتماع افغانستان دیگرگونی ذهنی او انقلاب فکری و اعتقادی بیا فرینند . و در نهاد خفتهٔ مردم شور

و حرکت اسلامی را دو باره زنده سازند تا این انقلاب جاری ما مبنی بر اساسات تزلزل نا پذیر اندیشه اسلامی مراحل ارتقایی خود را بسوی ساختن جامعهٔ اصیل اسلامی طی نماید .

با در نظر داشت اصل مذبور واحد های خورد و بزرگ تنظیم شهریمسئوولیت دارند تاز حمات شب روزی شان را در بیداری افکار خود و دیگران و در جلوگیری از توسعه اندیشه های خرافی و دو راز اسلام در همه نقاط منطقه وقف نمایند .

الف :- درمیان هسته ها ، گروپ ها ، و حوزه ها :

ماده یکم :

سر هسته ها تأکید و پا فشاری ورزند تااعضا و منسوبین با سواد هسته ها مسئوولیت های عضو و مرام نامه حزب را در قدم اول مطالعه نمایند و ازین طریق بتوانند بخواسته ها و پالیسی نهضت اشنائی کافی حاصل نمایند و در ضمن به مکلفیت های اساسی و تنظمی در روند انقلاب اسلامی متوجه شوند .

ماده دوم : سر هسته ها و سر گروپ ها مکلف اند تا با مطالعهٔ دقیق نشرات نهضت و دیگر کتب اسلامی به پر سش و سوالات اعضاء پاسخ های مقنع و مستند ارائه دارند .

ماده سوم : مسئوولین حوزه ها ، گروپ ها و هسته ها در اخر هر هفتهدر منطقه باموجودیت ناظمعمومی

تنظیم شهری اجتماعی را روی تهیه و ترتیب یک سلسله برنامه های فرهنگی به متعهدین با سواد تنظیم دایر نموده و با استفاده از نشرات دست داشته نهضت مطالب ارزنده یی را طور خلاصه انتخاب و رو نویس نمایند ، بعداً به واسطه دو و یا سه عضو مؤظف بصورت اوراق میان هسته ها و گروپ ها توزیع و پخش گردد .

ماده چهارم : ازو جائب اساسی سر هسته ها است که بعد از سپردن اوراق مطالعاتی و سایر مواد نشراتی به افراد با سواد حزب در مدت های معین باتدویر مجالس تربیتی و علمی از انان امتحانی بعمل ارند تا به سر هسته ثابت گردد که تا چه پیمانه منسوبین روشن فکر هسته ها از مطالعه اثارو نوشته های نهضت بهره مند گشته وا ستعداد خود را بکار انداخته اند .

ماده پنجم : به سر حوزه ها ، سرگروپ ها و سر هسته ها واجب است تا قبل از همه خود را از سوابق مبارزات جنبش و کار نامه های حماسه افرین بنیان گذاران و پیشتازان فقید این تحریک اسلامی کشور مطلع ساخته و باز با انعقاد کنفرانس های ماهوار البته با رعایت تدابیر امنیتی در نقاط مختلف شهر و دهات اعضای تنظیم را از سوابق تاریخی نهضت با خبر سازند .

ماده ششم : ناظمین هسته ها ، گروپ ها و حوزه ها میتواند مفصل برخی از پیش اهنگان به‌خون غنوده این نهضت اسلامی را از لابلای نوشته ها و سطور شماره های مجله سیمای شهید دریافت دارند.

ماده هفتم : در قسمت جمع آوری نشرات و سواد فرهنگی مسئول عمومی تنظیم به شمول سر حوزه ها مساعی به خرچ دهند تا دو و یاسه کس از برادران پر تلاش را به این ماموریت بگمارند و هم جای مناسب و مخفی یی را که جواسیس دشمن نتوانند کشف کنند به تهیه مواد نشراتی اماده سازند .

ماده هشتم : با در نظر داشت بعد فاصله و دوری مناطق د ویاسه برادر مؤظف به جمع آوری مواد فرهنگی نمی توانند به اوقات مناسب بدسترس هسته ها مواد را قرار بدهند فلهذا برادارن سر هسته با موجودیت چنین مشکل سعی نمایند تا در هرهفته یک نفر را مامور سازند که در نقطه معین توزیع مواد نشراتی ضروریات فرهنگی هسته را تهیه و بدسترس منسوبین هسته ها قرار دهند .

شفیقي

د شهیدانو یاد

نن مې په خیال کې د حق لارې شهیدان راځي
څکه مې او ښکې سیلابونه په گریوان راځي

• • •

دا د بې شمیره شهیدانو فدایانو وطن
د آخرت لورته روان د مینانو وطن
د قربانۍ ډګرته ګوره مسلمان راځي
څکه مې او ښکې سیلابونه په ګریوان راځي

• • •

په زړه مې راغلل د رنګینو خاطرو یادونه
د سره ښامار د غم او ویر او اندیښنو یادونه
سختې شیبې د لوی الله د امتحان راځي
څکه مې او ښکې سیلابونه په ګریوان راځي

• • •

د خراسان په هر طرف کې سرې لمبې بلیږي
له هرې خوانه د سرو وینو فوارې خوټیږي
د سرو سرو وینو سیلابونه په جولان راځي
څکه مې او ښکې سیلابونه په ګریوان راځي

• • •

دا د اسلام ګلبڼ په سرو وینوکې ولمبیده
چه په وحشت د سره کمون په اورو و سوځیده
په سرد روۍ دو رالیو سور توپان راځي
څکه مې او ښکې سیلابونه په ګریوان راځي

• • •

هره لويشت ځمکه سره ځليږي د مظلوم په وينو
دزاړه، ځوان او په زانګوکي د ماشوم په وينو
شور دی لوخړي دی لښکری د تالان راځي
څکه مي او ښکي سيلابونه په ګريوان راځي

• • •

هر مسلمان ګوره غمګين دی د «نيازی» په بيلتون
چي اسلامي نهضت ته ورکړلو اول ده سمون
له هندوستانه مړ په لور د کابل جان راځي
څکه مي او ښکي سيلابونه په ګريوان راځي

• • •

بيا مي را ياد شول مولوی «حبيب الرحمن» او «عمر»
چي په اسلام باندي ئې بايلول خپل ځان او ټبر
هم سي خاطر ته انجينر (حبيب الرحمن) راځي
څکه مي او ښکي سيلابونه په ګريوان راځي

• • •

لوم به ژوندی د «نصرتيار» وی ترا بده پوري
ځان ئې اېږ دی کړ تر حضرت محمده ﷺ پوری
د ده په سر مي بد په فکر کي زندان راځي
څکه مي او ښکي سيلابونه په ګريوان راځي

• • •

په ژړا ژاړم چي را ياد شي مولوی «عبدالرب»
په قاتلانو ئې نازل کړی لويه ربه غضب
د «پيمانی» په شهادت زما ارمان راځي
څکه مي او ښکي سيلابونه په ګريوان راځي

• • •

زړه مي بديږی را يا ديږی چي اتل «ګل محمد»
په ځنکدن ئې دا شعارؤ چي الله احد
هم چي «منصور» صاحب په دار بيا آويزان راځي
څکه مي او ښکي سيلابونه په ګريوان راځي

• • •

استاد «عطیش» او «توانا» می نه هیریږي مدام
ویني يې ورکړي چې خړوبې کړي باغچې د اسلام
استاد «اکبر» مي په یادونوکی هر آن راځي
څکه مي او ښکي سیلابونه په گریوان راځي

• • •

د «سید اکبر» قهرماني زه هیرولی نه شم
د ده په یاد شمه بې صبره صبریدلی نه شم
په تکبیروئی په لړزه څرخي زندان راځي
څکه مي او ښکي سیلابونه په گریوان راځي

• • •

کابل ته وگوره په سرو وینوکي رنگ ښکاري
قاتل د کفر «مسلمیار» لکه پتنگ ښکاري
د روس لښکري په هرواټ کي خرامان راځي
څکه مي او ښکي سیلابونه په گریوان راځي

• • •

د «انجینر کامران» یادونه یادومه تاته
په شهادت ئې هنگامه شوه په لوگر کي پاته
«حاجي غالب» ته مي له سترگونه گریان راځي
څکه مي او ښکي سیلابونه په گریوان راځي

• • •

د مرگي وار شو په وردگو او میدان باندي
ډیرو سرونه کړل فدا په لوی قرآن باندي
ژاړم خاطر ته مي «منیب» او «حبیب جان» راځي
څکه مي او ښکي سیلابونه په گریوان راځي

• • •

«عبدالمتین» ؤ په او نخي کي د سنگر قهرمان
نرخ په سیمه کي «نیک بین» ؤ میړنی قوماندان
په غم کي ډوب د «کبیرو» واړه یاران راځي
څکه مي او ښکي سیلابونه په گریوان راځي

• • •

«احمد هجرت» ؤ اسلام جار تر اسلام جار شولو
د «ابراهیم همیم» په غم ډوب ننگرهار شولو
په نیپام بم خبر د مرگ د «آدم خان» راځی
ځکه می او ښکی سیلابونه په گریوان راځی

● ● ●

او ښکی می ډنډ شی په لیموکی «سر بلند» شی را یاد
ؤ په رښتیا چې د مؤسنو شاگردانو استاد
د شهادت زیری په ښکلی «رسول خان» راځی
ځکه می او ښکی سیلابونه په گریوان راځی

● ● ●

«ډاکتر شکور» او «مولوی عبدالرشید» می ارمان
«صاحب حق» ولاړ د حق په لاره کی ئی بایلود، ځان
د ژړاغبر له هری خوانه د لغمان راځی
ځکه می او ښکی سیلابونه په گریوان راځی

● ● ●

نن په ژړا او په فریاد دې سرا سره ځدران
ځکی چې نشته دی شهید شولو «پتک» قهرمان
هم می ژړا په حال د ښکلی «عارف جان» راځی
ځکه می او ښکی سیلابونه په گریوان راځی

● ● ●

«محمد الله» او «رحیم شاه» ؤ د ځاځیو ځوانان
په سید کرم کی «رحیمی» شو له دنیا نه روان
په ژړا سر له دوی نه پاتی ماشومان راځی
ځکه می او ښکی سیلابونه په گریوان راځی

● ● ●

د «مولوی سبحن الله» په یاد به ژاړمه تل
د ده په لاره باندی تلل له ټولو غواړمه تل
په شهادت ئی په زابل د غم اعلان راځی
ځکه می او ښکی سیلابونه په گریوان راځی

● ● ●

شو «مولوی عبدالرب» هلته په قرآن فدا
هم مو «استاد امین الله» شو له یارانو جدا
په کندهار کی غم پر سر د مسلمان راځی
ځکه می او ښکی سیلابونه په گریوان راځی

• • •

«عبید الله» ؤ د بگرام دا تلانو بچی
«حامد الله» هم د تخار د شنوز مریانو بچی
ډیر می افسوس په «سید حسن» د بدخشان راځی
ځکه می او ښکی سیلابونه په گریوان راځی

• • •

«نثار احمد» ؤ په هرات کی مجاهد قوماندان
په «پنوال» او ښکی تویری زاړه واړه د بغلان
د دوی په یاد په چیغو چیغو ډیر ځوانان راځی
ځکه می او ښکی سیلابونه په گریوان راځی

• • •

رنگین په وینو په کندز کی «شوسید جان» میړنی
«ډاکتر میان گل» په غم کی وزنگول کور او کلی
په سمسور بڼ تیزه سیلی چی د خزان راځی
ځکه می او ښکی سیلابونه په گریوان راځی

• • •

«انجینر سعد» په غزنی کی راتـه پرینښود جهان
«ډاکتر زبیر» او «ناصری» هم وروسی شول روان
«ظابط آغا» می په خاطر کی هر زمان راځی
ځکه می او ښکی سیلابونه په گریوان راځی

• • •

که مونیمروز که سمنگان که میمنه یادوم
په کندوالوئی د ویر ډکه ترانه ژغوم
سره بربوکی چی د بامیانو پر آسمان راځی
ځکه می او ښکی سیلابونه په گریوان راځی

• • •

هلته په وینو کی غوټی وهی سر تیری ځوانان
دلته بل رنګ دی ورته ځیرشه پری شاهد دی زمان
ستر ګو ته نیغ اسیر ژوندون د ترکستان راځی
ځکه می او ښکی سیلابونه په ګریوان راځی

• • •

سراسر اور دی له پامیرنه تر هراته پوری
له هندوکشه تر سپین غره او کلاته پوری
د وینو رود مو په کونړ او نورستان راځی
ځکه می او ښکی سیلابونه په ګریوان راځی

• • •

چی په هر کور کلی ولس کی دغه حال وویني
د کونډو ، رنډو ، یتیمانو غالمغال وویني
سوچ لیونی دي چی مجلس ته بیا خندان راځی
ځکه می او ښکی سیلابونه په ګریوان راځی

• • •

زړه ئی خفه سترګی ئی ژاړی د یارانو په ویر
داد بی شمیره شهیدانو ، فدایانو په ویر
«شفیقی» ګوری ! په سلګو او په فغان راځی
ځکه می او ښکی سیلابونه په ګریوان راځی

• • •

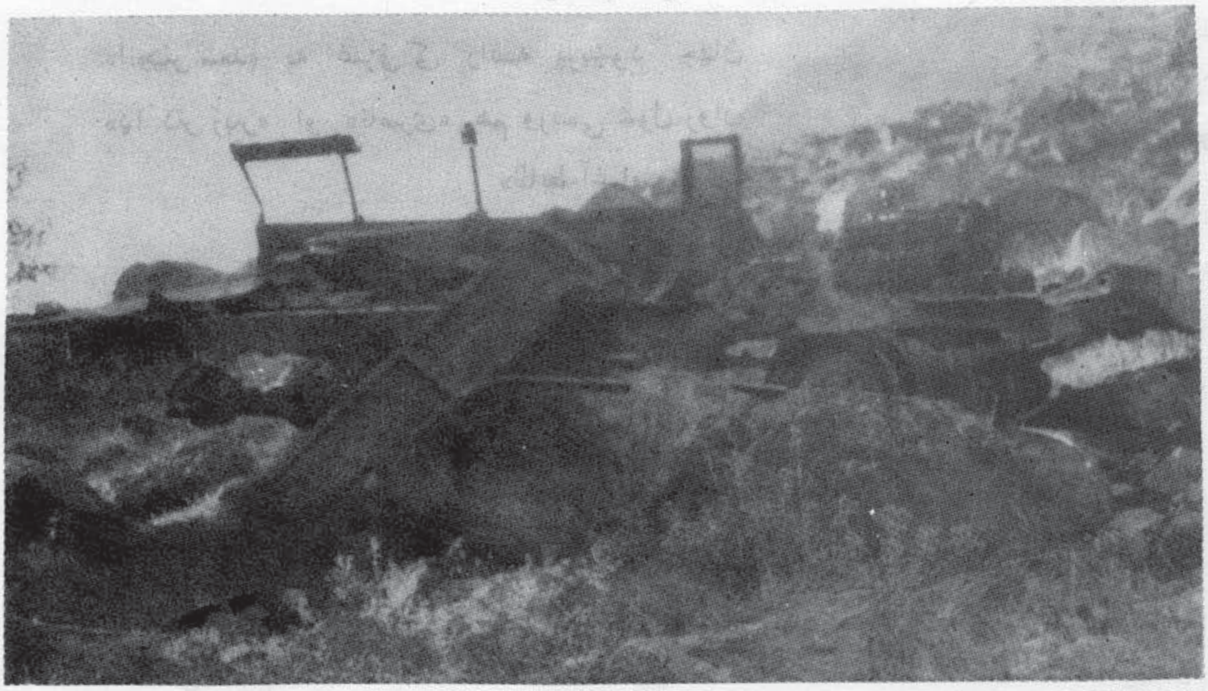

همه توطیه های روس جهانخوار در برابر ارادهٔ ملت مؤمن ما با شکست مواجه میشود:

روس جهانخوار در آستانه توطیه افتضاح آمیز دیگر

۲

محمد معروف فروغگر

«اندروپوف» جانشین «برژنف» که عضوفعال‌شبکهٔ جاسوسی «G-K-B» بود از تکیه برابریکه‌شاهینشاهی روس نسبتاً از تشدد و عملیات نظامی مردم بی دفاع افغانستان کاستن گرفت ؛ اما ستون پنجم قریشه های‌آن راهرچه‌بیشتر تقویه‌نموده پول‌هنگفتی دراختیار کار ملشاه‌گذاشت ،.تا با استفاده‌ازین پول، عناصر کم فهم‌را فریب داده وایشان را به‌کار جاسوسی استخدام کند. گرچه این اقدام تاجایی کاری افتاد. اما مجاهدین آگاه و بیدار ؛ آنانیکه در مکتب قرآن تربیه شده بودند و به جزاسلام «مکتبی» رابه رسمیت نمیشناختند ـ این طوطیه را جا بجا خنثی نموده ـ عناصر مزدور را درجبهات مختلف تشخیص و به‌کیفر اعمال شبان رساندند . . . اندروپوف با سابقه ییکه در جاسوسی داشت متیقن بود که روزی این توطیه پیروز شدنی است و گاهگاهی ـ برای اینکه گماشته گانش را تسلی و دل پری ! ! ! داده باشد مناطق آزاد را به آتش و خون میبست؛ غافل از اینکه مکر شیطان بی بنیاد است و در برابر تدبیر و مکر خیر خدا و حزب او نقش بر آب . . .

اندروپوف دید که قوای تمام عیار روسی هنگام یورش بر مراکز مجاهدین و در نتیجهٔ برخورد با آنهابا شکست کامل مواجـه میشود و سر کفیده و پا شکسته ، با گذاشتن تلفات سنگین راه فرار را در پیش میگیرد ـ و از سویی نفـرت و انز جـار عمومی مردم آزاده و مؤمن افغانستان نسبت به کمونیزم و روسهای وحشی بحدی رسیده است که حتی اطفال این سر زمین عساکر روس را سنگباران میکنند و در هیچ نقطه یی از نقاط افغانستان خوشبینی ندارند. . . دست به تشدید امر جاسوسی زد ؛ تا بدین وسیله صفوف مرصوص مجاهدین را از درون منفجر سازد ـ اما دیگر دیر شده بود و قوت جهادی افغانستان فقط یک جبهه و دو جبهه یی نبود که با تطبیق پلانهای جاسوسی از پا درآید ؛ بلکه قوت جهادی افغانستان را طوریکه در زمان در گیری با برژنیف قیام سرتاسری پشیتبانی میکرد وازنفیر عام برخوردار بود ، اکنون به شدت سرسام آوری به او جنای غیض و خشم و غضب و توفنده‌گی مد گرفته و قیام سرتاسری بحدی رسیده بود که در هیچ گوشه وکنار افغانستان حتی فردی بجز عده یی معدودی که آنها هم در حراست و سایهٔ باداران روسی شان زنده‌گی دقیقه شماری راسپری میکردند، راضی براین نبود که سلطهٔ کمونیزم را قبول کند . . .

چندین بار عفو عمومی (!) اعلام شد و لود سپیکر فرمایشی روسها در پا تیخت کشور به غوغا درآمد ؛ چه قبل از اندروپوف وچه در زمان او ـ

محبوسین سیاسی انگشتشماری ضمن توطیهٔ فرمایشی از حبس رهاشدند ، تا باشد که از این راه بر چشم ملت مجاهد افغانستان خاک فریب بپاشند ، ولی زمانیکه دشمن تشخیص شد «پوزگیری» و «تغیرمود» و «لباس» جاي سوزنی را هم در جهت فریب کسان طرف مقابل نمیگیرد ـ همین طور شد و بجزاینکه خشم ملت مؤمن ما را دو چندان کند سودی نبخشید ـ کسانی که از حبس رهاشدند به سوی ببهات داغ جهاد مقدس شتافتند و در برابر دولت مزدور و روسهای سفاک سنگر گرفتند و چندان کشتند که در شیشه خانهٔ مینایی خاطر شان غباری از ملال باقی نماند ... شیرهٔسخن اینکه : همه پلانها و پلانهای دسیسه بازی وتوطیه چینی های «جاسوس شناخته شدهٔ K,G,B اندروپوف جانی» و ایادی مگس منشش از آب برآمده در مجامع بین المللی بیحث سند رسوایی روسهای وسعت طلب مورد مداقه ، ملاحظه مشاهده و بررسی خاص و عام قرار گرفت و جهان مطبوعات را رونق تازه یی بخشید و در لوح روزگاران تابلوی کر یهتر، منفورتر منحو ستری در انظار جهانیان تجسم یافت ، که به دیدن آن همگان استبداد «موسیلینی»، «هتلر»، «چنگیز خان» ، «تزار های روس» و فراعنهٔ زمان را تحسین میکردند ! ! !

هیجانات ، فشار ها و ضربات کو بنده و لرزه بر انگیز عملیات محیرالعقول مجاهدین علیه قوای روس، «اندروپوف جانی را نیز چون «برژنف وحشی» در مضیقه بی جانکاه و روحگدازی قرار داد که راه صواب و خطاء هر دو بررویش بسته شد وبجز اینکه «سکته» کند گریز و گزیر و چاره یی نداشت . . .

بلی ! او نیز همانند «برژنف» سکتهو جهان را با جهانی از نو میدیو داع گفته رهسپار عذاب جا و دانهٔ خدا(ج) شد . . . او این ارمان رابگور بردکه اشغال افغانستان را توسط قوای روس بچشم سر خود ببیند !

واضح است که رویدادها ، و قایع و پروسهٔ سبو تاژهای جانیان قرنها وزمانه هابه تاکتیکهای محیلانه ییکه به سوی کانال استراتیژیک آنگاه که مرام نهایی شان را تسلیم میکنند ـ منجر به این میشود که در پایان کار چهرهٔ اصلی شان از نقابهای کاذب «صلح (!) ، «دیتانت (!)» ، خلع سلاح عادی و زروی (!)» ، «حسن همجواری (!)» ، «بشر دوستی (!)» . . . در جهان واقع و ملموس آشکار میشود ؛ روی این قضیهٔ منطقی با نظر داشت سوابق تاریخی جنایات روسها و مقایسهٔ آن با پرابلم افغانستان ، نقابهای دروغین دوستی روسها با بشریت وافغانستان بارد شدن گلهٔ رؤساء وامپرتوران آنها و وحدت نظر و عمل شان در رابطه با نابودی کامل مردم مایکی بر دیگر بر زمین افتاد و مجسمهٔ منفور «چرنینکو» که در واقع تابلوی کریهی از جنایات کمونیزم بود در نقطهٔ ستراتیژیک نظامیان وحشی و درنده منش روس بپا ایستاد ؛ این گرگ پیر که تجارب زیادی در دریدن انسانهای مظلوموستضعف داشت ازپشت مرام نهایی کمونیزم جهانخوار سر بدر کرد و تیغ به دست وارد میدن شد باکمال درنده خویی در بهار ١٣٦٤ هـ ش جنوری ١٩٨٤ م به سطح کمیتهٔ مرکزی فیصله یی را به تصویب رساند که قشون روس باید تا جوزای سال جاری «درامهٔمقاومت را در افغانستان پایان بخشند ، که مقامات روس دیگر نمیتواند این درد سر (!؟) را تحمل کند . . .»

روی این فیصلهٔ ناکام قوای تازه دم روسی به افغانستان سرازیرشده وتعداد قشون سرخ درافغانستان تقریبا به ١٥٠ هزار تن بالغ گردید ـ حملات وسیع و گستردهٔ شان را به اطراف کشور ما آغاز کردند و طیعملیات ددمنشانهٔشان چندین جایی بهکشتار عمومی

مردم بی دفاع و قتل عام آنها پرداختند ؛ به این امید که میتوانند مردم افغانستان را به‌این عکس العملهای وحشیانهٔ شان از قیام متقاعد میسازند ـ اما علی الرغم پند ار این وحشی های مترق (!) به هر پیمانه ییکه وحشت شان در برابر مردم ما شدت یافت به همان پیمانه‌شکستند و ریختند وبه‌هز یمتهای پیهم رو برو شده ـ نتوانستند در برابر ضربات کو بندهٔ مجاهدین قهرمان ما تاب ایستاده‌گی و مقاومت داشته باشند سخن از جوزا گذشت ولی ـ فیصلهٔ گرگ پیرومکارکه در این رابطه جنونش بر تجربه اش پیشی گرفته بود نقش برآب شده هرگاه کاروان تابوتهای مشاورین روس را در کشورش سرازیردید ـ کشته های عساکر عادی را بر آن کاروانها قیاس نموده دل‌هرهٔ مرگ بر اندامش مستولی شد و در نقطهٔ انجام تدبیرش که «پایان بخشیدن درد سر مقاومت» در افغانستان بود با حیرت توأم با جنون مواجه شد ...

دربرابر موقف جنون‌آمیز چرنینکوی بدمست،مجاهدین قهرمان ما بر مراکز خیلی عمدهٔ روسها که از لحاظ تاکتیک و تجهیز ، مدرنترین و مجهزترین سپاه روس را تشکیل میدادند یورشهای کوبنده برده و حتی کمیتهٔ مرکزی کمونستها ، را دیو کابل میدانهای هوایی ، یو نتها و جز و تامهای مجهز روسها در خیر خانه ، انفجار بمب در ترمینل میدان هوایی خواجه رواش و تخریب قسمتی از ارگ ، تپهٔ تاج بیک ، قصر چهلستون و دارالامان و . . . چنان کوبیدند که نظیر آن را تاریخ ـ مقاومتها و نهضتهای جهان بیا دندارد .

ضرب المثل است که : «بهانهٔ خاک ترآب کمتر.» روی همرفته جریان مرگ طبیعی «چرنیکوی فرتوت» را عملیات بی نظیر مجاهدین مؤمن تسریع بخشیده پایش را از سیاست به بیمارستان سازش و یا تیمار داری کشیده ، علی العجالـه در فبروری ۱۹۸۵ بنگاه های خبری جهان خبر دادند که :

«در مسکو اعلام شده است رهبر (!) روسیه در سن (۷٤) سالگی در گذشته است . . .»

بلی: «چرنینکوی فرتوت».نیز حوالهٔ زباله دان تاریخ شد و در مدار فنای «برژنف» و «اندروپوف» و «ترکی» و حفیظ الله لعین» قرارگرفت وداغ حسرت به دل، رهسپار جهنم شد .

زمانیکه هیولای مرگ ، دقیقه به دقیقه ، چرنینکوی جنون زده راتهدید میکرد وماحول عیاشی قصر کرملین را بروی منغص‌کرده بود برای آخرین بار از بستر مریضی کمر راست کرده به هزیان پردازی شروع کرد : «پایتخت افغانستان را ازکابل به مزار شریف نقل‌کنید . . . دشمنان انقلاب خیلی ها نیرو مند تر شده اند . . . دیگر ممکن نیست‌که درکابل دم از آرام بزنیم . . . پلانهای نابودی مردم افغانستان را طرح و پیریزی کنیم و . . . گرچه در پلانهای قبلی ما نیز به این امر اشاره یی بعمل آمده است که در صورت هزیمت قوای ما در مناطق شرقی شا هراه سالنگ را نقطهٔ حاکم قوای خویش ساخته افغانستان را به دو بخش تقسیم کنیم . و این کار از چند جهت حایز اهمیت است :

۱ ـ پس منظر پلانهای تجزیه ، تفرقه ، تضعیف و سرانجام تسخیر ، مادر عمل تسریع میشود .

۲ از منابع سرشار ولایتی که در تصرف کامل ! ! ! ماسیدرآید ، بدون درد سر (؟ !) استفاده میبریم .

۳ ـ ولایات شمال و غرب افغانستان را به خاک روسیه ملحق میسازیم .

٤ ـ تسخیر ولایات شرقی افغانستان از پلانهای بعدي ما است . . .»

۵ ـ برای کوبیدن نیم قارهٔ هند ، چین مواضع فعلی

و بعدی ما در سلسله کوه های هندوکش ، ارتفاعات پامیر واخان و . . . تعین گردیده - پیشر فتهای هوایی مارا ضمن تهدیدات مکرر تقویت میبخشد .

۶ - بعد از یکی دو سال آرامش - خستگی مجاهدین از جنگ و به ستوه آمدن مردم از تلفات جانی و مالی که قبلاً متقبل شده اند خودبخود زمینهٔ تسخیر ولایات شرق افغانستان نیز مساعد میگردد .»

به قول دیپلومات های خارجی و ناظرین کشمکشهای روی صحنه در افغانستان هنگامیکه این تصمیم «چرنینکو» به کمتیهٔ مرکزی حزب کمونست علاقه داری نه ولایت و پایتیخت کابل پیشنهاد میشود موجی از اعتراضات بالا میگرد وجلسه به دو گروپ متخاصم مبدل میگردد ، به سلاحهای دستی و کمری دست برده میشود و چندین تن بشمول ببرک کارمل جراحتهای شدید میبرداراند و چندین تن دیگر به شمول (   ) به خاک و خون غلتیده از بین رفتند - عبدالوکیل وزیر مالیه علاقه داری زیر نیمه سلطهٔ کارمل ازکار برطرف و به احتمال قوی از بین رفت . . . دو جناح باندهای خلق و پرچم یکی در برابر دیگر مواضع خصمانه گرفتند - قطعات و جز و تا مهاییکه خلقیها درآن نفوذو قدرت دارند- در حالت اماده باش درآمده منتظر عملی شدن نقشه بودند درین روزها قطعات عساکر متجاوز روس نقاط مهم نواحی کابل را تخلیه و بسوی مزار در حرکت افتادند - پرچمیها در شهر و اطراف کابل شایعه پراگنی میکرندکه دراین نزدیکها قوای دوست(!) که به کمک پیروزی انقلاب (!) ما آمده بودند - به کشور شو را ها (!) بر میگردند . . .)

اما مردم هوشیار و انقلابی ما میدانستند که ریشهٔ سخن در کجا است و افواهات بی سروپا و میانتهی پرچمیهای وطنفروش به کجا میرسد ؟ آری ! مردم زجر دیدهٔ ما در کورهٔ انقلاب اسلامی چنان آب دیده اند که دیگر فرصت آن نیست که دشمنان شان آنها را به پروپاگندها و افواهاتی که ناشی از مصلحتها ، سازشها و توطیه های سیاسی است فریب بدهند . . . در و غپراگنیها و هنگامه اندازی های روسهای وحشی و غلامان حلقه بگوش شان بار بار در محکک قضاوتهای ملت بیدار ما به دروغ ثابت شده است و پروپاگند را منحیث جنگ سردوکتاست جنگ گرم تشخیص کرده اند .

این وضع خطرناک که لحظه به لحظه سیاست چیرنینکوی جنون زده را تهدید میکرد و بر تصمیمش خط بطلان میکشید ، نسبتاً سکوتی را در کرملین وکابل حکمفرما ساخت و وضع خلاف نظـر سرد مدار روس بپایان رسید ، قواییکه از کابل و نواحی شهر بسوی مزار شریف رفته بودند، دوباره به جا های شان بازگشتند !!!

در این جا به سوالی پاسخ میدهیم که از خلال پارا گراف فوق بمیان میآید ؛ آن اینکه : «شاید خواننده گان ارجمند مشوش شوند که خلقیها (این مزدوران درجه یک کرملین) چرا بر سر مسألهٔ انتقال پایتخت از کابل به مزار شریف توافق نشان نداده ؛ بلکه در برابر پرچمیها و روسها موضعگیری کردند ؟ پاسخ از این قرار است که خلقیها در عالم تجرید بسر میبردند وکسان ورزیدهٔ شان یا ترور شدند و یا اعدام و یا عقب میله های محبس پل چرخی منتظر سر نوشت شان هستند وکسانیکه از نعمت آزادی(!) برخوردارند ، در هراس و دودلی بسر میبرند و پستهای وزارت و ریاست و . . . نمیتواند ریشه های اعتماد شان را در رابطه با اوضاع جاری تقویت بخشد . . . شاید بیاد داشته باشید که «صحرایی» ، «عارف عالمیار» ، «صدیق عالمیار» ، «صالح محمد پیروز» و . . . نظر به خوش خدمتیهاییکه به بادار شان نموده بودند ، به امید جایزهٔ «لینن» جایزهٔ

مرگ و حبس را کمایی کردند ، بناء در صورت انتقال پایتخت چنین احتمال میرفت که روسها به این بهانه، «بینی آردی» بی بخود ساخته ، خاک افغانستان را تخلیه کنند ، پرچمیها را با خود ببرند و فرزندان خلق زحمتکش (!؟) را زیر ضربات ملت قهرمان و قهرمان پرور و مؤمن افغانستان قرار دهند و . . . در مضیقه قرار گرفتن خلقیها که از طرف با داران شان به این نکبت و سیه روزی ، رسیده اند ، سوالی دیگری است که خواننده گرانمایه را لحظه یی در تعجب فرومیبرد ! جای تشویش نیست ؛ زیر اما قبلا به این سوال پاسخ گفتیم به این شرح که مزدوران و گماشته گان روسها در چرخ دوار ماشین استبداد شان حیثیت ، یک پرزه را دارند که در صورت از کار افتادن به دور انداخته میشوند . . . در ابتدای روز های کودتای بدفر جام ثور آنگاه که همه زمینه های انسانیت از کانونها و ارگانهای دولتی رخت سفر بست و وجب ، وجب زمین افغانستان مجاهد پرور به اثر تلاشهای غیر انسانی خوشخدمتان کمونیزم چون کورهٔ آتشین شد ، همین روسها بودند که قوماندهٔ اختناق و ادم ربایی و ترور و به حبس ودارکشیدن مردم ما را به خلقیها میدادند . . . ولی همینکه اختناق ، نتیجه یی نداد آنرا منحیث عمل شوم خلقیها تلقی نموده به مردار نمودن تره کی و امین دست بردند و از آن به بعد عقده‌ها را به عقده پاسخ گفته ، خلقیها را در بیم و امید نگهداشتند که میدارند که عندالزوم این پرزه های ازکار افتاده را سر از نو ترمیم نموده و روزی چندی به نفع خود بکار اندازند !!!

شفق خون آلود مهین ما در پایان زندگی این دیو ظلمانی سرشت شب وحشتها و دهشتها ، باز هم مژده از سپیده دم میداد و طلوع خورشید پیروزی ... در این لحظه های حساس که مرگ و زنده گی دریهرز آزمون تاریخ و انسان با هم متلاقی میشدند و زنده‌گی به مرگ سبقت میجست ، در آسمان خون آلود کشور ما باز هم غبار آزمون دیگری بر رخ شفق که مقدمهٔ سپیده دم و با مداد امیدها است ، پهن شد و داستان خون و شبخون با غیض و غضب هر چه بیشتر آغاز شد ازآن سوی‌سا وراء النهر افراسیابی که استبداد افراسیاب و بیداد چنگیز و موسیلینی و هتلر فاشیست بفرسنگها از شیهٔ نفسش میگریخت و امان میخواست بر اریکه «چرنینکوی» فرتوت تکیه زد و توأم با بالا گرفتن آوازه اش قوماندهٔ گسیل «۲۰۵.» هزار عسکر تازه نفس روسی به افغانستان بخون خفته و از خون خاسته بالا گرفت .

شما این دیو نو اندیش وکوته بین و غلیظ الفهم را میشناسید که «گور با چوف» شیطان است این گرگ تازه نفس که‌درمکتب روانسوز و اخلاق‌کش کمونیزم به رهبری گرگان کهنه کارکر ملین تربیت یافته است وحشی تر از آن است که بتوان حد و مرزی به وحشتش قایل شد . . . او با استفاده از تجارب یاران گذشته اش برای سرکوبی مقاومت مجاهدین قهرمان (که واقعاً اسطورهٔ مقاومت و پیکار زمانه ها هستند و بجز دوران صدر اسلام در تاریخ اسلام نظیر حماسه افرینی های شان را کسی سراغ ندارد) علاوه بر، بودن «۱۵۰» هزار لشکر روس در افغانستان گسیل «۲۵۰» هزار عساکر تازه نفس را... تجویز کرد ، تا بتواند از یکسو در قتل عام مردم از آن ها استفاده برد و از طرفی مقاومت مجاهدین مؤمن و از اده ما را سرکوب کند و از جهتی به اصطلاح سر حدات پاکستان و ایران را بر روی‌مردم افغانستان سد شود .

از همان روزیکه «گور با چوف» اعلام قدرت سیاسی کرد ، حملات ارتش روس بر قوا و دهات و

قصبه‌ها و شهر های کشور بخون خفته ما گسترده تر گردیده و هر کسی را که در این جا و آن جا یافتند به گلوله بستند ، سوختند و ذبح و مثله نمودند :

بتاریخ ۱۳۶٤/۱/٦ آژ انس مجاهد از سنگر های گرم و کفر شکن جهاد در کندز اطلاع داد که روسهای وحشی بعد از آنکه با شکست ، فاحش و کمر شکنی روبرو شدند ، برقری و قصبات (یکی از مناطق) کندز یورش برده و نه صد (۹۰۰) مردوزن و طفل را قتل عام کردند این خبر را یونایتدپریس نیز تائید و نشر کرده است .

ساعت (۲-۷.) شب ، مورخ ۱٤۰۵/٦/۲۰ ه ق مطابق پا ۲۳ حوت ه ش رادیو ایران «مشهد» این خبر را پخش کرد که : « . . . در این میان خبر گزاری فرانسه به نقل از منابع دیپلوماتیک در اسلام آباد گزارش داده که جنگنده های شوروی برای جلوگیری از رسیدن آذوقه و مهمات به چریکهای افغانی بمبارد مان بلندیهای شرف به درهٔ پنجشیر را از سر گرفتند ؛ این منابع علاوه میکنند که درپی تشدید عملیات نیرو های شوروی و افغانستان در سه هفتهٔ

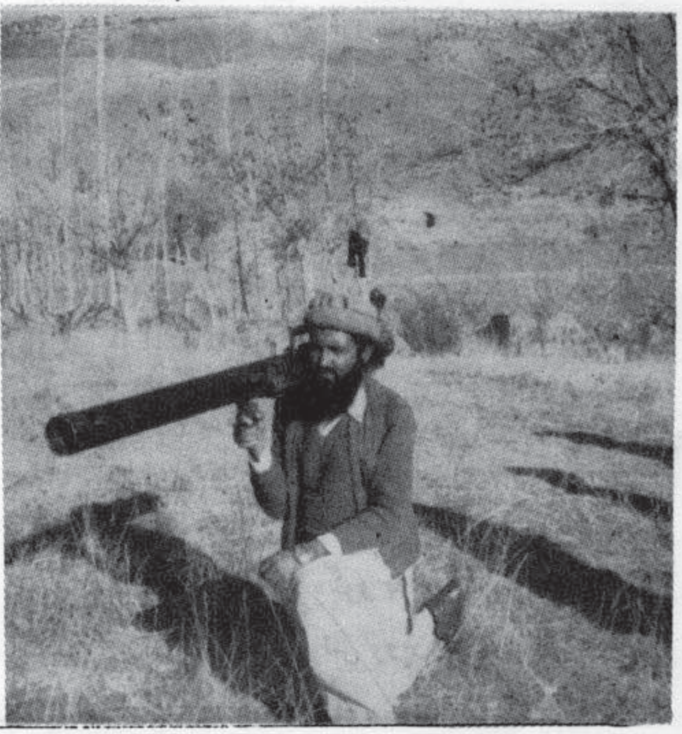

اخیر علیه محل تجمع انقلابیون مسلمان بویژه در اطراف قره باغ و شکر دره حدود (۵۰۰) غیر نظامی کشته شده اند . . .»

رادیو ایران (مشهد) ساعت ٤-۷. شب مؤرخ ۱۳٦٤/۲/۱ گزارش داد که :

«... طی نبرد شدیدیکه بین روسها و مجاهدین در دره پغمان بوقوع پیوست . . . و به شکست مفتضح روسها تمام شد ، روسها جهت انتقام اقدام به بمبارد مان این منطقه کردند که در اثر آن (۱۰۰) تن از مسلمانان این منطقه (اعم از زن و کودک و پیر مردان) به شهادت رسیدند ...»

اژ انس مجاهد از ولایت لغمان گزارش داد که بتاریخ ۱۳٦٤/۱/۲۵ قوای متجاوز روس که درطول انقلاب اسلامی برای اواین بار وحشت بی نظیرش را به مردم منطقه اظهار میداشت وارد او لسوالی قرغه‌یی شد که در نتیجهٔ برخورد های ، پراگندهٔ مجاهدین، برقرا و دهات یورش بردند و «۹٦۰» تن از مردم بیدفاع منطقه را به خاک و خون کشیدند ، چندین مسجد را به شمول درمسال اهل هنود در بازار چهار باغ به آتش کشیدند ودر یک فامیل واقع در قریه شلتک ۲۷ تن زنان ، پیر مردان و کودکان را پترول زده زنده سوختاندند . . .»

این بود گزارشات پراگنده بیکه جسته ، جسته چندی از آن را در این جا تذکر نمودیم ، ورنه در دو ماه ، اخیریکه «گور باچوف» (این شاگرد مکتب ترور و اختناق و یگانه سمبول وحشت قرن) براریکه شیطانی کرملین تکیه زده است عملیات گستردهٔ قتل عام مردم افغانستان از طرف روسها در هرات و میدان و ردک او لسوالی کامه، کنرها، و دیگر نواحی ننگر هار ، قندهار ، نواحی کابل . پنجشیر و پروان و مزار و تخار و . . . اغاز یافته است .

(ادامه دارد . . .)

سخنی باخواننده :

میکنم ، خواهش مینمایم و التماس و توقع. . . که دیگر برزخ . . . . ترک کن و از حملات خانمان ـ بر انداز «وسواس خناس» به رب «شفق» «وفلق» پنا بجوی و جان عزیزت را از بحبوحهٔ «زور و زرو تزویر» بیرون آر ـ که ایادی شیطان و نوکران ستم و بهره کشی دانه یی دیگری به پیشوازت پراگنده اند .

هان ! ! !

بتو میگویم که در ورای دانه «دام» استعمار است . . . . پس بیا با قافلهٔ احرار زیر تلاٴلوی «شفق» سپیده دم و آمال مشتاقان چشم به راه طلوع خورشید پیروزی و ظفر مندی بپیوند و مارا که از برادران دلسوز توهستیم از همکاری های تان ؛ چه با ارسال مکاتیب دارای مطالب از زنده و چه با لطف پیشنهاد و انتقاد و هدیهٔ مضامین علمی محروم نساز . . . (اداره)

پیغام شفق

و اگر زمـانی درطی این سفـر خونبار شمانیز به جمع شهیدان حماسه آفـرین نهضت پیوستیـد ، در پایان زندگی به آنهای که بعد از شمامی آیند وصیت کنید تا این (کوله بار) را بر دارند. و از همان جایی که شماها آنرا مانده بودید ادامه دهند .

تابدین سان :

این کوله بار به منزل مقصود برسد ، و این چـراغ تابنـاک نهضت برفـرا راه ایـن مسیـر بماند ! ! و این طریق شکوهمند و خون آگین مستدام باشد .

معیار اخلاق و روش تربیت

و هم برای آخرت راهی یگانه برگزینید که همانا راه خدا است :

این تنها درسی نیست که ما از این حـدیث شریف شگفت انگیز می آموزیم .

زیرا ، از دیدگاه اسلام ـ زندگانی توأم بایأس معنی ندارد :

و هر گز نباید بـه سبب یأس و نا امیدی ، زندگی و حیات انسانی ، از جنب و جوش و خـروش خود باز ایستد : حتی اگر دمی دیگر قیـامت برپا شود و حیات مادی به انتهای خود برسد و از جنب و جوش و حرکت باز ماند ... حتی در آندم نیـز ، مردمان نباید از کار و کوشش و آینده نگری دست باز دارند ، بلکه هر کس وظیفه دارد تا نهـال در دستش را در زمین بکارد : و این ، حـرکتی است شگفت انگیز وجهشی است بسـوی کار و تلاش و تداومش نیز با قاطعیت و استمرار می باشد . یعنی که هیچ چیزی نمی تواند مانع از آن شود که مردم از کار و کوشش باز مانند .

همه موانع .. همه حرمانها ... همهٔ اموری که غیر ممکن می نماید و ،.. و (بطور کلی همهٔ نه ها ، باز در این راه مثبتند) و نمی توانند حتی برای کوچکترین لحظه ای انسان را از کار و کوشش مداوم باز دارند :

و با همین روحیـهٔ عظیم است که زمین بـه آبادانی می رسد و تمدنها و فرهنگها ، برپا می گردد. لیکن چیزی که هست این است کـه ، آنگاه کـه اسلام مردم را به آبادانی زمین و به کار و کـوشش فرا می خواند ، اندیشه و شعـور مردمان را از راه خدا و آخرت منحرف نمی کند . زیرا که اسلام راه جدا یی میان راه دنیا و آخرت و بین حیات عملی و اخلاقی اعتقادی نیست . اسلام نمی گوید :ـ آن چنانکه غرب جاهل و منحرف عقیده مند است ، زمین را آباد کنیم ، ابداً ! ! . زیرا ، غرب می گوید که: اخلاق مردم بهتر شود یا نشود مهم نیست ! و هر

کاری دارای معیار ها و استاندارد های معین است و اخلاق نیز برای خود معیاری دارد ! برای من اخلاق آدمی اهمیتی ندارد ، مهم این است که‌کارش برای من سود مند باشد !

این نگاه کوتاه بین و پست ، دیری نخواهد پایید که ناگهان در یک دم ، هر آنچه در طول نسلهای متمادی برپا شده است، نابود و ویران‌گردد، آبادانی ها را بصورت خرا به ها در آورد . و بلکه بدتر از آن ، چنین دیدگاه پست و فرو مایه یی ، نفوس و اندیشه ها را میان راه خیر و شر و راه واقعیت مثالی و آرمانی سرگردان و گمشده بجای می گذارد و نتیجهٔ این جدائی و افتراق ، بوجود آمدن بیماریهای عصبی ، جنون و خود کشی و ... می‌شود چنین دیدگاهی ، حتی اگر سبب ویرانیهای عالم گیر هم نگردد ، باز کافی است تا نفوس را نابود کند و انرژیها و نیروهای عظیمی را به هدر دهد .

لیکن ، مؤمنان دین دار در همان حالی که عبادت می کردند ، به کار و کوشش و کشت و زرع مشغول بودند و تمدن را در زمین برپا می داشتند و عالی ترین مفاهیم و اندیشه ها را بوجود می آوردند و هرگز از خط الهی انحراف نمی ورزیدند .

هنگامی که «ابو عبیده» جزیه را به اهل شام مسترد می داشت و می دید که رومیان سپاهیان خود را گرد آورده اند ، ترسید نتواند از شامیان دفاع کند و آنان را مورد حمایت و حفاظت قرار دهد . گفت :

«بدین سبب پولهای شما را باز پس دادیم که خبر رسید که : سپاهیان دشمن بر علیه ما آمده اند و شرط کرده بودیم از شما جانبداری کنیم و اکنون نمی توانیم . آنچه به ما داده بودند ، به شما باز پس خواهیم داد و اگر پیروز شدیم همان شرط و عدهٔ گذشته میان ما و شما پا برجا خواهد بود.»

آنگاه که چنین کردیکی از شکفتی های بزرگ را که اسلام برای عالمیان به ارمغان آورده است نشان داد . مؤمن واقعی کسی است که : نهایت تلاش وسعی خود را بکار می اندازد . سر زمین را سیر می کند ، می جنگد ... صلح می کند ... اما ، همه اش برای خشنودی خداست و لحظه ای او را فراموش نمی کند و میان راه دنیا و آخرت جدائی نمی اندازد ، زیرا تمامی کوشش ها و مقصد ها برای خدا و در راه خداست .

هنگامی که «صلاح الدین» در جنگهای صلیبی پیروز شد و خداوند متعال گردن دشمنان را مهار کرد ، همان دشمنانی که پیمان خود را شکسته و به مسلمانان خیانت ورزیده بودند و نا جوانمردانه به کشتار و قتل عام مسلمانان در بیت المقدس دست یازیده بودند و فجایع و جنایات ضد انسانی را با شدید ترین وخشن ترین شیوه ها باوج خود رسانده بودند ... او زمانیکه بر آنان دست‌یافت و مغلوبشان ساخت هرگز برای خود انتقام نگرفت و هرگز در ازای آن همه فجایع آنان ، به مثله و قتل عام دست نزد ، در صورتی که از دیدگاه تمامی شرایع آسمانی

و قوانین جوامع بشری اجازه داشت با آنان مقابله‌به مثل کنند .

اما ، بجای انتقام ، گذشت و بخشش را بکار گرفت و خود را با این عفو و بخشش تا رفیع ترین درجات و علو نفس که برای انسانیت میسر او ممکن است بالا برد ... او بر ترین کار و عالی ترین رفتار انسانیت را آشکار ساخت . آن چنانکه گویی : حتی خود را از مرز های انسانیت نیز بالاتر برده است . هنگامی که او نیز چنین رفتاری پیشه کرد ، یکی دیگر از شگفتیهای اسلام و قرآن را به نمایش درآورد تلاش در پی تلاش . . . و بدین ترتیب نه خدا را از یاد بردونه راه آخرت را از راه دنیا جدا کرد .

و بدین سان اسلام صاحب تاریخی درخشان و و بی همانند شد . بنا یی کـه اسلام برپا داشت ، بنا یی‌بی همتا بود که به رغم ضربتهای‌عظیم داخلی‌و خارجی همچنان استوار و پابر جا مانده و خواهد ماند .

مسلمانان به حضرت رسول ﷺ می نگریستند، کار می کردند ، در آبادانی زمین می کوشیدند ، نهالها را غرس می کردند و به انتظار نتیجه اش نمی نشستند .

و باور داشتند که اگر مشیت خداوند باشد ، بارور خواهد شد . و آنچه وظیفهٔ مسلمان است نیز همین است که نهال را بکارند و در پی نهالی دیگر روند تا در جایی دیگر بکارند ! همان کاری‌که رسول خدا خود می کرد ، آنان در تمام نقاط زمین نهال نیکی می نشاندند ، و هدفشان از این کار تنها تقرب به خداوند بود و توجه شان بسوی آخرت . آنان ، اصلا دل به خوشیها و لذتهای فطری دنیوی کـه فقط در عالم مادی و زمینی است دل نمی بستند و این لذتها آنان را از راه خدا منحرف نمی کـرد و شهوات نفسانی از تقوای خدایی باز شان نمی داشت.

و بدینگونه است که بر دیگران امتیاز و برتری می یافتند و چونان انوار تابناک، ظلمت‌زمین را روشنایی بخشیدند .

آنان باکردار خود برای دیگران نمونه بودند، نمونه های در همهٔ اعمال و رفتار و کردار ، در سلوک ، دانش و نظام ، در همان زمانیکه اروپا در

تاریکی جهل و نادانی پراگندگی ، جنگ های خانما- نسوز داخلی و عقب ماندگی و انحطاط بسر می برد و مردمان آنجا یکدیگر را می دریدند و می خوردند. و چون از تابش انوار اسلام به هنگام وقوع جنگهای صلیبی برخوردار شدند ، از خواب جهالت برجستند و خود را از غفلت رهانیدند و بدینسان نهضت های اروپایی آغاز شد ... اما نهضت هایی در غیر راه خدا و آخرت وهیچگاه هدف آنها خدا و آخرت نبود، بلکه جهتی بود شیطانی کـه انتهایش تاریکی و ذلت و گمراهی و تباهی است .

امروزه بهترین الگو برای مسلمانان سست عنصر و بی تحرک ، همانا شخصیت رسول ﷺ خداست که اگر چشمان خود را باز گشایند و معنا های نهفته در سلوک و رفتار او را بازنگرند و در

آن بیندیشند بی‌تردید توفیق خواهند یافت. بایست‌در کار و تلاش باشند کارو تلاشی دائم و بی توقف ... نهایت سعی و تلاش‌خود را بکار اندازند وبرای جبران خسارت و کوتاهیهای گذشته هر چه بیشتر و پیشتر بکوشند، و همه امور و فنون را فراگیرند و درهمه زمینه ها دست بکار شوند. چه در زمینه علم‌و دانش، چه صنعت و تجارت ، چه اقتصاد و سیاست چه هنر و اندیشه ...

باید کار کنند ونگویند : خوب ، ثمرهٔ کار و تلاش ما چیست ؟ مگر می خواهیم به کجا برسیم ؟

باید نهال را بکارند ، حتی اگر در همین لحظه قیامت برپا شود . زیرا وظیفهٔ مسلمان این است و جز این نیست .

باید کار و تلاش کنند و بر خداوند است تا کار او را به ثمر برساند !

در این حدیث برای مبلغان مذهبی ، اسرار و عبرتی عظیم نهاده شده است !

زیرا مبلغان ، بیش از دیگر مردمان، درمعرض حمله های نا امیدی قرار دارند. و لذا بیش از دیگران نیاز مند استقامت و ثباتند .

ممکن است تاجری در کسبی توفیق بدست نیاورد ، اما انگیزهٔ بدست آوردن پول و ثروت ، او را دوباره به تقلا و کوشش وامی دارد .

سیاستمدار از بدست آوردن پیروزی نا امید نمیشود شود ، چون دیری نمی پاید که نوسانهای سیاسی و دگر گونی اوضاع ، دریچه های جدیدی را بر او می گشاید .

وهم چنین اگر دانشمند در رسیدن به نتیجهٔ مطلوب توفیقی بدست نیاورد ، لیکن ، کوشش و پشتکارش در بحث و تحقیق ، ضامن به ثمر رسیدن تجربه های او خواهد بود .

تمامی اقشار مختلف مردم و صاحبان حرفه ها و فنون در معرض نا امیدی قرار می گیرند و نیاز به تشویق و امید مداوم درکار خود دارند، اما نا امیدی آنان عمق نا امیدی مبلغان را ندارد ، بیشتر هدفها و مقصد های صاحبان حرفه های گونا گون، نزدیک و قابل دسترسی است و موانع چنان نیست که از میان برداشتنی نباشد .

اما اصلاح گران جامعه با این اشخاص همسان نیستند .

اینان با چیز های محسوس مادی سروکارندارند، بلکه سرو کار شان با دل هاست ، مهار دل ها از مهار ماده سخت تر است دل ها در مقابل اصلاح‌پذیری توانائی مقاومت بیشتری دارند وبرای کجروی وگمراهی به مراتب آماده ترند .

زهری که دلهای مبلغان را نابود می کند ؛ بی باوری مردم به گفتار حق آنان است ، زیرا مردم در برابر حق ، بیشتر سر کشی ، مقاومت و ستیزه جویی می کنند و هر چه حق عمیق تر باشد ، مقاومت آنان بیشتر است .

و این مقاومت و ستیزه ، به نسبت عمق بیانات حق گویانه و اصلاح گرایانه شان ، شدت پیدا می کند . در این هنگام است که دل های مبلغان را نا امیدی در بر می گیرد و از راه رفتن باز می مانند . مگر کسانی که روحشان پرتوی تابناک از افق اعلاء را بگیرد .

مگر کسانی که روحشان طاقت تحمل کاشتن نهال را داشته باشد ، ولو آنکه یقین کنند در همین دم ، قیامت برپا می شود .

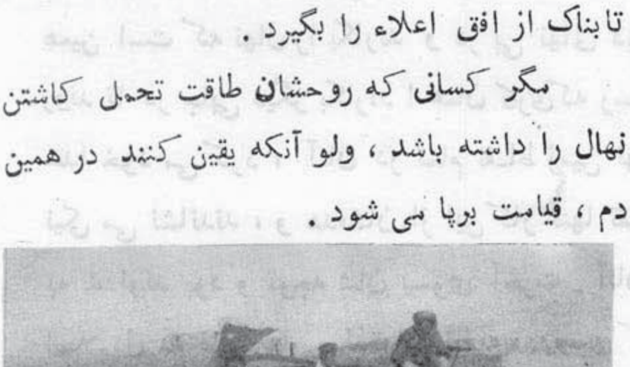

یا دواره یی از شهدای راستین

شهید ورور محمد الله خاورین

د مولوی امیر محمد

زوی د ننگرهار ولایت د نازیانو ولسوالی د سروبی او سیدونکی. د نن څخه ۳۰ کاله پخواپه یوه دینداره کورنی کی زیږیدلی دی

دی مجاهد ورور د ۱۳۴۸ کال څخه راپدیخوا د اسلامی مبارزی د مکتب د منظمی شاگردی سره سره د اسلامی مبارزی د دعوت د خپروني د پاره د متقاربو ولسواليو د ليسو د شاگردانو سره خپل ارتباط د کتاب او نوټ رسولو په وسیله ټینګ ساتلی ؤ او په ۱۳۴۹ کال کی د مبارزو مسلمانانو دیوی حلقی په حضور پس د دوه رکعته لمونځ څخه د خدای (ج) د رضاپه خاطر د سر او مال د قربانی بیعت اداء کړی ؤ. دی اتل شهید د اسلامی مبارزی ډیر د کړاوونو څخه ډک پړاوونه وو هل، د

لیونی سردار د فاسد رژیم په وخت کښی د ۱۳۵۴ کال د عملیاتو څخه وروسته خورا نا برابرو مهیبو شرایطو کښی یوازینی زړه ور او باثباته مبارز ؤ چه خپل دایمی ارتباطئ د اسلامی فعالیتونو په منظور د اسلامی تحریک د مشرانو ورونو سره ټینګ ساتلی ؤ. او د مبارزو ورنهو د پاره ئی پناه گاه او محفوظ ځایونه پیدا کول. نوموړی شهید د غوائی د ناولی کوټتا په اولوورځو کښی مهاجر او د خپل ایمانی ژور احساس په درلود لو آرام کښیناست او د شهید نادر خان سره یوځای

مسلحانه جهاد ته د نازیان دری له لاری په د اخلیدلو دمجاهدینو د یو فعال رهنما په صفت ننگرهار ته داخل او په د هریانو باندی ئی چریکی عملیات شروع کړ . داوړ دی سودی جهاد شخه وروسته د مهاجرتونو سلسله اوړ ده شوه هر کله چه نوموړی ډیر امین او صادق مجاهدؤ د حزب اسلامی د مالی او مهاجرینو ریاست له لارې د خیبراجنسی مربوط مهاجرینو نماینده مقرر شو د نمایندهگی په دوران کی ئی د ډیرو فقیرو غریبو مجاهدینو اود شهداؤ کورنیو ته د یاد وړ خدمت وکړ. د دی خدمت نه وروسته بیاد شهید نادر خان د جبهی مسلح فعال سر گروپ او بالاخره د شهید نادر خان د جبهی د مرکز آمر شو د مسلحانه جهاد علاوه . دزیاتو چریکی عملیاتو شخه ئی - د مارکوه تهانی فتحه او د نازیانو د سروبی او لسوالی د۲۳ پوستو او او لسوالی په فتحه کی پوره فعاله ونډه اخیستی وه او د منطقی کمونستان او د هری عناصر ئی د سخت شکست او ساتی سره مخ کړی ؤ د مجاهدینو په اتحاد و اتفاق او د یو صحیح پاک صف په جوړولوکی ئی ډیری هلی ځلی وکړی وی نوموړی په ټولو مجاهدینو او مسلمانو مبارزو ورونو کی په ډیر شجاع زړوراو فدا کاره ورور په صفت شهرت درلوده .

د مسلح جهاد په دوران کی په ۲۷ - ۹ - ۱۳۶۳ نیټه د سروبی اولسوالی د فتحی نه وروسته د یوی لوی‌روسی‌قوی د ماتی او شکست نه بعد . د روسانو د مینونو دراایستلو تعقیب په یوه مورچه کی د مین د چاودنی لامله د شهادت لوی مقام ته ورسید . انالله وانا الیه راجعون

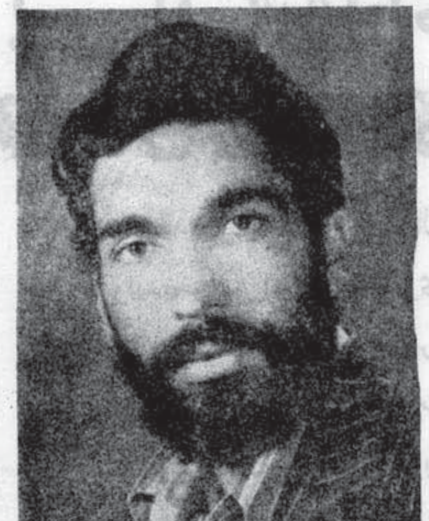

محمد نذیر شهید مشهور به آقا شیرین :

یکی از رهروان راه حقیقت برادر مجاهد ما شهید محمدنذیر مشهور به آقاشیرین میباشد وی در سال ۱۳۳۱ در قریهٔ چیکل ولسوالی بگرام ولایت پروان در یک خانواده متدین چشم به جهان کشود و پدرش سید محمد نظیم خان نام داشت که شخصی خدا پرست بود محمد نذیر شهید علوم دینی‌را در مسجدقریه چیکل فرا گرفت و تحصیلات ابتدائی خود را در مکتب رباط به پایان رسانید به سال ۱۳۴۸ شامل‌لیسه نعمان پروان شد و در سال ۱۳۵۱ فارغ شد و شامل ماموریت گردید بعد از کودتای ننگین ثور وظیفه را ترک و در منطقه به جهاد مسلحانه شروع نمود . بالاخره در سال ۱۳۶۳ در ماه سنبله در وقت نماز از دست ملحدین خدا ناشناس به درجه رفیع شهادت نایل گردید روحش شاد و یادش گرامی باد .

شهید برادر عبدالقاهر

۵ سال قبل یکتن از فرزندان دلیرو شجاع اسلام در قریه سیابقلی ولسوالی شکر دره ولایت کابل مورد حمله عناصر مزدور و وابسته به استعمار قرار گرفت و به کاروان نور پیوست .

آری ! شهید برادر عبدالقاهر

ولد عبدالخالق در سال ۱۳۳۸ در یک فامیل مؤمن و خدا پرست دیده به جهان پر اشوب کشود. قبل از آنکه شامل مکتب شود جهت فراگیری علوم اسلامی از طرف والد ینش به مسجد فرستاده شد بعداً شامل لیسه قلعه مراد بیگ گردیده ، چون از لیاقت و اخلاق سرشار برخوردار بود شامل مکتب مخارات کابل شد و در سال ۱۳۵۹ از صف ۱۴ فارغ، بـه اساس هدایت برادران بـه عسکری فرستاده شد و در جهت دعوت وتنظیم دربین افراد عسکري از هیچ نوع عرق ریزی و خودگزری دریغ نورزید نامبرده قبل از کودتای ننگین ثـور افتخار نهضت اسلامی کشور را کسب نموده بود ، در حالیکه ۲۲ بهاری زندگی را پشت سر گزاشته بود جام شهادت را نوشید.

روحش شاد یادش گردمی باد

بعد از یک عملیات شدید بالای یکی از پسته های دولت ملحد در شکردره جام شهادت را نوشیدند .

انا لله و انا الیه راجعون

شهید وروړ سردار گل د مرحوم محمد شریف زوی د پکتیا ولایت د ځاځیو د بیلوټ کلی اوسیدونکی دی . شهید سردار گل د نن څخه تقریباً د رویشت کاله د مخه د بیلوټ کلی په یوه دینداره کورنی کی وزیږید . ده خپل لومړی تحصیلات د ځاځیو د شریف کلی په ښوونځی کی سرته ورسول وروسته له هغه د ځاځی آریوب په لیسه کی ئی خپل منځنی تحصیلات تر سره کړل. او د عالی تحصیلاتو لپاره د گردیز په دارالمعلمین کی په کال ۱۳۵۵ شـامـل شو . د ملـحد تـرکی د رژیم د رامنځ ته کیدو سره نوموړی وروړ د ځاځیو سیمی ته د عملی جهاد په خاطر خپله د تحصیل دوره نیمگړی پریښوده او د خپل استاد شهید محمد الله کریم او نورو ورونو تر څنگ ئی پر عملی جهاد لاس پوری کړ . نوموړی وروړ د انقلاب په او پدوکی د روسانو او د دوی مزدورانو پر ضد ئی په مختلفو محاذونو کی د شجاعت او میړانی ډکی کارنامی د خپلو مجاهدو ورونو لپاره په یادگار پریښودلی دی . بالاخره نوموړی وروړ د لوی خدای (ج) په غوښتنه د ۱۳۶۳ کال د مبارکی روژی میاشتی په دو همه نیټه د ملحدو روسانو د شدید بمبارد مانونو په اثر د شهادت لوړ مقام ته ورسید.

انا لله و انا الیه راجعون

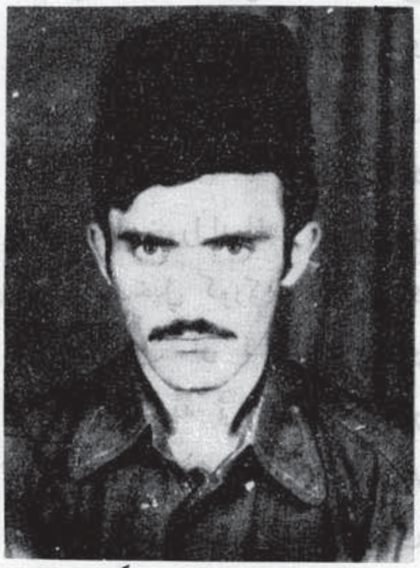

شهید حبیب خان د گلا خان زوی د ځاځیو د علی خیلو د بدلا په کلی کی تقریباً دو ویشت کاله د مخه په یوه دینداره کورنی کی وزیږیـد نـوموړی وروړ خـپل لمړنی تحصیلات د آریوب په لیسه کی سرته ور سول .

شهید حبیب لاد ځوانی لمړی پسرلی و چه د ملحد ترکی رژیم رامنځ ته شو شهید حبیب هم د خپل پیاوړی مجاهد استاد شهید

محمد الله کریم سره مټ په مټ عملی جهاد ته ملاوتړله د ځاځیو په سیمه کی ئی د ملحد دولت د قواو سره په مقابله کی په زیاترو عملیاتو کی په خورا میړانه برخه واخیسته .

د شهید حبیب اخلاقو ، تقوی، برده باری ، شجاعت او اخلاص د ځاځی آریوب په جبهه کی ډیر کم مثال درلود . نوموړی وړور د انقلاب په ابتدائی مرحلو کی چه د مجاهدینو تګ د علی خیلو کلی نه ډیر مشکل کارو خو ځوانیمرګ حبیب د خپل اسلامی غیرت په بناء پهلس ګونو جاهدین په خورا ایمانداری او زړور ورتیا په خپل کورکی سمبالول او ډ هاوان او نورو وسایلو انداختونه به ئی د خپل کور د شاوخوا څخه چه د ۳٦ غونډ تقریباً په یو کیلومتری کی پروت و ورکول نوموړی وړور د هجرت نه وروسته د جهاد ولوله نوره زیاته شوه او خپل جهاد ته ئی د ملحدانو په مقابل کی نوره هم پراختیا ورکړه او د دهری قواؤ سره د شهادت په هیله اروتکل په ډیره میړانه و جنګیده او د جهاد په هر اړخ کی ئی خپلی د حماسی نه ډکی اوویاړلی خاطری خپلو مجاهدو وړونوته په یادګار پریښودی .

نوموړی وړور د ۳٦ غونډ دنیولو لپاره چه د پکتیا په سیمه کی یو قوی غونډ دی چه استحکامات ئی د پکتیا په سیمه کی کم مثال لری ډیر زیات پلانونه جوړ کړل او غونډ ته د داخیلیدلو لپاره ئی د پرسونل ضد مینونو ایستلو په ذریعه لاره جوړه کړه او د ۳٦ غونډ په نړلو مرچلو د خپلوشپاړسومجاهدو وروڼو سره د زمری په څیر وروخوت او د غونډ په داخل کی ئی د دښمن د یو ټانک، یوابوس توپ، دوه میله د هشکو او نهه کسانو مزدورو عسکرو او صاحب منصبانو د له منځه وړلو د ۳۰ مسلحو عسکرو او صاحبمنصبانو د تسلیمی نه وروسته د ۱۳٦۳ کال د لړم د میاشتی په ۱۸ د جمعی په شپه په ۱۱ بجو په شاو خواکی د دښمن په ګولی ولګیده او د خپل یو مجاهد وړور مصري خان یتیم سره د شهادت لوړ مقام ته ورسید . د ۳٦ غونډ فتحه چه د ده او د منطقی د سلګونو شهیدانو آرزو وه نیمګړی پاتی شوه روح ئی دی ښاد وی .

انا لله و انا الیه راجعون

برادر مجاهد و قهرمان مادو هم برید من محمد شاه «مؤمن» فرزند صوفی فیروز شاه در قریه درهٔ

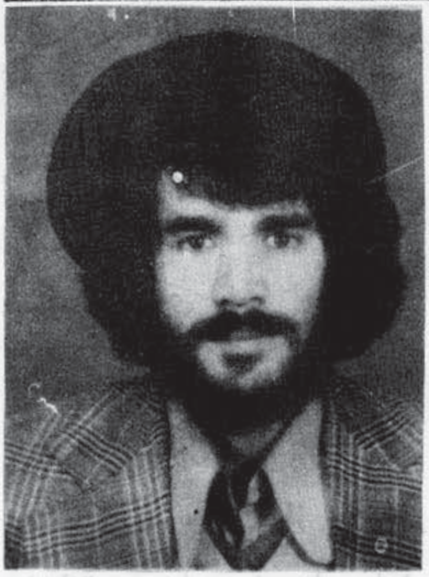

دزګر واسوالی پغمان در سال «۱۳۳۸ هـ» در یک فامیل متدین و مجاهد پرور چشم به جهان کشوده و به سن (۷) سالگی در سال ۱۳٤٤ هـ شامل ابتدائیه پغمان گردید و موفقانه دوره ابتدائی را به پایان رسانید و در سال ۱۳۵۱ هـ واردلیسه پغمان گردید در سال ۱۳۵٦ از لیسه فارغ گردید و بنابر مشکلات اقتصادی نتوانست تحصیلات اش را ادامه دهد و به حیث مامور در پوهنتون کابل استخدام گردید و سپس پوهنتون حربی را پاس کرد و صاحب منصب شد در سال ۱۳۵۹ از طرف عوامل روسها گرفتار و بعد از یک سال حبس از محبس رهائی یافته و بسوی سنگر داغ جهاد علیه تجاوزگران و عمال خود فروخته آن شتافت چندی بعد از طرف برادران به حیث مسؤول نظامی منطقه انتخاب گردید و به روس ها سفاک طی

عملیات پی گیرخود ضربات کوبنده‌یی وارد ساخته است ، بعد از مدت چهار سال جهاد مسلحانه به تاریخ ۲۳ سنبلهٔ سال ۱۳۶۳ از طرف مزدوران خود باخته به مقام والای شهادت نایل آمد .
(روحش شاد و یادش گرامی باد)

برادر مجاهد محمد آقا ولد خان محمد مسکونهٔ کاریزمیر ولسوالی تگردره مربوط ولایت کابل که در سال (۱۳٤۰) در یک خانوادهٔ متدین چشم به جهان گشوده برادر مذکور بکدام مکتبی شامل نگردید ولی تعلیمات ابتدائی دینی را نزد علمای محل‌شان تا اندازه‌یی تعقیب نموده بودند. موصوف با فرا رسیدن مرحلهٔ جهاد بر حق علیه باطل در منطقه شروع به جهاد نموده بعد از ٤ سال جهاد مسلحانه د. شب اول حمل ٦٤

در سحر نرم جهاد علیه روسها - به شهادت رسید .
(انالله وانا الیه راجعون)

برادر شیر ملنگ جان شهید ولد لعل محمد خان در سال ۱۳۵۰ هـ ش در یک فامیل متدین و مجاهد پرور واقع قریه ناصری ولسوالی پغمان ولایت کابل چشم به جهان گشود او پسری باذکاوت و تیز هوش بود تربیه فامیلی اش او را چریک فعال و ورزیده ئی بار آورده هیچ نوع خوف و هراسی که در روبرو شدن با دشمنان اسلام احساس نمی‌کرد تا آنکه بتاریخ ۱۳۶۰/۱۰/٦ هـ ش به سن ده (۱۰) سالگی در حالیکه مشغول جمع آوری را پور برای مبارزین مسلمان افشای کمیت و کیفیت قدرت نظامی قوای ملحد روسی و عمال زر خرید شان بود با اصابت چرهٔ - ـین هاوان روس های سفاک جام شهادت نوشید .
(انا لله و انا الیه راجعون)

- اتل قوماندان شهید سیف الرحمان حقمل د مرحوم مولینا

عرب خان څوی د کنړ ولایت د څوکی او لسوالی ددیوه گل د بدگورکلی او سیدونکی په کال ۱۳۲۲ هـ ش کی یی دی فانی نړی ته سترگی پرانستی - دقرآن له زده کړی سره یی بی کچه مینه وه - او په ژباړه او تفسیر

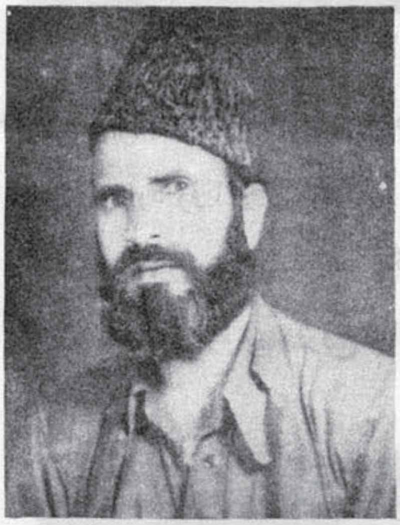

کی یی هم لوی لاس لاره - د مجاهدینو په لمړی تولی کی پر دښمن وگواښید او ډیرروسان یی د دوزخ کندی ته واستاوه - خو په یو دردناکه پیښه کی چی هغه هم په او بو کی غیرقیدل وو په شهادت و رسید .
(انالله وانا الیه راجعون)

نور محمد شهید :

برادر شهید نور محمدولدحاجی عبدالظاهر در قریهٔ پشه ئی ولسوالی پغمان ۲۵ سال قبل پا به جهان گذاشت .
موصوف جوان دلیر و شجاع

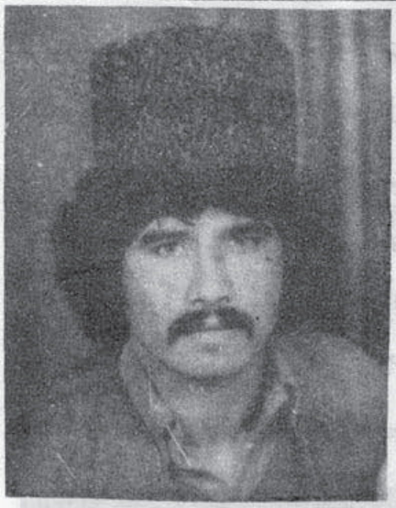

بود در مقابل دشمنان دین و وطن سر سختانه رز مید تا اینکه در یک برخورد رویا روی بتاریخ ۱۱ اسد ۱۳۶۳ باشش تن از همسنگر جام شهادت را نوشید (روح شان شاد).

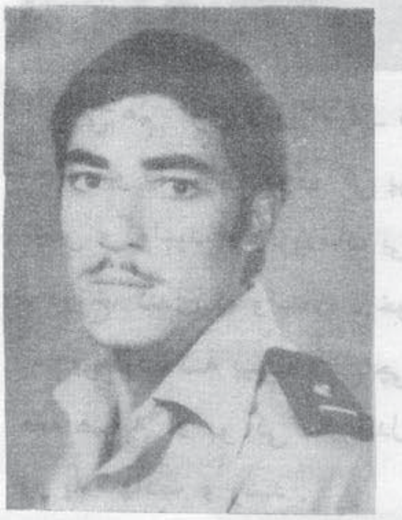

محمد هارون شهید :

برادر محمد هارون از ولایت لوگر ولسوالی محمد آغه قریه محمدزائی بسال ۱۳٤۱ چشم به جهان کشود او پسر شیرینډل خان معلم بود. او از کودکی روح طوفانی داشت بعد از تحصیلات متوسطه داخل حربی شو نځی و بعد حربی پوهنتون را به پایان رسانید و از پوهنځی پیاده بحیث دوهم بریدمن پیاده فارغ التحصیل گشت. روح سرشار اسلام اسلامیت ، او بعد از تحصیلات عالی او را به هجرت وا داشت که با برادر مجاهد خود همایون و .... در پشاور با دیگر برادران مجاهد خود پیوست و به نبرد علیه دشمن به فعالیت بیشتری شروع نمود. در بسیاری از عملیات خصوصاً در ولایت لوگر علیه دشمن دلیرانه جنگید ولی بالآخره روز سه شنبه تاریخی ۲۱ جوزای ۱۳٦٤ طی نبرد شدیدی که در قشلهٔ عسکری گردیز علیه مزدوران و خود روسها به راه انداخت بعد از آنکه خیلی از روسهای سفاک را به جهنم فرستاد ، به اثر اصابت مرمی B,M, 13 دشمن جان به جان آفرین سپرد و شهادت نصیبش گردید روحش شاد و یادش گرامی باد. (انا لله و انا الیه راجعون)

صاحب جان شهید شو

د گران افغانستان د عظیم اسلامی انقلاب د شهیدانو د ملیونی قافلی یو متعهد مخلص مسافر هم شهید صاحب جان د حاجی معصوم جان زوی دی

شهید صاحب جان پر ۱۳٤۱ کال د پکتیا ولایت ځاځی میدان ولسوالی د عباس خیلو په کلی کی سترگی وغړولی. پر ۱۳٤٦ کال د خپلی ولسوالی منځنی ښوونځی ته شامل او په ۱۳۵۵ کال تری په لوړه نومره ووت. پر ۱۳۵٦ عسکری لیسی ته شامل شو، حز د ۱۳۵۷ کال «د او وغویو غوبله» (د ثور اووم) د خپل تحصیل بشپړ وارته پرینښود او په ۱۳۵۸ کال پاکستان ته مهاجر شو. په ۱۳۵۹ کال ئی په پیښورکی د طبی لومړینو زدکړو لپاره یو شپږ میاشتنی کورس تعقیب کړ ، د کورس له موفقانه انجامو اوو روسته ئی د خپلو مجاهد ورونو او مظلومو هیواد والو خدمت او پالنی ته ملاوتړله او په پوره ایمانی اخلاص او بی‌سیاله شهامت ئی د خپلو مجاهدو ورونو تیمونه تداوی کول ، په پای کی د اسلامی انقلاب په سمشور ان کی د ایمان او ایثار په او بودی تاند

نهال د ۱۳۶۳ کال په وروستیو
کی د څپری پر غونډی له دښمن
سره په مخامخ تونده جگړه کی
د قضا غشی پر سینه وخوړ او
د پسرلی له ځوانو ارمانو نو سره
ئی له فانی نړی سترگی پټی کړی.
«اروادی ښاد ، یاد ئی تلپاتی وی»

الحاج فصیحی شهید

شهید جاوید و شاهد بخون
خفته برادرحجة الاسلام والمسلمین
الحاج فصیحی مسکونه ولسوالی
حصهٔ اول بهسود ولایت وردگ
بوده و ازمتعهدین اگاه و هدفمند
حزب اسلامی افغانستان می باشد
شهید فصیحی زمانیکه دریافت
استعمار سرخ قصد به بندکشیدن
ملت مسلمان افغان و خیال
بلعیدن سرزمین اسلامی اش را
داشته و درین جهت تمامی توان
و نیرنگ های تسلیحاتی و شیطانی
اش را نیز به کار گرفته است ،
به مبارزه رویاروی و خستگی
ناپذیر علیه این جانیان پرداخت
و مدت زیادی را در سنگرهای
دشمن شکن اسلام درمناطق مختلف
صفحات مرکزی یعنی (بهسود)
(ناور) (پنجاب) (وادی میرداد) و
مناطق مختلف ولایت غزنی بسربرد
و در پهلوی سایر همسنگران
صدیق و مؤمنش درحزب اسلامی
افغانستان ، ضربات کوبنده ئی
بر پیکر نیم جان استعمار حکمران
روسی و مزدوران بی ننگ آنان
وارد آورد . هم چنان تلاشها و
مجاهد تهای شهید فصیحی در راه
ایجاد صلح میان نیروهای مؤمن
در سنگرهای خونین مناطق
مذکور قابل یاد آوری وفراموش
ناشدنی است . مجاهدت هائیکه
برای مردم رنجیده و ستم رسیده
اش نور روشنائی را ارمغان
می آورد . بلی وجود این شهید
والامقام چون خورشید تابان گوشه
گوشهٔ میهن اسلامی رانور پاشیده
و روشنا یی اش روز بروز درحال
گسترش بود .

اما از آنجائیکه دشمنان اسلام
و بشریت در برابر آزاد مردانی
چون شهید فصیحی خود را حقیر
و شکست خورده می یابند در
صدد آن می برآیند تابه هرقیمت
و به هر مشکلی میسر باشد از
مجاهدت ها و تلاشهای چنین
مجاهدان حقپرست جلوگیری نمایند
و در جهت رسیدن به این هدف
شرم آور وغیر انسانی از هیچنوع
توطیه و جنایت هم دریغ نمی
ورزند . ولی سرانجام بتاریخ ۱۶-
۱-۱۳۶۴ طی توطیه یی که ازطرف
اجنتهای دولت روی دست گرفته
شده بود در سنگرگرم جهاد علیه
روسها - به شهادت رسید .
(انالله وانا الیه راجعون)

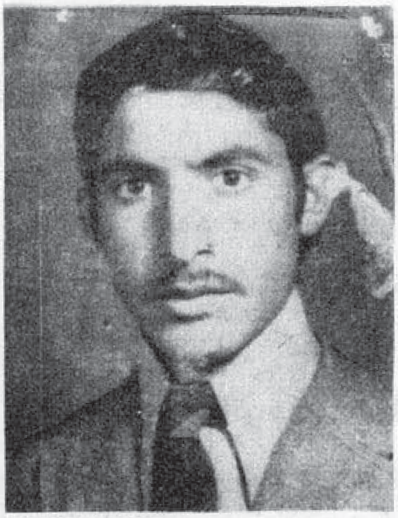

د شهید انجینر سیال رحمن لنډه پیژندنه

شهید انجینرسیال رحمن(رحمانی)
د ملک گل رحمن زوی په ۱۳۳٤
کال د ننگرهار ولایت د شینوارو
دا چین دا ولسوالی مربوط د
پاخیلو په قریه کښی زیږیدلی دی
ابتدائی زده کړه او تعلیم ئی
ترنهم تولگی پوری - دکهی په
منځنی ښوونځی کښی سرته
ورساوه او عالی تحصیلات ئی د
خپل عمر په ۲۱ کلنی کی د
۱٤ صنف څخه په فراغت د مزار
شریف په تخنیکوم کی په
۱۳۵۵ نیټه کی بشپړ کړل .

د تحصیل د قراغت څخه وروسته د مزار شریف په کودو برق فابریکه کی مامور شو.

د ثور د فاجعی نه وروسته ونیول شو او وروسته له خلاصیدو نه ئی په مسلحانه جهاد پیل وکړ د شپږ کاله مسلسل جهاد په دوران کی علاوه د یوه گروپ د قوماندانی څخه د شهید نادر خان د جبهی د اطلاعاتو د ناظمیت مسؤول هم ؤ. په ۱۷ - ۳ - ۸۵ د روسانو له خوا هوائی چریکی عملیات پری و شو او په طیارو کښی ځای په ځای شو و کسانو مکملو نظامی تجهیزاتو سره پری وحشیانه برید وکړ او نوموړی ئی د خپل گروپ د موجود وشپږو مجاهدینو سره یوځای محاصره کړ د سخت بمبارد او محاصری په وخت کښی ئی هم خپل ایمانی غیرت، همت او شجاعت د لاسه ورنه کړ د خپلو مجاهدینو په شمول ئی تراخونی کارتوس تر درلو دلو د وحشی روسانو سره سرخته جگړه وکړه د جگړی په شروع کی ئی ۱۲ میله کله کوف یوسټ مخابره او یوعدد یوفیره راکټ د روسانو څخه په غنیمت و نیول. او ډیر روسان ئی مردار کړل. بالا-خره د جگړی په جریان کښی نو-موړی د یو مجاهد محمد دیدار نومی او د خپلو د وو ورونو سره یوځای په مخامخ سرسی واوخوړلو شهید شو او پاتی مجاهدین هریو الله نظر ننګر خان او عرفات د شینوارو د منطقی د ۵۲ زنانه ؤ سین گیرو او ماشومانو په شمول د زهرجن گاز په استعمال سره بی هوشه او بالاخره جنایتکارو روسانو قتل او په شهادت ورسول.

انا لله وانا الیه راجعون

برادر لعل محمد شهید فرزند سید محمد باشنده علاقه داری خاک سفید ولایت فراه ۲۶ سال قبل ازامروز دریک خانواده متدین تولدیافت. وی فارغ مدرسهٔ ابو حنفیه و توأم با فراغت آغاز به جهاد مسلحانه کرد. در بعد فرهنگی انقلاب خدمات ارزنده‌یی در جبهه نمود و سرانجام در یک نبرد خونین با روسها بتاریخ جدی ۱۳۶۳ جام شهادت نوشید.

(اناالله و انا الیه راجعون)

. برادر محمد شریف فرزند برومند صوفی بچه مرد بای باشندهٔ قریهٔ (ز مخ ولایت تخار در خانواده‌یی دین پروری به دنیا آمد. جوانی اوتوأم بود باتسلط نا میمون اجنتهای روس درافغانستان. او نیز برضد آنها سلاح به شانه کرد تااینکه در یک درگیری با دشمن جام شهادت نوشید روحش شاد.

(اناالله واناالیه راجعون)

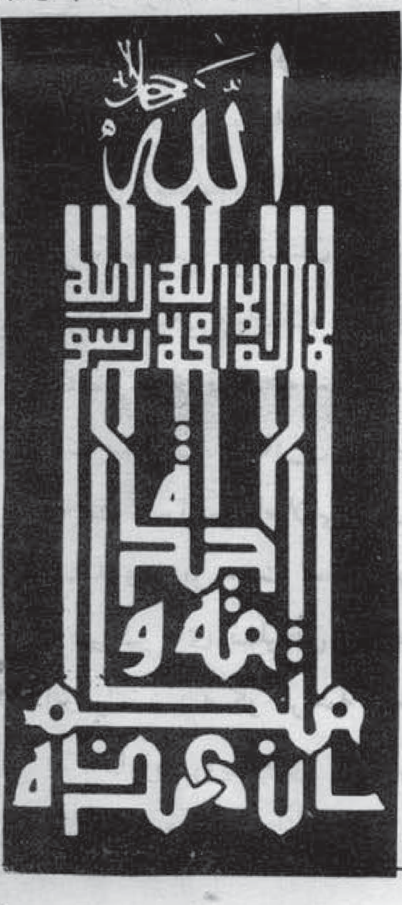

PROPERTY ACKU

بسم الله الرحمن الرحیم

وقال ربکم ادعونی استجب لکم

مُناجات

از: خواجه عبدالله انصاری

الهی ! عذر ما بپذیر و بر عیب های ما مگیر.

الهی ! از پیش خطر و از پس راهم نیست دستم گیر که جز فضل تو پناهم نیست.

الهی ! ترسانم از بدی خود بیامرز مرا بخوبی خود.

الهی ! بنیاد توحید ما خراب مکن و باغ امید ما بی آب مکن.

الهی ! بر سر ما خاک خجالت نثار مکن و ما را ببلای خود گرفتار مکن.

الهی ! اگرچه طاعت بسی ندارم در دو جهان جز تو کسی ندارم.

الهی ! دلی ده که در شکر تو جان بازیم و جانی ده که کار آن جهان سازیم.

الهی ! مگوی که چه آورده اید که درویشیم و مپرس که چه کرده اید که رسوائیم.

الهی ! اگر از دوستانم حجاب بردار و اگر مهمانم مهمان را نیکو دار.

الهی ! آفریدی رایگان و روزی دادی رایگان بیامرز رایگان که تو خدائی نه بازرگان

الهی ! ابوجهل از کعبه می آید و ابراهیم از بتخانه کار بعنایت بود باقی بهانه

الهی ! اگرچه گناه من افزون است اما عفو تو از حد بیرون است.

الهی ! اگر مجرمم مسلمانم و اگر بدکرده ام پشیمانم.

نشر و پخش: کمیسیون ارشاد فرهنگ

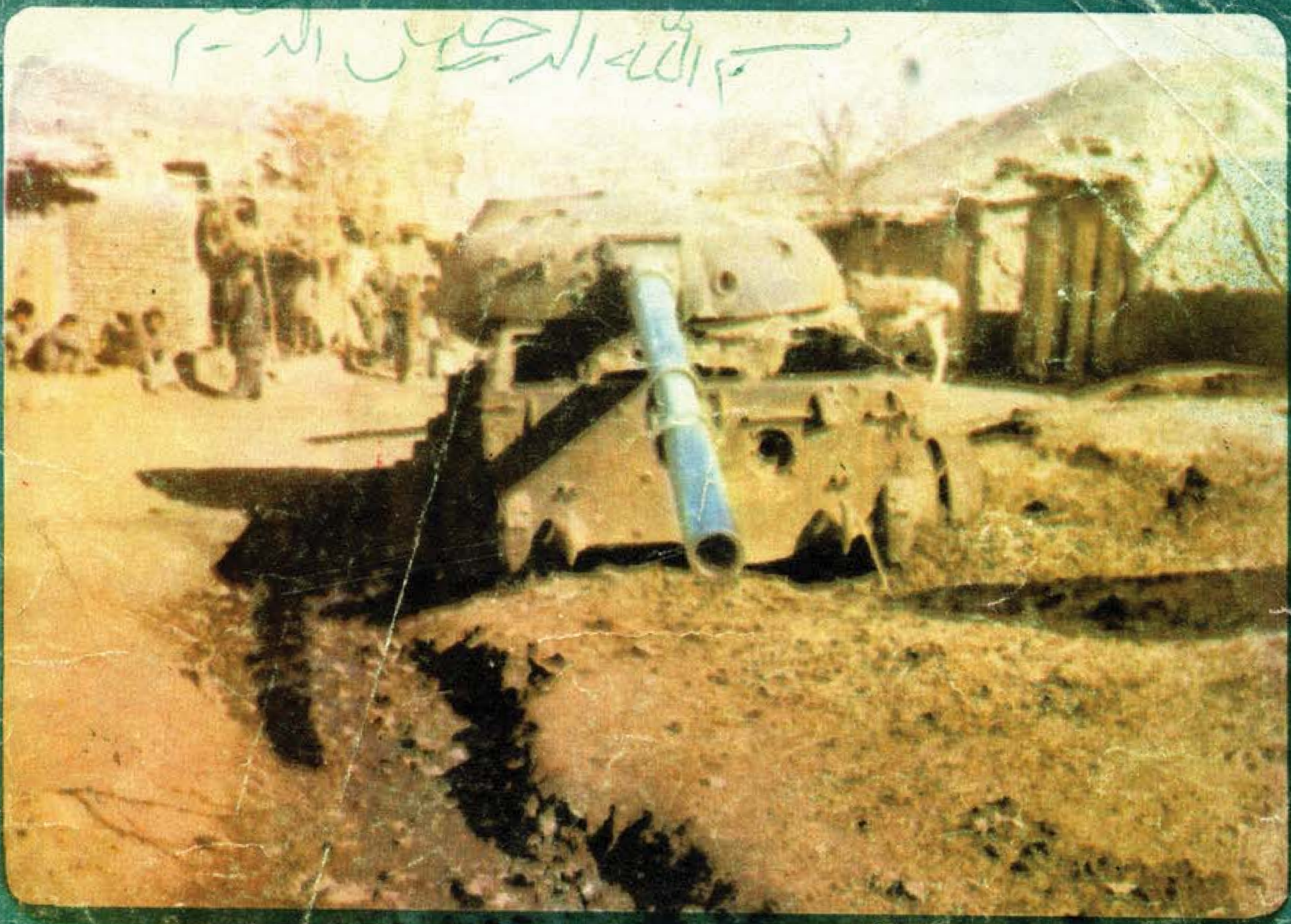
بسم الله الرحمن الرحیم